

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ  
مَنْ كَانَ عَدُوًّا لِلنَّبِيِّ فَيُقَاتِلْهُ أَوْ يُحَارِبْهُ  
فِي دِينِهِ أَوْ يَزِينْ لَهُ دِينَهُ فَمَاتَ وَقَدْ  
كَانَ مُشْرِكًا فَقَدْ لَاقَىٰ خِيسْرًا مِّمَّا  
كَانَ يَكْسِبُ



# تاریخ مختصر تورکستان جنوبی

(تورکستان افغانستان)

نویسنده و محقق

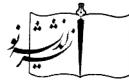
بهرالدین شارق



انتشارات اندیشه نو

طهران ۱۳۸۸

سرشناسه:	شارق، بهرالدین ۱۳۳۸
عنوان و نام پدیدآور:	تاریخ مختصر تورکستان جنوبی (تورکستان افغانستان) / نویسنده و محقق بهرالدین شارق
مشخصات نشر:	تهران: اندیشه‌ی نو، ۱۳۸۸.
مشخصات ظاهری:	۳۰۴ ص.
شابک:	978-964-6149 83-0
وضعیت فهرست‌نویسی:	فیا .
موضوع:	ترکان -- آسیای مرکزی -- تاریخ
موضوع:	آسیای مرکزی -- تاریخ
رده‌بندی کنگره:	DS ۳۲۷/۵/ت۲ ۱۳۸۸
رده‌بندی دیویی:	۹۵۸
شماره‌ی کتابشناسی ملی:	۱۷۲۲۲۹۳



اندیشه نو

## شناسنامه کتاب

عنوان کتاب: تاریخ مختصر تورکستان جنوبی (تورکستان افغانستان)

نویسنده و محقق: بهرالدین شارق

ویراستار: علی بابالو

طراحی جلد: بهروز شارق

حروفچینی: بهروز شارق

صفحه‌آرایی: هانی توانایان فرد

نوبت چاپ: چاپ اول - طهران - تابستان ۱۳۸۸

تیراژ: ۱۰۰۰

قیمت: ۱۲۵۰۰ تومان

شابک: ISBN 978 -964 - 6149 -83 - 0

ناشر: اندیشه نو

چاپ: نقشینه جهان

آدرس نشر و پخش: طهران - میدان انقلاب - ابتدای پاساژ فیروز - طبقه دوم - انتشارات اندیشه‌ی نو

تلفن: ۰۹۱۲۴۴۹۶۱۹۴-۶۶۴۲۷۳۷۱

«حق چاپ برای مؤلف محفوظ است»

# فهرست عناوین

## مقدمه

### فصل اول

- ۱- یادداشت کوتاه در مورد اوصاف تورکان ..... ۱۷
- ۲- تورک ..... ۱۸
- ۳- سومریان ..... ۳۳
- ۴- سای ماساغیت‌ها (ماساگت‌ها یا ماسازیت‌ها) ..... ۳۷
- ۵- اسکیف‌ها - سکاها (سکزها) ..... ۴۱
- ۶- یوچی‌ها (اوچی‌ها) ..... ۵۳

### فصل دوم

- ۱- توران ..... ۶۵
- ۲- تورکستان ..... ۸۰
- ۳- تورکستان شرقی ..... ۸۲
- ۴- تورکستان غربی ..... ۸۶

### فصل سوم

- ۱- تورکستان جنوبی (افغان) ..... ۹۱
- ۲- فوشنج؛ پوشنگ (فوشنج) ..... ۱۰۷
- ۳- زابلستان ..... ۱۰۸
- ۴- سیستان ..... ۱۰۸
- ۵- انبار؛ انبیر (سرپل) ..... ۱۰۹
- ۶- بامیان ..... ۱۱۱
- ۷- بلخ ..... ۱۱۳
- ۸- ایلامیان ..... ۱۲۷
- ۹- کاسیان ..... ۱۲۸
- ۱۰- مادها ..... ۱۲۸
- ۱۱- پارت‌ها ..... ۱۳۵
- ۱۲- کوشانیان (قوشخانیان) ..... ۱۳۹
- ۱۳- هپتال‌ها ..... ۱۴۲

## فصل چهارم

- ۱- ایرانا (خراسان) و فتوحات عرب ..... ۱۵۳
- ۲- خراسان ..... ۱۵۹
- ۳- سامانیان ..... ۱۶۴
- ۴- غزنویان ..... ۱۶۷

## فصل پنجم

- ۱- احمدخان ابدالی و تشکیل افغانستان ..... ۱۷۳
- ۲- مهم ترین قیام‌های استقلال طلبانه مردم تورکستان افغانستان بعد از ایجاد حکومت درانی ..... ۱۸۳
- ۳- کشمکش‌های دیگر در ولایت تورکستان ..... ۱۸۶
- ۴- اوزبیک‌ها ..... ۱۹۹
- ۵- تورکمن‌ها ..... ۲۰۴
- ۶- هزاره‌ها ..... ۲۰۹
- ۷- خلیج‌ها (غلیجی‌ها) ..... ۲۱۹
- ۸- پچنک‌ها (پشه‌یی‌ها) ..... ۲۲۳
- ۹- ایماق‌ها (اویماق‌ها) ..... ۲۲۸
- ۱۰- عرب‌ها ..... ۲۳۱

## فصل ششم

- ۱- حزب جنبش ملی اسلامی افغانستان ..... ۲۴۱
- ۲- آشنایی باجنرال عبدالرشید دوستم ..... ۲۴۵
- ۳- یک مرور کوتاه به این دوره ..... ۲۷۱
- ۴- چه عواملی باعث سقوط دوبار جنبش ملی گردید؟ ..... ۲۷۵
- ۵- ورود جنرال دوستم به داخل کشور و شکست طالبان ..... ۲۹۱
- ۶- فهرست و منابع و مأخذ ..... ۳۰۱
- ۷- بیوگرافی مؤلف ..... ۳۰۴

## بسم الله الرحمن الرحيم

وجود هر پدیده به خود یک زیر بنایی دارد. اگر زیربنای آنرا ندانیم، روینای آن پدیده همچنان بر ما تاریک و ناشناخته باقی خواهد ماند و نمی توان درباره آن قضاوت و تصمیم اتخاذ کرد. (شارق)

## مقدمه

خداوند جهان را سپاس گزارم که مرا توفیق و قوت قلب عنایت فرمود؛ تا آنچه را که در ذهن خود می پرورانیدم و ذکر نام آن، مرا به هیجان می آورد و همیشه در لابلای اوراق کتب تاریخی به آن برمی خوردم را، بتوانم در کتابی آماده چاپ نمایم و یادی از مردمان نام آور و سلحشور باستان که یار مظلومان؛ دشمن غداران؛ ارمغان آورنده صلح و آرامش و ایجاد گران تمدن کهن می باشند؛ نموده باشم. سرزمین تاریخی و پر رمز و راز آنان که امروزه بخش مهمی از کشورم می باشد به نام تورکستان جنوبی (تورکستان افغانستان) شناخته می شود؛ به نام مردمان آن مسمی گردیده است. اما در اثر تنگ نظری ها؛ بدبینی ها و عدم تحمل آن، در قالب سیاست های خشن و ناسیونالیستی قدرت های حاکمه وقت؛ تقریباً نام این خطه از اوراق تاریخ رسمی حذف می گردد. دشمنان عقده مند در راستای از بین بردن این نام (تورکستان) تا توانسته اند در اسناد و مدارک موجود و تاریخ کشور ما دست برده اند و بر علیه آن مبارزه ای جدی به خرج داده و سعی کرده اند کلمه تورکستان را از صفحات تاریخ حذف کنند. ولی غافل از آنکه نام و نشانی را که خداوند به یک قوم یا ملت اعطا می نماید؛ از

جانب یک گروه یا قدرت متعرض و زورمند دیگر نمی‌تواند حذف گردد. حذف و یا به وجود آوردن یک گروه از انسان‌ها که دارای تعلقات و زبان مشترک می‌باشند؛ به قدرت ما فوق بشر یعنی به قدرت الهی تعلق دارد. پس نباید برای از بین بردن آن قد علم نموده و در برابر آن قرار گرفت؛ این را می‌دانیم که بندگان در برابر خداوند عاجزاند و هیچ قدرتی وجود ندارد که با قدرت‌های الهی بتواند مقابله کند. پس خداوند را شکرگزارم با وجود همه این تلاش‌ها و سیاست‌ها مغرضانه وقت؛ این نام هنوز زنده و درج صفحات زرین تاریخ می‌باشد. هیچ قدرتی نتوانسته است آن را؛ زائل و از بین ببرد. نام با افتخار آن در بین مردم آزاده کشورمان؛ تا هم اکنون بر سر زبان‌هاست. همیشه آرزو داشتم نتایج مطالعات خود را که شامل بررسی و تحقیق در مورد کشور عزیزمان افغانستان و چگونگی وضعیت تورک‌تباران بومی و متوطن آن بخصوص در خطه‌ی تاریخی و باستانی آن بنام تورکستان جنوبی (تورکستان افغانستان) که؛ مشحون از حوادث تاریخی پر بها؛ عبرت‌انگیز و تعیین‌کننده در منطقه می‌باشد و از وجود مردمان؛ سلاطین؛ شاهان؛ شاهزادگان؛ امیران و امیرزادگان تورک‌تباری خبر می‌دهد که؛ در جهت شکوه و جلال این خطه‌ی باستانی (افغانستان) کوشیده‌اند و در طول تاریخ؛ کارنامه و کارکردهای آنان چون گوهر تابنده و درخشان است. این کارنامه و آبدات گرانبهای بجا مانده از آنها، اکثراً در ولایات بلخ؛ بامیان؛ غزنی؛ هرات؛ قندهار؛ کابل؛ جلال‌آباد (ننگرهار) و سایر نقاط کشور قرار داشته که امروزه مایه افتخار فرد فرد مردم کشور عزیزما؛ افغانستان می‌باشد. مردمان کشور ما از هزاران سال بدین سو؛ یکی از پربهاترین و پرشکوه‌ترین تمدن کهن تاریخ بشر را بوجود آورده اند که اساس آن پرورده‌ی دست همین شاهان و شاهزادگان تورک‌تبار می‌باشد. در کشور ما جایگاه آنها



چون آفتاب؛ هویدا می‌باشد. بیایید معتقد به این باشیم: ملتی که خود و فرهنگ خود را نشناسد و از گذشته خود خبری نداشته باشد؛ نمی‌تواند در آینده خود را استوار نگهدارد و در مورد سرنوشت و بقایای خود تصمیم‌گیری نماید. چنین ملتی همانند متاع بی‌صاحب؛ یا دیگ بی‌سرپوش می‌باشد. ملتی که اصلیت؛ هویت؛ فرهنگ و تمدن خود را نشناسد؛ آن ملت؛ اگر جهانی از فرهنگ تاریخی و تمدن کهن را ولو از گذشته‌های دور؛ از اجداد و نیاکان خود به میراث داشته باشند؛ نمی‌توانند آن را حفظ نمایند و از آن خود بدانند. اگر تعلق کنند؛ همه‌ی آن از جانب غاصبین و متعرضین تاراج خواهد شد. روح و روانشان؛ زیر پاشنه‌های آهنین زورگویان اجنبی حاکم؛ لگد مال می‌شود. غاصبان افتخارات گذشته قوم مغلوب را غصب و از آن خود کرده و خود را بجای ملت متمدن قبلی قرارداد حق و همه افتخارات ملت مغلوب بومی را تحت الشعاع غرور غاصبانه خود قرار میدهند و سایر اقوام را ذلیل و پست می‌شمارند. چنان که در کشور ما چنین شده است. اگر اندکی مطالعه و آگاهی از تاریخ داشته باشیم؛ به صراحت معلوم می‌شود که چگونه افتخارات ملتها غصب و از آن ملتهای غالب شده است. در این جا سؤال این است: چگونه می‌توان به اصالت فرهنگ و تمدن یک ملت پی بُرد؟ همانطور که جوهر آدمی در خود آدم نهفته است؛ بزرگی؛ قدمت فرهنگ و تمدن یک ملت را نیز در وجود خودشان یعنی در تاریخ، زبان؛ ادبیات؛ فرهنگ؛ اسطوره‌ها؛ آثار و علایم گذشته شان نهفته است. با شناخت این خصوصیات و روحیات می‌توان آن ملت را شناخت.

پس آگاهی و دانستن برای هر وطندار و سایر علاقه‌مندان واجب است تا از گذشتگان و اینکه اجدادشان چگونه زندگی حیرت‌انگیز و پُر بار اجتماعی؛ سیاسی و فرهنگی را در گذشته کشور ما سپری کرده و تا به امروز

رسانده‌اند. مطلع شوند؛ عملکرد مثبت و منفی آنان را بدانند و قضاوت عاقلانه و عادلانه‌ای داشته باشند. یک ملت وقتی پیروز خواهد بود که گذشته مردمان و سرداران خود را در آینه‌ی تاریخ بنگرد؛ از عملکردهای ناخوشایند آنان؛ عبرت گرفته و کارنامه‌های مثبت شانرا سرمشق زندگی و اجتماع خویش قرار داده و رهگشا برای آینده‌ی جامعه خود باشند. بر همه هویدا است جامعه انسانی؛ که از گذشته تا حال رو به پیشرفت؛ ترقی است و در عین حال تاریخ گواه آنست که در بین انسانها از بدو پیدایش تا عصر حاضر با یکدیگر درگیر و در ستیزه بوده؛ همیشه برتری طلب‌ها برعلیه یکدیگر اقدام کرده اند؛ بخاطر کسب مقام؛ و برتری جویی‌های شان؛ خونهای فروان ریخته شده است؛ هیچ کس از خون خواری و از خون‌های ریخته شده شادکام نگشته است. و باز هم حریص باقی می‌ماند؛ غافل از آنکه دنیا به هیچ کس رحم وفا ندارد و... بالاخره مرگ به سراغ همه، هرکسی که باشد می‌آید. تنها کردار نیک و بد می‌باشد که باقی مانده؛ در اوراق تاریخ نقش می‌بندد. انسان‌های عاقل به این باورند؛ که اگر در بین انسانها ستیزه‌جویی‌ها؛ تفوق‌طلبی‌ها و عدم تحمل یکدیگر ادامه یابد؛ راه سعادت و رفاه؛ همزیستی و هم‌گرایی و بالاخره راه پیشرفت و ترقیات به رخ آن ملت بسته خواهد بود. اکنون که در قرن بیست و یکم در اوج تمدن و عصر پیشرفته قرار داریم حرف ما از صلح؛ حقوق بشر؛ اتم و کامپیوتر می‌باشد و انسان‌های این عصر؛ از لحاظ فهم و دانش، درک چگونگی آینده؛ زندگی بشر و کاینات، خود را از انسان قرن‌های گذشته بهتری دانند. پس چرا موجی از فریادهای حق‌طلبی در برابر ناعدالتی‌ها؛ پیمان‌شکنی‌ها؛ عدم تحمل انسان از انسان و بالاخره جنگ و خونریزی گاهی در یک نقطه و گاهی هم در نقطه دیگری از کره زمین بلند است؟ همه‌ی اینها در ذات خود یک هیولا است؛ عاقبت تاریک را با خود همراه دارد! هر لحظه بشر و

خانه مشترک انسان‌ها «کره زمین» را تهدید می‌نماید. حال سؤال این است که چگونه میتوان با این هیولای ضد انسانی مقابله کرد؟ و چگونه میتوان ریشه استعمار؛ استثمار و بالاخره اندیشه تهدید نابودی انسان و زمین را از جامعه انسانی برچید؟ و این فقط یک جواب دارد: راه خاتمه دادن به آن، بدست آوردن شناخت انسانها از یکدیگر و سعی جهت تحمل ساین می‌باشد. بدون شناخت و تحمل؛ نمی‌تواند احترام متقابل و صلح در بین انسانها به وجود بیاید. طبیعی است؛ انسانها وقتی می‌توانند راحت در پهلوی هم زندگی برادرانه نمایند که: اولاً یکدیگر را بشناسند و بعد تحمل یکدیگر را داشته باشند؛ خود به خود احترام متقابل و صلح در بینشان ایجاد می‌گردد و از این طریق می‌توانند به زندگی‌شان که دور از جدال و ستیزه جویی‌ها باشد ادامه دهند.

همه انسانها اعم از سرخ، سیاه، زرد و سفید در برابر خدا و زمین خدا از یک حق و برابری برخوردار می‌باشند؛ هیچ کدامشان از لحاظ فکری؛ رنگ و انسانیت بر یکدیگر برتری ندارد. این ماییم که چنین می‌کنیم. بالاخره، همه آنهای که قوم، قبیله و ملت‌ها را تشکیل داده‌اند؛ انسانند و در نظر خداوند برابر و یکسانند. هر یک از آن ملت‌ها عرف، عادت و فرهنگ خاص خود را دارند. باکشور و نژادی خاص که متعلق به خودشان است ارتباط دارند. باید یکدیگر را تحمل و درک نمایند و به خصوصیات زندگی یکدیگر آشنا باشند و نسبت به هم احترام و حرمت متقابل داشته؛ یکدیگر را عزیز بشمارند. هیچ ملتی نمی‌تواند با ظلم، زور گویی، جبر، استیلا و سلطه‌گری؛ فرهنگ و زبان خود را برای همیشه بر یک ملت دیگر تحمیل و یا بقبولاند؛ چه رسد به ادغام آن. هرگز ظلم و سلطه‌گری پایدار نیست. تکرار آن به همان اندازه بغض و عداوت را خلق نموده و مبارزه‌ی متقابل را تشدید می‌نماید. ادامه آن خونریزی‌های نابخشودنی را، که

در تاریخ مکرر تجربه شده است؛ سبب خواهد گردید. باید این نکته را در نظر داشته و بپذیریم که ادغام، با محترم شمردن در شرایط مسالمت آمیز بین ملت‌ها در تاریخ اتفاق افتاده است. فرهنگ و یا حتی زبان همدیگر را پذیرفته و بعد از چند نسل زبان‌شان کاملاً تغییر یافته و تابع عرف و عادت همان ملت یا برعکس آن شده است. در جامعه ما نیز چنین اتفاق‌ها در بین خانواده‌ها و اقوام؛ خیلی‌ها زیاد است. در این جا به طور مثال از چند اقوام تورک نام می‌بریم؛ که در طول سده‌های تاریخ زبان خود را (تورکی را) از دست داده‌اند. از آن جمله می‌توان از اقوام خلج یا خلجی‌ها (غلجی‌ها) را نام برد؛ که مورخین نسب و گذشته‌شان را دارای منشأ تورکی می‌دانند.

همینطور علما در مورد هزاره‌ها چنین نظر دارند: کلمه و اسم هزاره‌ها کاملاً یک واژه جدید بوده و ریشه تاریخی ندارد. ولی این قوم متشکل از اقوام تورک می‌باشند و تاریخ نگاران به اتفاق آراء تورک نسب بودن آنها را تایید می‌نمایند. که از جمله مردمان بومی این سرزمین (افغانستان کنونی) به‌شمار می‌آیند. البته در مورد اقوام هزاره؛ غلجی؛ پشه‌یی و چگونگی گذشته آنان در صفحات بعدی کتاب معلومات جامع‌تری ارایه و نشان داده خواهد شد که شاخه‌ای از اقوام تورک می‌باشند و به مرور زمان زبان بعضی از آنها در مناطق مختلف تغییر یافته است. در عین حال بخش‌هایی از آنها هنوز هم به زبان اصلی (تورکی) تکلم می‌کنند. همچنین یک قسمت دیگرشان به زبان‌های دری؛ پشتو و لهجه‌های دیگر صحبت می‌نمایند. حتی بعضی از آنان خود را تورک ندانند بلکه خود را منسوب به ملیت برادران تاجیک می‌دانند که این خود؛ ناآگاهی و بی‌خبری - آنان را از گذشته‌شان نشان می‌دهد. در سایر مناطق کشور عزیزمان افغانستان چنین حالت‌هایی به وفور دیده می‌شود؛ حتی در عصر حاضر نیز بعضی

از اقوام کشور بر اثر آمیزش‌های مختلف فرهنگی؛ اقتصادی و ... تغییر زبان داده؛ خود را منسوب به همان ملیت می‌دانند و به زبان آنها تکلم می‌کنند. از این رو باید دانست زبان مادری عامل و رکن اساسی در تغییر ملیتها می‌باشد. اگر پدر اوزبیک و مادر پشتون باشد؛ فرزندان‌شان پشتو تکلم خواهند کرد. همین قسم بر عکس آنرا هم می‌توانیم در بین سایر ملت‌ها نشان دهیم. همین حالا هم در کشور ما موجود بوده و آنرا مشاهده می‌نمایم. خلاصه ما به هر اندازه که به گذشتگان و سوابق تاریخی و فرهنگی عمیق‌تر شویم و آنرا مطالعه نمایم به همان اندازه جهت شناخت جامعه بشری موفق خواهیم بود. جهت روشنتر شدن مسئله به آیه‌ی مبارکه قرآن مراجعه می‌نماییم، که می‌فرماید:

انما المؤمنون اخوه فاصلحوا بین اخویکم و اتقوا الله لعلکم ترحمون \_ حجرات آیه ۱۰

ترجمه:

«به حقیقت مومنان همه برادران یکدیگرند؛ پس همیشه بین برادران خود صلح نمایید و از خدا بترسید و پرهیز گار باشید؛ که در مورد رحمت الهی واقع گردید.» همچنین به شعری نغز سروده شاعر نکته سنج و والا مقام حضرت سعدی توجه می‌نماییم؛ که می‌گوید:

بنی آدم اعضای یکدیگرند      که در آفرینش ز یک گوهرند

چو عضوی به درد آورد روزگار      دیگر عضوها را نماند قرار

پس گفته‌های بالا را سرمشق قرار داده؛ همه عادات بد را به دور افکنیم و با شناخت یکدیگر؛ جهت بقای خود؛ شکوفایی وطن و منطقه خویش بی‌اندیشیم تا بتوانیم فضای صلح؛ انسان دوستی؛ امنیت؛ شکوفایی پیش‌رفت و ترقی را برای همه ملت‌ها که برادر و برابر همدیگراند؛ به ارمغان بیاوریم؛ تا جامعه ما فارغ از هر گونه زور گویی، تبعیض و برتری جوئی‌ها باشد. بدون

تشویش؛ به زندگی همراه با میلیون‌ها انسان دیگر جامعه خود؛ ادامه داده و از نعمت‌های این دنیا که برای همه یکسان است؛ استفاده نموده و از آن لذت ببریم.

افغانستان؛ کشوری است «کثیرالمله»؛ اقوام و ملت‌های گوناگون؛ اعم از تورک‌ها (اوزبیک؛ تورکمن‌ها؛ خلیجی‌ها؛ هزاره‌ها؛ پشه‌یی و سایر اقوام تورک‌تبار)؛ پشتون‌ها؛ تاجیک‌ها؛ عرب‌ها؛ بلوچ‌ها؛ نورستانی‌ها؛ هندوها؛ و سایر... این اقوام و ملت‌ها در طول تاریخ در این خطه باستانی با مسالمت در کنار یکدیگر زندگی کرده‌اند و هر کدام از آنها دارای فرهنگ و تاریخ خاص خود و در عین حال دارای اشتراکات معینی با یکدیگر هستند. با تمام این احوالات همه‌ی این مردمان ساکنین این وطن بوده؛ وجود و شناخت یکدیگر هیچ طرف را با خطر مواجه نمی‌سازد. مگر مورد ظلم و تجاوز واقع گردند. امید به این است که در هر حال صادقانه در خدمت همه‌ی مردم خود باشیم. افتخارات همه ملت‌ها را اگر چه پذیرش آن دشوار و سخت هم باشد؛ مانند یک حقیقت بپذیریم و حرمتش کنیم. اگر به کسی ظلم شود؛ حق دارد؛ از خود دفاع کند و اگر خطری متوجه است آنرا از سر راه خود دور کند. در پایان قابل یادآوری دانسته؛ افتخار دارم که از دوستان و عزیزان خود جناب آقای نادر علی «پیام» که در جمع آوری واژگان و اصطلاحات تورکی رایج زبان هزاره‌ای را با حوصله‌مندی زحمت کشیده و در اختیار بنده قرار دادند؛ در این رابطه از مشاوره‌ها و نیز یادداشت‌های شان استفاده کردم. همین طور راجع به قوم پشه‌یی و واژگان و اصطلاحات رایج زبان تورکی در زبان پشه‌یی و بعضی معلومات‌های دیگر از توضیحات و مشاوره آقای اکبر قریشی برخوردار بودم. همچنان از جناب آقای بهروز شارق و مجیبه شارق که در تایپ و طراحی روی جلد دلسوزانه زحمت کشیده و کارهای طاقت‌فرسا را انجام دادند. همین طور از بزرگوار محترم جناب آقای علی بابالو با

حوصله‌مندی فراوان زحمات فراموش ناشدنی را در ویرایش این کتاب انجام داده‌اند؛ جا دارد در این سطور از همه‌ی ایشان که با علاقه‌مندی فراوان زحمات زیادی را متقبل شدند؛ قدردانی و تشکری نموده؛ سپاس و امتنان خود را ابراز می‌نمایم و به همه‌ی این سروران و شایقین فرهنگ‌پرور و ملت دوست از بارگاه رب‌العزت موفقیت و پیروزی همیشگی در زندگی را آرزو نموده و یاد و یادگارهای‌شان را جاویدانه در خاطره نگه می‌دارم.

در آخر نکته‌ای را قابل ذکر می‌دانم که در این دنیا هیچ چیزی به جز خداوند بی‌عیب و خالی از نقص و دور از اشتباه وجود ندارد، کتاب حاضر بعید از حرف بالا نخواهد بود، امیدوارم خوانندگان عزیز در صورت مشاهده‌ی آن با بزرگواری‌شان بخشیده، این بنده‌ی حقیر را راهنمایی و مساعدت فرمایند، ممنون خواهم شد.

با احترام

شارق





حقیقت آتشی است که پدیده‌های غیر واقعی و خرافات را می‌سوزاند و در روشنایی آن هستی واقعیت و عینیت را منعکس نموده و به آن تجلی می‌بخشد.  
شارق

## فصل اول

### یادداشت کوتاه در مورد اوصاف تورکان

تورک؛ تورک؛ تورک زمین؛ توران؛ توران زمین؛ تورکستان در مجموع «ایرانا» کهن. این اسماء؛ واژه‌های پرصلابتی می‌باشند؛ که با حماسه آفرینی‌های انسان‌هایی رشید در اوراق زرین تاریخ جاویدانه گشته‌اند. این نام‌ها به باشندگان قوم و تباری یا بهتر است بگوییم به ملت واحد و بزرگی اطلاق می‌شود که؛ وجودشان از آغاز حیات بشر بر روی زمین تا به حال برقرار بوده است. نام و نشانشان در لابلای اوراق تاریخ؛ متجلی و ثبت است. چنین می‌یابیم که وجودشان نشان دهنده استقامت و پایداری؛ دلیری؛ شهامت؛ افتخار آفرینی و سلحشوری؛ حوصله‌مندی و پشتکار؛ متانت و ایمان داری؛ فرهنگ پروری و تمدن؛ عدل و انصاف؛ همت و از خود گذشتگی؛ سرکوب‌گر یاغیان و ظالمان؛ گسترش دهنده صلح و امنیت؛ فراخ دلی و وسعت نظر و بالاخره رهگشا و علم برداران اسلام و اسلامیت به روی زمین می‌باشند که در این خطه باستانی از قرن‌ها بدین سو با کارنامه‌هایشان در قلب تاریخ جای داشته و قرار گرفته است. حماسه آفرینیشان صفحات زرین؛ افتخار آمیز و پر بهای تاریخ را رقم زده و آنرا پوشانیده است. تمدن جاویدانی که از این تبار باقیست تاکنون عمدتاً در افغانستان؛ چین؛

هندوستان؛ ایران؛ آسیای میانه؛ ماوراءالنهر؛ تورکیه و سایر مناطق دیگر جهان چون کوه پایدار بوده و مایه‌ی حیرت و افتخار بشریت بر روی زمین به خصوص در قاره‌ی آسیا و اروپا را نسبت به خود برانگیخته است و رکن مهم تمدن کهن بشری را تشکیل می‌دهد. این قوم در صبوری و دلاوری در بین خلق عالم شناخته شده است. یار مظلومان؛ دشمن سرکشان و ظالمان می‌باشد. هیچ‌گاه از پیروزی مغرور و از شکست مأیوس نمیشوند. در هنگام وقوع حوادث خون سرد و با طبع آرام رفتار می‌کند. همه‌ی ملت‌ها را خلق خدا دانسته؛ بدون تبعیض و تمایز به همه‌ی آنها احترام می‌گذارند. بلی! این قوم که عمدتاً در قاره‌ی آسیا و قسمتی از اروپا زندگی می‌نمایند، به نام ملت بزرگ تورک مشهور بوده و ملت موعول هم دارای اشتراکات نژادی و فرهنگی با آن می‌باشد. تا کنون نیز به همین نام مسمی بوده و به تورک بودن‌شان افتخار می‌کنند. بنابراین لازم است تحت این عنوان افتخار آفرین یعنی تحت نام «تورک» و با شرحی مختصر در مورد تاریخ کهن؛ زندگی و خصوصیات و نقش این ملت بزرگ در تاریخ کهن را بررسی کنیم.

## تورک

تورک ملت بزرگی و از جمله قدیمی‌ترین اقوام روی زمین به شمار می‌آید. از وجود این ملت بزرگ در حدود نزدیک چهار هزار سال قبل در قاره آسیا؛ اروپا و آفریقا نام برده شده است. بزرگترین دولت‌های دنیا از جانب آنها در مناطق ذکر شده در طی قرون و اعصار متمادی تشکیل و ایجاد گردیده است. و قرن‌ها در نیمی از جهان حکومت رانده و جهان را رهبری کرده؛ به آن رونق داده‌اند.

تورکان بعد از مشرف شدن به دین اسلام جهت نشر آن و ایجاد معارف اسلامی فعالانه اشتراک داشته‌اند. در تاریخ به تورکان لقب «شمشیر اسلام» را داده‌اند. در مورد سرزمین اصلی تورکان نظریات مختلف وجود دارد. اما نظریه پذیرفته شده از جانب اکثر علما اینست که منشأ؛ مبدأ و سرزمین اصلی تورکان در آسیای میانه؛ بین کوه‌های اورال \_ آلتائی و دشت‌های اطراف آن می‌باشد. بعدها این ملت بزرگ در نتیجه کثرت نفوس؛ زیاد شدن مواشی و کمبود علفچرها از مناطق اصلی‌شان به نقاط همجوار و سایر نواحی مهاجرت کرده‌اند.<sup>(۱)</sup> شروع حاکمیت به اسم تورکان را سال (۱۷۰۰ ق م) در اطراف کوه‌های آلتائی و تانری تاغی (تیانشان) نوشته‌اند که بعدها در سایر مناطق حاکمیت و موجودیت شان را تثبیت و گسترش داده‌اند.<sup>(۲)</sup> ولی اقوام التصاقی زبان تورک تبار چون سومریان؛ ایلام‌ها؛ کاسی‌ها و غیره (۵۰۰۰ ق م) در آسیای مرکزی و غربی وجود داشته است. عدّه‌ای از نویسندگان و تاریخ نگاران معاصر از ذکر موجودیت و تمدن‌شان طفره رفته و حقایق را پنهان نموده‌اند. ما در صفحات بعدی در باره آنها بحث خواهیم کرد. هرچند قبل این بعضی تاریخ نگاران آگاه و بی‌غرض این حقایق روشن کرده‌اند، هر روزی که میگذرد اسناد و مدارک قوی‌تری جهت اثبات موجودیت این ملت‌ها بدست می‌آید که لازم به جمع‌آوری و تحقیق بیشتر می‌باشد. از جمله بنابر کاوش‌های صورت گرفته در سال (۱۹۷۰م) در موضعی به نام «ایسقی کول» واقع در ۵۰ کیلومتری شهر آلماتای جمهوری قزاقستان چندین افزار آلات مربوط به تمدن‌های گذشته به دست آمده که در میان آنها کوزه‌ای نقره‌ای توجه باستان شناسان را به خود جلب کرد. در یک گوشه‌ی آن کوزه نوشته‌ای سه سطری وجود دارد. این خط برای دانشمندان تازگی داشت. دانشمندان و متخصصان خط منقوش در کوزه‌ی نقره‌ای را بر اساس قاعده خط

تورکی رونی (از راست به چپ) خوانده و محتوای آن را نیز روشن ساختند از جمله نسیم خان رحمان یکی از تورک شناسان خط «ایسیق» را خوانده و مضمون حکمت آموزی از آن استخراج نموده است. «خط ایسیق» مبین این حقیقت است که خط تورکی رونی به رغم نظرات برخی از خاورشناسان اروپا، نه در سده‌ی چهارم میلادی، بلکه بسیار پیش از آن؛ یعنی در قرن «۶» قبل از میلاد (حدود دوهزارپنجصدسال پیش) نیز وجود داشته است.<sup>(۳)</sup> ما در انتظار آن روز هستیم که حقیقت بیشتری از این روشن شود و آنهایی که به اشتباه رفته‌اند با پذیرفتن کشفیات باستان شناسی و علمی، خود را از جهل و تاریکی نجات بخشند. از کشفیات ذکر شده معلوم می‌شود، قدمت حضور و موجودیت تورکان در آسیای میانه به هزاران سال قبل بازمی‌گردد. تاریخ حضور آنها را دقیقاً نمی‌توان تعیین کرد. فعلاً تاریخ دانان از ذکر قدمت تاریخی ایشان عاجز هستند. امید است با آیند حقایق بیشتری کشف و روشن شود.

از شواهد کشف شده روشن می‌گردد؛ آنچه را که بعضی از نویسندگان مبنی بر عدم حضور تورکان در آسیای میانه ادعا می‌کنند؛ همه زیر سؤال می‌رود. و حقیقت گونه دیگری بوده است؛ آنچه را در این مورد نوشته‌اند آمیخته به اغراض و یا تعبیرهای اشتباه آمیز براساس بعضی از افسانه‌های تاریخی می‌باشد؛ که آن را ناآگاهانه به عوض تاریخ در کتب خود درج نموده‌اند در اینجا به نوشته دکتر عنایت‌الله «رضا» اشاره می‌کنیم: «تازیان همه‌ی جنگاوران کوچ نشین ساکن شمال سغد را تورک می‌نامیدند از این رو بسیاری از اقوام ساکن آسیای میانه به خطا تورک نامیده شدند.» این نویسنده بدون اینکه به اصل و ریشه اقوام پی ببرد؛ برخی از اقوام و تیره‌ها را چون ایغورها؛ هونها؛ قیرغیزان؛ تورکمانان؛ بولغارها؛ یاقوت‌ها و چواشها و غیره را اقوام غیر تورک نوشته و آنها

را جدا از هم؛ تحت عنوان‌های که در بالا ذکر شد؛ بدون ربط دادن آنها به «تورک» نام می‌برد. جای بسی تأسف است که این نویسنده ناآگاهانه خاک جعل و جهل خود را بالای تیره‌های تورکها پاشیده آنها را اقوام غیر تورک معرفی می‌نماید؛ درحالی‌که آنان از تیره‌ها و اقوام مهم تورکان باستان می‌باشند. عرب‌ها بعد از اسلام آوردن مردمان آسیای میانه؛ ارتباط نزدیک با مردم محل برقرار نموده؛ بعد از شناخت آنها تاریخ را نوشته‌اند؛ پس آنچه را مورخین عرب در این مورد نوشته‌اند به خطا نبوده بلکه خطا و جعل را برخی از نویسندگان ناسیونالیست و تنگ نظر معاصر می‌کنند.

از موضوع فراتر نرویم؛ برگردیم به واژه تورک. واژه «تورک» *türk* را بعضی‌ها «دلیر و سخت» معنی نموده‌اند. و به قولی دیگر واژه تورک به معنای «نیرومند و استوار» است. به هر حال واژه تورک از توره مک (توره‌ماق) گرفته شده است و به معنی استوار؛ پابر جا و قدرتمند می‌باشد ابتدا نام یک قوم خاص بود، اما بعدها به عنوان نام واحد به مجموع اقوام و قبیله‌های هم زبان و هم فرهنگ گفته می‌شود. تورکان عهد باستان در اثر هجوم بیگانگان و بعد از شکست به کوه‌های آلتای پناه می‌برند؛ در آنجا به زاد و ولد می‌پرداخته و جمعیتشان زیاد می‌شود. از جمله‌ی این‌ها از قبیله «آشینا» می‌توان نام برد که آنها نیز از امتزاج قبیله‌های گوناگون تورکان به وجود آمده بودند. ایشان در پیکار علیه چینیان و در ائتلاف با هونهای تورک در سده‌ی چهارم میلادی شرکت داشتند. بعدها به تبعیت هونها درآمدند. در سال ۴۳۹ میلادی پس از شکست هونها؛ به جنوب کوه‌های آلتای پناه بردند و در آنجا سکنی گزیدند.<sup>(۴)</sup>

بعضی‌ها «آشینا» را رئیس قبیله کوچکی گفته‌اند که هنوز شکل دولت و حکومت را نداشته است. واژه «آشینا» را برخی به معنای گرگ دانسته‌اند.

در زبان موغولی گرگ را شینو می نامند. پیشوند (آ) که پیش از «شینو» آمده است و بدین روال واژه «آشینو» و یا «آشینا» به معنای گرگ محترم و نجیب است. بعضی ها معتقدند که این واژه از زبان چینی اقتباس شده است (ممکن است چینی ها همان شینو موغولی را «آشینو» تلفظ کرده و بعداً آنرا در اسناد تاریخی خود درج نموده باشند). بعضی ها تورکان را از دودمان همان هونهاهای تورک که به زبان تورکی سخن می گفتند و در جنوب کوههای آلتای سکنی گرفته بودند؛ میدانند. اینان با گروههایی از قبایل آشینا که آنها نیز به تورکی سخن می گفته اند، درهم می آمیزند و خود را تورکیوت (توکیو) یا تورک نامیده اند.<sup>(۵)</sup>

توکیوها عبارت از همان گوگ تورکها می باشند که در این رابطه داستان بوزقورد (گرگ خاکستری) در حقیقت اسطوره پیداش گوگ تورکها می باشد؛ وجود دارد.

داستان ارکه نه قون: به موجب این داستان؛ دو مرد از گوگ تورکها که از قتل عام دشمن جان بدر برده بودند؛ با افراد خانواده ی خود به جای صعب العبوری به نام ارکه نه قون می روند و در آنجا زاد و ولد می کنند؛ تعداد فرزندان شان چندان فزونی می گیرد که بعد از چهار صد سال آنجا برایشان تنگ می شود و با سوراخ کردن کوه آهنی به بیرون راه پیدا می کنند آنها ضمن گرفتن انتقام اجداد خود؛ سرزمین وسیعی را به تصرف در می آورند. انعکاس این داستان را در جامع التواریخ میتوان دید. خواجه رشید الدین ضمن بر شمردن اقوام تورک چنین می نویسد: «اقوامی که معلومست کی اصل شعب ایشان از آن دو شخص است که در ارکه نه قون رفتند و با تناسل و توالد؛ اوروغ (اعقاب) ایشان بسیار شد و... چون عنایت ازلی در حق ایشان بود به قرب چهار صد سال زمان؛ شعب بسیار از ایشان پیدا شد و به کثرت از دیگر اقوام زیادت گشتند و...»

خلاصه این داستان در کتاب «شجره تراکمه ابوالغازی بهادر؛ تألیف شده در سال ۷۰\_۱۰۶۹ هجری قمری نیز آمده است. دو داستان اخیر (بوز قورت و ارکه نه قون) جزء داستان‌های گوگ تورک‌ها هستند.<sup>(۶)</sup> گوگ تورک نام دولتی است که در سال ۵۵۲ میلادی از جانب گوگ تورک‌ها اساس گذاری می‌گردد و به رهبری بومین خان (بومن خاقان) که پس از «هون‌ها» و «آوارها» (آنها نیز از قبایل تورک‌اند) بر سر اقتدار بودند به آنها غلبه کرده سرزمین خویش را (که از آن بعنوان «تورکستان کبیر» نام برده می‌شود) مستقل اعلام کنند. ابتدا دولت شان در حدود کوه‌های آلتایی تشکیل گردیده؛ اما قلمروشان در اندک مدتی از موغولستان تا دریای سیاه و دامنه‌های سبیری توسعه یافت. در عهد موخان خاقان فرزند دوم بومین خاقان قلمرو فرمانروایی تورکان از منچوریا تا ایران بوده است. پیش از آن اقوام تورک به طور پراکنده در جاهای مختلف زندگی می‌کردند که به این ترتیب قوم جدید دیگری از اقوام تورک (گوگ تورک‌ها) به عرصه‌ی سیاست جهانی گام نهادند.<sup>(۷)</sup>

همچنان راجع به واژه‌ی تورک، دانشمند بزرگ محمود کاشغری در دیوان لغات تورک چنین نگاشته است: تورک نام پسر نوح پیغمبر صلوات الله علیه و آن اسمی است که خدای تعالی بدان، فرزندان تورک بن نوح را نامیده است. «هل علی الانسان حین من الدهر» پس در این مورد «انسان» نامی است که بر واحد و یکی اطلاق میگردد. و در گفته خدای تعالی: «لقد خلقنا الانسان فی احسن تقویم. ثم اردناه اسفل سافلین الا الذین امنو و عملوا الصالحات» اسم جمع است؛ چه از یکی مستثنی کردن جایز نیست؛ همچنین در این جا «تورک» نا پسر نوح است که بر یکی دلالت می‌کند اما در فرزندان او اسم جمع است. مانند «بشر» که آن هم بر مفرد و هم بر جمع اطلاق می‌گردد. همان گونه که «روم» نام

روم بن عیصو بن اسحاق صلوات الله علیه است و فرزندانش نیز چنین نامیده شده‌اند؛ «تورک» نیز همین حال دارد. در مورد منشاء آنچه درباره‌ی تورک گفتیم روایت ذیل است. شیخ امام زاهد حسین بن خلف کاشغری گفت: خبر داد مرا «ابن العرقی» گفت حدیث کرد ما را بدان شیخ ابوبکر مفید جرجرائی «از» شخص معروف به ابن ابی الدنیا در کتابی که تألیف شده است؛ درباره‌ی آخرالزمان به استناد از رسول الله صلی الله علیه وسلم که او گفت: خدای عزوجل می‌گوید که مرا لشکری است که ایشان را تورک نام داده‌ام و سکونت داده‌ام ایشان را در شرق. پس هر گاه بر قومی خشم گیرم آنان را بر آن قوم مسلط و چیره می‌گردانم. و این فضیلتی است ایشان را بر جمله‌ی آفریدگان! از این حیث که نام‌گذاری ایشان را خود مباشرت و ولایت کرده؛ جلّ و عزّ؛ و سکونت داد ایشان را در بلندترین جایگاه و پاکیزه‌ترین هوا از کره‌ی زمین و آنان را لشکریان خود نامید. به اضافه‌ی آنچه می‌بینیم در ایشان از زیبایی و نمکینی و خوشروئی و نگاهداشت ادب و مراعات حرمت پیران و وفا به عهد و تکبر و فخر و دلیری در چیزهایی که استحقاق ستایش و مدح دارند در آنها که به شمار و اندازه در نمی‌آید. «تورک» هم واحد و هم جمع است. گویند: «کیم سن» یعنی تو کیستی؟ پس در پاسخ گوید «تورک من» یعنی من تورک هستم (تورکم) و گویند «تورک سوسی اتلندی» یعنی لشکریان تورک سوار شدند.<sup>(۸)</sup> و نیز راجع به طبقات تورک و بیان قبایل آنها محمود کاشغری چنین بیان می‌نماید: تورکان در اصل بیست قبیله‌اند و همه آنان منسوبند به تورک ابن یافث بن نوح پیغمبر که دوردهای خدا بر او باد. و آنان به منزله فرزندان روم بن عیصو بن اسحاق بن ابراهیم‌اند؛ دوردهای خدا بر او باد؛ و هر قبیله را بطن هاست (طایفه‌ها است) که شمار آنها را جز خدای نداند. و من بزرگترین و مهمترین طایفه‌ها را می‌شمرم و



گروه‌های پراکنده را که در نقاطی فرود آمده‌اند رها می‌کنم. جز طوایف غزان؛ تورکمان؛ که طوایف آنان و نشانه‌های چار پایانشان را ذکر می‌کنم؛ به سبب نیازی که مردم به شناختن و دانستن آن دارند. و منازل هر قبیله از ایشان را به ترتیب از سرزمین شرقی بیان می‌کنم؛ از نزدیک روم به سوی مشرق؛ چه در دوران جاهلیت؛ یعنی قبل از مسلمان شدن آنان؛ و چه پس از اسلام آوردنشان.

اولین قبیله نزدیک روم «بجنگ»؛ (بجینک) است. پس «قفجاق» (قبچاق)؛ پس «اوغز» (اوغوز)؛ پس «یماک»؛ پس «بشغرت» (باش قورت)؛ پس «یسمل»؛ پس «قای» پس «یاقو»؛ پس «تتار»؛ (تاتار)؛ پس «قیرقر» (قیرغیز)؛ و این نزدیک چین است. این قبایل همگی از برابر روم ممتدند تا مشرق؛ پس «چیگل» است پس «تخسی» (توخسی)؛ پس «یغما» پس «اوغراق»؛ پس «جرق»؛ پس «جمل»؛ پس «اویغور»؛ پس «تنکت» (تنکوت)؛ پس «ختای» و آن چین است؛ پس «تفقاج» (تبغاج) و آن ماچین است و این قبایل در حد میانه‌ی جنوب و شمال قرار دارند.<sup>(۹)</sup>

اقوام و قبایل مشهور تورکان را از لحاظ قدمت می‌توان به سه کتگوری یا سه دسته تقسیم کرد.

الف\_ تورکان عهد باستان: فعلا اقوام متذکره به این نام وجود ندارد امکان آن می‌رود با قوم‌های دیگر؛ آمیخته و یا منشعب شده باشند، آنها عبارت از:

۱\_ سومریان

۲\_ ایلامیان

۳\_ هیتیها

۴\_ کاسیان

۵- لولویان

۶- اورار توئیان

۷- ماننایان

۸- سای ماساغیت (ماساگت‌ها - ماساژیتها)

۹- مادها

۱۱- یو یچی‌ها (یوچه‌ها)

۱۲- ساق

۱۳- اسکیف‌ها (نام آنها در کتب مختلف بصورت اسکیت‌ها \_ سکیت‌ها \_ سکیفها \_ سیت‌ها \_ سکاها \_ سکها \_ ساکه \_ سکزی؛ نام آمده است.) در اینجا قابل ذکر است که سکزی یا «سکز» در تورکی به معنی هشت و هشتمین می‌باشد به احتمال قوی این نام از چگونگی ترکیب یک خانواده اخذ شده است. صاحب خانواده دارای هشت پسر و یا نام مسلسل خانواده سلطنتی باشد که پی هم به قدرت رسیده باشند؛ چنین اسامی عددی در نام‌گذاری نزد تورکان خیلی زیاد است که با افزودن آن؛ اسم شخص و یا اسم خانوادگی و منسویت طایفه‌ای و قومی را بوجود می‌آورد مانند: توره‌بای؛ آلتی‌بای؛ یتی‌اروغ و غیره می‌باشد

ب- مشهورترین اقوام تورکان قدیم قبل از نشر دین اسلام از این قرار

است:

۱- تورکان آلتائی

۲- هونها

۳- گوگ تورکها (توکیوها)

۴- اویغورها

۵- قیرغیزها

۶- قزاق‌ها

۷- تورکیشها

۸- قرلق‌ها

۹- اوغوزها (شامل تورکمن‌ها؛ بیات‌ها و تورکان تورکیه؛ آذربایجان؛ ایران؛

عراق و سوریه می‌باشد)

۱۰- سابارها (سوار یا ساییرها)

۱۱- خزرها (کاس آر‌ها)

۱۲- پچه‌نک‌ها

۱۳\_ اوزها

۱۴\_ قیچاق‌ها

۱۵\_ بولغارها

۱۶\_ کوشانیان (قوشخانیان)

۱۷\_ هیاطله (هبتال \_ یفتل)

۱۸\_ سیمری‌ها (سیمجوریان)

پ- اقوام و قبایل تورکان که بعد از نشر دین اسلام به شهرت

رسیده‌اند و دولت‌های مقتدری در جهان ایجاد و تشکیل داده‌اند از این قرار

می‌باشد:

۱\_ قراخانیان

۲\_ خلج‌ها

۳\_ غزنویان

۴\_ سلجوقیان

۵\_ آتابکان

۶\_ خوارزمشاهیان ( خارزم شاهیان )

۷\_ موغولان

۸\_ تیموریان

۹\_ شیبانیان (اوزبیک‌ها)

۱۰\_ بابریان

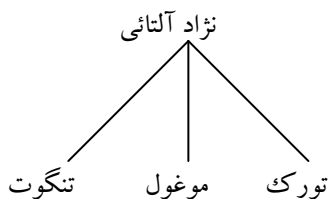
۱۱\_ صفویان

۱۲\_ عثمانیان \_ تورکمانان \_ تورکان آذربایجان(تورکان اوغوز)

۱۳\_ افشاریان و غیره

واژه‌ی تورک در منابع مختلف قدیمی و در زبان‌های مختلف به شکل‌های مختلف تلفظ گردیده (هیرودوت تارگتیا؛ در منابع هند توروخا؛ در منابع چینی توکوئه (توکیو) و غیره آمده است)<sup>(۱۰)</sup>

همچنان آقای گروسه تمام اقوام و قبایل تورکان را از لحاظ نژاد مربوط به نژاد آلتائی می‌داند و آن را به سه دسته تقسیم می‌کند که از این قرار می‌باشد.



در بین تورکان؛ موغولان و تنقوت \_ تنگت (تنگوت) قرابت نسبی و خویشاوندی موجود بوده؛ ریشه و مبدأشان یکی می‌باشد که امروز فاصله بسیار و تفاوت قابل ملاحظه بین آنها بوجود آمده است این فاصله اجازه می‌دهد که تصور شود که در دورانی تاریخی یک عامل قوی این سه گروه را مشترکاً تحت

استیلای خود نگه داشته است «به همین سبب اصطلاحات تمدن را متقابلاً از یک دیگر اقتباس کرده‌اند» که در زبان‌های آنها می‌توان یافت. و بعدها این سه ملت و یا این سه قوم در دشتهای بی‌انتهای و مرغزارهای پهناور شمال شرق آسیا مدت‌ها دور از یکدیگر می‌زیسته‌اند (به تصور پوپ poppe؛ یک زبان آلتای کهنه‌ای وجود داشته که زبانهای تورکی؛ موغولی؛ تنگوزی‌های قدیمی از آن منشعب شده است.<sup>(۱۱)</sup>

همچنان در بعضی از کتب تاریخی دیده شده است تورک و موغول را از یک نژاد (آلتایی) یا آنها را برادر هم گفته‌اند. در اکثر فرهنگ‌های لغات آمده است که توران نام محل و تورانی نژادی قدیمی است که در آلتایی؛ که زبانشان تورانی یا آلتایی یعنی تورکی قدیم می‌باشد.

تورک‌ها ملتی هستند بسیار بزرگ که از اقوام و قبایل گوناگون هم زبان و هم فرهنگ تشکیل شده است. پس نباید در شناخت و توضیح هر یک از اقوام تورک که در بالا ذکر آن گذشت، جدا جدا و بدون توجه به ارتباط آنها با یک دیگر انگشت گذاشت و هر یک از آنها را بصورت منفرد به نام قبیله‌هایشان تفکیک نموده، گذشته‌شان را بررسی نماییم. اولاً باید به ریشه و شناخت یک قوم یا قبیله دقیق شویم بعداً در مورد شناخت افتخارات و تمدن آنها بحث نموده به تحلیل و بررسی پردازیم؛ از این طریق است که می‌توانیم به واقعیت پی ببریم ظهور و پدید آمدن سلاطین مقتدر و کشورگشایانی که از بین اقوام مختلف تورک به وجود آمده‌اند را بشناسیم و بدانیم اینکه آنها چگونه سرکوب متمرذین و سرکشان ظالم در نقاط مختلف جهان به عهده داشته‌اند. همان گونه عملکردها و خاطره‌های‌شان درحافظه‌ها منقوش و ثبت تاریخ می‌باشد. بعضی از نویسندگان بنابر تعصبات و قوم پرستی وقایع تاریخی را برعکس منعکس ساخته؛ درباره این

قوم بزرگ تعبیرهای غلط ارایه می کنند؛ چنین نویسندگان باید توجه داشته باشند و بدانند که به چه علت لشکریان تورک به منطقه ای حمله می کرده اند؟ آیا گاهی متوجه این شده اند که از جانب امیران و حاکمین قلدور و ظالم قبل از آمدن تورکان در منطقه چه ظلم ها و بی عفتی ها بالای مردم مظلوم شهرها و مملکت ها روا می داشته اند. بلی: اکثر نویسندگان هرگز متوجه چنین اعمال شاهان و امیران مستبد منطقه نمی شوند. اگر متوجه هم شده باشند عمل ظالمان بی فرهنگ را مصلحت آمیز نشان داده اند. ولی اینکه بر مردم بیچاره و بی دفاع محل چه میگذشته است، قلم را به کوره راهها برده غفلت نموده اند. از جمله بعضی نویسندگان اعمال منفی حاکمین منطقه را در نظر نگرفته، چشم پوشی کرده اند و زیر تأثیر منطقه پرستی و قوم پرستی و یا با چاپلوسی برای همین شاهان و امیران ظالم و جهت دریافت یک مشت زر؛ واقعیت های عینی جامعه را غیر واقعی جلوه داده و حقیقت را که بنفع شان نبوده پنهان کرده اند. ولی کارکردها و عملکردهای تورکان را؛ مورخین غرب؛ سالنامه نویسان چینی و وقایع نگاران عرب و بعضی نویسندگان ایرانی موضوعات تاریخی را واقع بینانه انعکاس داده اند. که جهان گشایان از بین این ملت برخواسته و عمل شان همه دنیا را به حیرت واداشته است. از گذشته های دور و در عصرهای بعدی جهان گشایان خاقانها و سلاطین های مقتدر این ملت از زمان افسانه گرفته تا زمان ثبت در تاریخ و بعد عبارتند از: ایدی قوتها؛ سکاها (سکیزها)؛ مساکیتها (مساژیتها)؛ افراسیاب و آل افراسیاب؛ هونها، توکیوها (گوگ تورکها)؛ هیاطلهها (هیتل؛ هپتال؛ یفتل)؛ قراخانیان؛ غزنویان؛ سلجوقیان؛ آتابکان؛ خوارزمشاهیان؛ موغولان؛ تیموریان؛ شیبانیان؛ بابریان؛ آق قویونلو؛ قراقویونلو؛ صفویان؛ عثمانیان؛ افشاریان؛ قاجاریان؛ هشترخانیان و... این همه از اقوام مختلف

تورک بودند که در طول تاریخ پدیدار شدند و با در هم کوبیدن لانه‌های متمردين؛ جبر و ظلمی که از جانب امیران و شاهان جبار و خدا ناترس در مناطق مختلف بر عامه‌ی ناس تحمیل کرده بودند، برمی چیدند و در نتیجه آنها هر کدام از این سلسله‌ها صدها سال در نیمی از دنیا (آسیا؛ اروپا) حکومت نموده؛ عدالت و مساوات را در زیر سایه‌ی امپراتوری‌هایشان جاری می‌ساختند.

همانطوری که استاد بزرگ محمود کاشغری می‌نویسد: (بنابر روایت که از جانب خدای عزوجل می‌گوید: که مرا لشکری است که ایشان را تورک نام داده‌ام. پس هرگاه بر قومی خشم گیرم؛ برای مجازات و تنبیه سرکشان و زورگویان؛ تورکان را بر آنان مسلط و چیره می‌گردانم.)

طبیعی است برای فتح؛ تسخیر لانه‌های زورگویان لشکر عظیم و آب دیده و آشنا به فنون حربی لازم است. تورکان از چنین مزایایی برخوردار بودند. صبوری و دلاوری در شأن آنها خلق شده است. هیچگاه از تلاش خسته نمی‌شوند و تا رسیدن به هدف آرام نمی‌گیرند. ایشان در کارهای خود صادقانه عمل نموده با منافق سرسازش ندارند. شب و روز در تلاش‌اند تا که مقصود بدست آید. در این رابطه در وصف سوران تورک آقای گروسه در کتاب امپراطوری صحرانوردان از مهارت شان چنین یادآور می‌شود: کمانداران آنها بر روی اسب سوار بودند و از روی اسب به حمله می‌پرداختند. سواره نظام آنها به‌طور باور نکردنی چست و چالاک بودند. تیر آنها تقریباً همیشه به هدف می‌رسید و کمتر به خطا می‌رفت. این بود «حربه» فنی که برتری آنها را نسبت به سایرین مسلم ساخت. آشکار است که تیراندازی آن هم به حالت برگشته و قیقاچی از طرف سواره نظام چه هنگامه‌ای بر پا می‌سازد. در همان حالتی که خودشانرا از مهلکه کنار می‌کشند، تیر خودشانرا بسوی دشمن پرتاب

می نمودند. با این احوال نه چینی‌ها؛ نه ایرانی‌ها؛ نه روس‌ها؛ نه هندی‌ها؛ نه لهستانی‌ها و نه مجارها هیچ یک در این زمینه نمی توانستند با تورکان یا موغولان لاف برابری و تساوی بزنند. اینها از خردسالی عادت کرده بودند و کارشان از همان آغاز خرد سالی شکار حیوانات وحشی مثل آهوان، گوزنان و غیره بود که آنها را با مهارت تمام در دشت و صحراها دنبال می کردند. بعد از تعقیب با نهایت صبر و برد باری شکار می کردند و به چنگ می آوردند. نظر به همین سوابق و کارآموزی است که در این زمینه آنها شکست ناپذیر و مغلوب ناشدنی به بار می آمدند. وقتی با دشمن مقابل می شدند با همین شیوه و تاکتیک که داشتند به شدت به دشمن حمله می نمودند. بی آنکه مجالی بدهند؛ دشمن را چون شکار درمانده و صیدی نیمه جان وادار به تسلیم و یا تارومار میکردند. از جمله تاکتیک‌های شان این بود که کماندارانی که بر اسب سوار بودند ناگهان ظاهر می شدند و تیر را به هدف می انداختند و بعد فوراً خودشانرا پنهان می ساختند. این عمل برای دنیای قدیم و قرون وسطی به همان اندازه موثر و در تخریب روحیه طرف مقابل کارگر بود که تیر توپخانه‌ی تخریب‌گر در قرون اخیر. بدین منوال همین سواران کمانکش و تیر افکنان ماهر بودند که قرن‌ها بر آسیا و اروپا سلطنت کردند.<sup>(۱۲)</sup>

در این قسمت لازم است در رابطه به تورکان عهد باستان که در فوق ذکر آنها گذشت؛ راجع به عادات و طرز زندگی شان معلومات مختصری جهت آگاهی خوانندگان عزیز ارایه شود که خالی از دلچسبی نخواهد بود. چونکه این اقوام در طول تاریخ با قبایل دیگر تورک‌ها آمیخته و یا به دسته‌های مختلف تجزیه شده‌اند و بسیاری از آنها اکنون با نام‌های سابق وجود ندارد و فقط نام آنها در برگ‌های زرین تاریخ ثبت شده است. راجع به سایر اقوام تورک که



در کتگوری دوم و سوم نشان داده شده است در محل مناسب بحث‌های مختصری ارائه خواهد شد.

## سومریان

سومریان یکی از کهن‌ترین اقوام التصاقی زبان تورک باستان آسیای میانه می‌باشد. آنها از موطن اصلی تورکان (آسیای میانه) به نواحی جنوب عراق کنونی (بین‌النهرین) و قسمت‌های شمال غرب خلیج فارس از جمله در بابل مستقر گشته و تمدن پیشرفته‌ای را پدید آورده بودند. عجالتاً به درستی روشن نیست که سومریان دقیقاً چه زمانی به این ناحیه آمده‌اند؛ ولی در تاریخ آمده است که «شاخه‌ای از اجداد باستانی اقوام تورک در حدود (۵۰۰۰ سال ق.م) از وطن اصلی خود واقع در آسیای مرکزی حرکت کرده به آسیای مقدم آمده و تمدن سومری‌ها را پدید آورده‌اند. به نظر پژوهشگران تاریخ باستان؛ سومریان در (۴۵۰۰ سال پیش از میلاد) نخستین تمدن درخشان بشری را در نواحی مذکور پدید آورده و شهرهایی چون اور؛ اوروک؛ ائرنخ؛ نیپ پور؛ کیش؛ لکش؛ لرسا که از مراکز مهم تمدن بشری آن روز بود، را ایجاد کردند. زبان سومری کهن‌ترین زبان نوشته شده نوع بشر است. به عقیده دانشمندان تاریخ نگار؛ خط میخی را سومریان اختراع نموده‌اند. در حال حاضر هزاران لوح گلی بدست آمده که قوانین و سرگذشت سومریان به زبان سومری و به خط میخی سومری می‌باشند. الواح مزبور در موزه‌های بزرگ جهان؛ در آمریکا و اروپا نگهداری می‌شود.

در اینکه آسیای میانه موطن اصلی سومریان التصاقی زبان تورک بوده است؛ امروزه مورد تایید اکثر دانشمندان اروپایی است. آنها بعد از مهاجرت؛

بین‌النهرین را به مرکز تمدن خود تبدیل کردند. تمدن و فرهنگ ایشان که کهن‌تر از همه‌ی فرهنگهای آسیای غربی است، شاید در همان مسکن اولیه ایشان ایجاد شده و بعد از مهاجرت‌شان در بین‌النهرین درخشیده است. اولین و قدیمی‌ترین ساکنان بابل یعنی سومریان تورک تبار و غیرسامی بوده‌اند. بر اساس روایات کتب قدیم بنی اسرائیل؛ بابل قدیمی‌ترین سکونت‌گاه بشر بوده است. پیش از قرن بیستم تاریخ‌نگاران به‌طور کلی معتقد بودند که نخستین تمدن بشر در مصر و یونان بوجود آمده است. لیکن تحقیقات باستانشناسی و پژوهشهای علمی این نظریه را منسوخ کرد. اکنون بر اساس دلایل و مدارک متقن روشن شده است که نه تنها نخستین تمدن بشری در مصر بوجود نیامده، بلکه تمدن مصر؛ خود از تمدن سومری اخذ شده است. پروفیسور وولی woolley محقق نامی تاریخ باستان، بعد از حفاریات شهر «اور» به صورت قطعی اثبات نموده است که «تمدن قوم سومر در بین‌النهرین دو هزار سال پیش از مصریها به اوج شکوفایی رسیده است. این مسئله فرضیه‌ی تقدّم زمانی مصر را درهم می‌شکند. سومریها ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد مراحل عالیه فرهنگ را پیموده و پیشرو مصر؛ آشور؛ آسیای صغیر؛ کِرت و یونان بوده‌اند.»

امروزه تقریباً همه‌ی متخصصان تاریخ باستان معتقدند که سومریان نخستین قانون‌گذاران تمدن بشر بوده‌اند. در حالیکه تا سالهای اخیر حمورابی به عنوان نخستین قانون‌گذار در تاریخ بشر مطرح بود. دانشمندان ثابت نموده‌اند که قوانین حمورابی نیز مدت‌ها پس از قوانین سومری و بر اساس آن پدید آمده است. نظر علی پاشا صالح در این خصوص شایان توجه است؛ وی می‌نویسد:

«مجمع القوانين حمورابی پس از ویرانی سومر از روی قوانین قدیم سومریها و عادات و رسوم آنها نوشته شد و بیشتر مندرجات آن مقتبس از

مجموعه قوانینی است که دنگی **dungi** پادشاه اور تدوین کرده بود. پادشاهان دودمان ایسن نیز به تدوین قانون پرداختند «

سومریان تورک تباران باستان خدمات بزرگی برای تمدن بشر انجام

داده‌اند که از آن جمله می‌توان به موارد زیر اشاره نمود:

۱. وضع قوانین و اداره جامعه بر اساس قوانین موضوعه.
۲. اختراع الفبا.
۳. دست آوردهای سومریان در رشته‌های گوناگون علوم و صنایع که در سومر پدید آمد و بعد از آن، از ملتی به ملتی دیگر انتقال یافته و تکمیل شده است. هر چه تحقیقات و کاوشهای باستانشناسی پیش می‌رود؛ روشن می‌شود که مصریان و یونانیان قدیم مبادی علم هیئت و طب و صنایع را از سومری‌ها اقتباس کرده‌اند.
۴. تقسیم شبانه روز به ۲۴ ساعت؛ هر ساعت به ۶۰ دقیقه و هر دقیقه به ۶۰ ثانیه یادگار سومریان است.
۵. تقسیم دایره به ۳۶۰ درجه یادگاری است که از سومریان باز مانده است. کشف برخی فلزات من جمله آلومینیوم؛ در مورد آلومینیوم دانشمندان و دنیای علم در کمال بهت و حیرت بناچار می‌پذیرد که پنج هزارسال پیش در سومر «سل الکترولیز» و آلومینیوم وجود داشته است. سومریان در اواخر دوران حاکمیت خویش نسبت به اقوام تابع خود ستم کردند. این ستمگری‌ها موجب مقابله و هجوم ایلامیان (ایلامیان = اویلان‌ها) که آنان نیز از تورکان التصافی زبان باستان می‌باشند شد. در سال ۲۲۸۰ ق.م «کودور نان خونندی» پادشاه ایلام شهر سومری «اور» را تصرف و غارت نمود. بدین ترتیب حاکمیت سومریان را منقرض ساخته و «ننه» رب النوع آنان را به عنوان غنیمت به ایلام برد. سرزمین

سومر برای مدت ۶۰ سال بصورت بخشی از سرزمین ایلام در آمد. لیکن در ۲۲۳۹ ق.م بار دیگر سلاله‌ای سومری قدرت را بدست گرفت. آخرین بار «ریم سین» شاه ایلام در ۲۱۱۵ ق.م بصورت نهایی حاکمیت سومریان را منقرض ساخت. ایلامیان در دوران استیلای خود ستمگریهای بسیار [درحق سایر اقوام] نمودند. که در نتیجه آن؛ دسته‌ها مختلف اقوام سامی بسوی مغرب مهاجرت کرده وبعدها دولتها و تمدنهای آشور؛ یهود؛ فینیقیه و مصر را بوجود آوردند. احتمال داده می‌شود، مهاجرت حضرت ابراهیم از بابل به فلسطین در همین دوره و در ارتباط با ستمگری‌های ایلامیان صورت گرفته است. پیش از شکست سال ۲۱۱۵ ق.م برخی از طوایف سومری به آسیای میانه باز گشتند و بقیه نیز در میان سامیان و ایلامیان مستحیل شدند. استیلای ایلامیان تورک باستان بر بابل شصت سال بطول انجامید. پس از آن در بابل سلسله شاهان سامی سر برآورد. ششمین پادشاه این سلسله حمورابی بود که در سالهای ۲۰۸۰-۲۱۳۸ ق.م سلطنت کرده است. وی مجموعه قوانین معروف خود را بر مبنای قوانین سومری پدید آورده و بر سنگ نقر کرده است.<sup>(۱۳)</sup>

بعد از سومریان اقوام التصاقی زبان دیگر تورک چون ایلامیان؛ هیتی‌ها، کاسیان و غیره بر سر اقتدار آمدند که در صفحات بعدی درباره آنها بحث خواهد شد.

در رابطه با تورکان در کتاب تورکستان که از نشریات شیر محمد به ترجمه سیدرضا عزیزاده در سال ۱۹۲۷م. در لاهور به طبع رسیده است می‌نویسد که:

«پنج - شش عصر قبل از میلاد حضرت عیسی اقوام تورک تباری بنام سایی‌ماساغیت (ماساگت‌ها یا ماساژیت‌ها)؛ یوئیچی‌ها (یوچه‌ها = اوچی‌ها)؛ ساق‌ها؛ اسکیف‌ها یا اسکیت‌ها (سکیفها؛ سکها «سکیزها»؛ سکاها) می‌زیستند که

در ذیل مختصراً راجع به زندگی و عادات آنان بحث می‌نمایم.<sup>(۱۴)</sup>

### سای ماساغیت‌ها (ماساگت‌ها یا ماساژیت‌ها)

سای ماساغیت‌ها (ماساگت‌ها یا ماساژیت‌ها) طایفه ای است که سرزمین شان در آن سوی رودخانه جیهون (آمو) بوده و قومی معروف در تاریخ می‌باشند. این قوم با جمعیتی کثیر، نیک جنگاور بودند. بعضی‌ها نیز می‌پندارند که ایشان جزء سکائیان (از تیره‌های سکائی) می‌باشند.<sup>(۱۵)</sup> بعضی‌ها موجودیت ماساگت‌ها را در جنوب شرقی دریاچه آرال و نیز در میانه‌های هزاره نخست پیش از میلادی در کناره‌های سفلی دریای آمو واحه‌های زرافشان؛ پرکنه (فرغانه) نوشته‌اند.<sup>(۱۶)</sup> همچنین هرودوت از سکونت ماساگت‌ها در حدود بلخ و حوالی جیهون خبر می‌دهد و طرز پوشاک؛ آداب زندگی و رفتار ایشان را شبیه سکائیان دانسته است.

آقای مارکوارت آلمانی از سکنی بودن تیره‌هایی از ماساگت‌ها در مغرب ولایت بلخ که به حالت کوچ نشینی بسر می‌برده‌اند می‌نویسد. ماساگت‌ها از لحاظ عقیده تی آفتاب را می‌پرستیدند و به عشق ورزی آزاد نیز عقیده داشتند و مردم با عفت و سخت کوش بودند. ثروت و طلای ماساگت‌ها معروف است.<sup>(۱۷)</sup>

ماساگت‌ها را اجداد «آلن» می‌دانند. آلن یا آلان‌ها (الآن) را قومی جنگاور و جسور معرفی نموده؛ سکونت گاهشان را در مغرب قفقاز و سواحل شمال دریای سیاه نوشته‌اند. در شاهنامه فردوسی هم، اسم آلان آورده شده است که خسرو انوشیروان با آنها بجنگ پرداخته؛ خود را در برابر آلان‌ها جنگجویان بیگانه معرفی نموده است.<sup>(۱۸)</sup> (کلمه ی آلان (الآن) در تورکی به معنای گیرنده؛ زورمند و جسور می‌باشد.) به قولی دیگر تورانیان را نیز از همان قوم ماساگت‌ها

(مساگت‌ها) دانسته‌اند.<sup>(۱۹)</sup> سازوبرگ‌ها (ماساژیت‌ها) را هرودوت؛ چنین بیان داشته است: «آنان سواره و پیاده جنگ می‌کنند، به اسلوب این دو نوع جنگ آشنایی کامل دارند. با تیروکمان، نیزه و شمشیر کوتاه دودمه مسلح‌اند. این سلاح را آنها از مفرغ می‌سازند. کلاه و کمر بند خویش را با طلا زینت می‌دهند. سپر سینه اسبان خود را نیز از مفرغ آماده می‌کند. لگام وزین و رکاب اسبان خود را نیز به زر می‌گیرند. از آهن و نقره بکلی استفاده نمی‌کنند. زیرا در کشور آنها طلا و مس بی‌نهایت فراوان است و نقره و آهن اصلاً وجود ندارد.<sup>(۲۰)</sup>

خلاصه در آن زمان مردمان آسیای مرکزی بخصوص قوم معروف مساگت‌ها که در رهبری شان قرار داشته است؛ مردمان سلحشور- بیگانه ستیز و صلح دوست بوده‌اند. در این مورد داستان‌های حماسی؛ که بیانگر قهرمانی‌های آنها در مبارزات وطنپرستانه و آزادی خواهانه آنان علیه تجاوزگران و استیلاگران بیگانه می‌باشد. گوشه‌های از شرح مبارزات؛ دلیری و فداکاری‌های آنها در برگ‌های زرین تاریخ حفظ شده است.

از جمله حماسه توماریس (توم ریس) که در واقع افاده بدیعی از مبارزه وطن دوستانه اهالی آسیای مرکزی علیه استیلاگران بیگانه می‌باشد. در سده‌های پیش از میلاد، کوروش شاه هخامنشی که چندین مملکت را به تصرف در آورده بود به آسیای میانه اردو کشی می‌کند؛ مردمان آسیای مرکزی به ویژه قبایل ماساژیتها به رهبری توماریس (توم ریس) علیه تجاوزگران هخامنشی به مبارزه دلیرانه می‌پردازند؛ قشون کوروش شکست می‌خورد و خودش نیز در سال (۵۲۹ق م) در میدان جنگ به قتل می‌رسد. ولی با دریغ و درد باید افزود که اصل این حماسه در دست نیست و مضمون آنرا هرودوت (۴۲۵-۴۸۴ پیش از میلاد) در کتاب تاریخی چنین ضبط کرده است.

«توماریس» (توم ریس) خانم؛ ملکه و رهبر قبایل مساگت‌ها (مساژیت‌ها)؛ که از امنیت و آسوده‌حالی و سعادت و بهروزی مردم وطن خود چون مردمک دیده حراست و نگهداری می‌کرد. شاه هخامنشی کوروش زندگی صلح‌آمیز آنان را با خطر مواجه کرد. در آغاز به بهانه ازدواج با توماریس (توم ریس) قبایل مساژیتها را مربوط به خود کند. توماریس با درک این نیت شوم این شاه مستبد و ظالم تکلیف وی را رد می‌کند. کوروش راه جنگ را در پیش گرفته از این راه خواهان رسیدن به مقصدش می‌شود. به همان اندازه‌یی که توماریس (توم ریس) کوشش می‌کند راه جنگ را سد کند؛ به همان میزان کوروش راه جنگ را درپیش می‌گیرد. توماریس (توم ریس) وقتی چاره را برخویش حصر می‌یابد، با رشادت و شجاعت به نبرد مدافعانه برآمده در خطاب به خصم می‌گوید: «... ما می‌دانیم که تو خواهان صلح نیستی از این جهت اگر به مصلحت ما قناعت نکرده خواهان جنگ با مساژیتها باشی در فکر ساختن پل؛ آواره و سرگردان مباش! اگر بخواهی بدون آنکه مزاحمتی ایجاد کنیم؛ سه روزه راه دورتر از دریا کوچ می‌نماییم و تو بدون کمترین نگرانی و دغدغه از دریا عبور می‌نمایی و پس از آن با هم رویاروی می‌جنگیم! بالفرض اگر تو خواهان جنگ با ما در آن سوی دریا که تو قرار داری باشی آنرا نیز بما اطلاع بده به آن‌هم راضی هستیم؛ فقط نامردی مکن!».

توماریس (توم ریس) با دلیری تمام به جنگ می‌رود. اما کوروش به حيله و نیرنگ متوسل می‌شود و یک گروه از مساژیتها را که پسر توماریس (توم ریس)؛ سپرگنيس رهبری می‌نمود؛ در مهمانی مست نموده و به اسارت می‌کشد. با اطلاع از این واقعه؛ توماریس (توم ریس) در غضب شده به وی چنین پیغام می‌فرستد. «...ای خونخوار (کوروش)! به کاری که کردی افتخار مکن! تو

فرزند مرا در نبرد رویاروی با شکست مواجه نکرده‌یی؛ او را با مکر و حيله و نوشانیدن شراب گرفتار نموده‌یی؛ حال به نصیحت من گوش فرا ده؛ پسر من به من بسپار و از راهی که آمده‌یی؛ به صحت و سلامت بازگرد. اگر به گفته‌های من تن در ندهی بنام خدای مساژیتها (آفتاب) سوگند یاد می‌کنم که من عفریت روح حریص و آزمندی مثل تو را با خون سیراب می‌کنم. کوروش به سخنان وی اعتنا نمی‌کند و جنگ ادامه می‌یابد. توماریس (توم ریس) که مساژیتها را رهبری می‌کرد سرسختانه به نبرد پرداخته؛ اردوی کوروش را با شکست مواجه می‌سازد و خودش را نیز به هلاکت می‌رساند. (محل کشته شدن کوروش در جنگ با مساژیتها را سمت جنوب جیهون (آمو) در حدود بلخ نوشته است.<sup>(۲۱)</sup> توماریس (توم ریس) سرکوروش را به مشک پر از خون انداخته به مبارزه خویش خاتمه می‌بخشد و می‌گوید: «ای نامرد: تو زنی را که با صداقت و راستی به دفاع از وطن خود برخواسته بود؛ با مکر و فریب از فرزندش جدا نموده و با داغ او سوزاندی؛ تو در تمام عمرت از جنگ و خونریزی سیر نشدی؛ به سوگند خویش عمل نموده تو را با خون خودت سیراب کردم جزای کسی که مادری را بی‌فرزند نموده و به وطن دیگران با زور و جبر داخل شود همین است.»

واپسین سخنان توماریس (توم ریس) علاوه از آنکه دارای پایانی به غایه حماسی می‌باشد؛ علیه تجاوزگران، حکم و تصمیم قاطع مردم را نیز ابلاغ می‌کند. در این حماسه صلح؛ جنگ را عدالت؛ استبداد را مردانگی و شجاعت؛ مکر و حیل و رذالت را صداقت و راستی با شکست مواجه می‌سازد. خوب‌ترین خصلت‌ها، آرزو و آرمان‌های عالی مردم در سیمای قهرمان آنها توماریس مجسم می‌گردد.<sup>(۲۲)</sup>

همین‌طور بیگانه ستیزی مردمان آسیای مرکزی؛ در دوره‌های بعدی



نیز به شدت تمام ادامه می‌یابد، از جمله در لشکرکشی‌های شاهان ساسانیان. ساسانیان از گذشته‌ها عبرت نگرفته دوباره به تاخت تاز پرداخته و دست به چپاول؛ غارت و یغمای ثروت‌های مردم میزنند. دارا (۵۲۱-۴۸۵م) یکی از شاهان مستبد این سلاله می‌باشد. مردمان آسیای مرکزی علیه دارا؛ به سال (۵۱۳) میلادی قیام بزرگی را براه می‌اندازند. این واقعه را اساس حماسه شیراق دانسته‌اند. حماسه شیراق مثل حماسه توماریس (توم ریس) در زمینه مبارزات حماسی مردمان آسیای مرکزی علیه استیلاگران بیگانه ایجاد شده است.<sup>(۲۳)</sup> چنین حالت‌ها در طول زمان بارها رخ داده و در تاریخ ثبت می‌باشد. بعضی از نویسندگان به مساکتها ریشه فارسی داده‌اند؛ آنها را از نژادهای پارسیان و اقوام نزدیک شان می‌دانند. در حالیکه دیده می‌شود مساکتها هیچگونه ربطی به هخامنشیان و ساسانیان ندارد. اظهاراتی که از جانب توماریس (توم ریس) خانم خطاب به کوروش صورت می‌گیرد؛ هیچ گونه علایق و پیوند زبانی؛ خونی و نژادی را در بین آنها نشان نمی‌دهد؛ اگر می‌بود در تاریخ اشاره به آن می‌گردید.

در تمام اسناد تاریخی، قوم مساکتها از جانب شاهان هخامنشی و ساسانی دشمن و بیگانه خطاب شده است. پس بیگانه بودن آنها ثابت است و هیچ گونه تعلقات در بین این دو قوم وجود نداشته است.

### اسکیف‌ها - سکاها (سکز)

همانطور که در صفحات قبل یادآور شدیم اسکیف‌ها در کتب مختلف تاریخی به صورتهای (اسکیت‌ها - سکیت‌ها - سیت‌ها - سکاها - ساکه - ساکزی - سکزی) نام برده شده‌اند. سکزی یا «سکز» در تورکی به معنی هشت و هشتمین می‌باشد. به احتمال قوی این نام از ترکیب خانواده‌ای اخذ شده است که

دارای هشت پسر بوده و یا نام مسلسل خانواده سلطنتی می باشد که در پی هم به قدرت رسیده اند چنین اسامی عددی در نام گذاری اشخاص؛ در نزد تورکان زیاد است. آنها با افزودن آن؛ اسم شخص و یا یک خانواده، یک قبیله را به وجود می آوردند. مانند توره‌بای؛ آلتی بای؛ ییتی اوروغ و غیره می باشد. یکی از خاقان‌های اقوام اوغوزها را تحت نام سکز اوغوز (هشت اوغوز) نیز ذکر کرده اند.

همچنین بشهادت مورخین یونانی که علم سال شماری وزمان شناسی آشور از سیت‌ها-سکاها (سکیزها) اخذ شده که از تورکستان و سیریه غربی آمده اند و سیمری‌ها (این‌ها نیز یکی از شاخه‌های تورکان می باشد) را که در استپ‌ها و دشت‌های روسیه جنوبی سکونت داشتند بیرون راندند و مساکن و اراضی آنها را متصرف شدند. این اقوام که یونانیان بنام سیت‌ها «اسکوتی‌ها» شناخته اند همان‌هائی هستند که آشوریان بنام «اشکوازی» و پارس‌ها و هندیان بنام «سکاها» و «چاک‌ها» می شناختند. بعضی نویسندگان سیت‌ها (سکزها) را از نژاد پارسی دانسته اند.<sup>(۲۴)</sup> از مطالب فوق معلوم می‌گردد که این قوم برای یونانی‌ها؛ آشوری‌ها؛ پارس‌ها و هندوها بیگانه بوده است. بخاطر اینکه هر کدام شان به آنها نام‌های جداگانه داده اند اگر هم نژادی در میان آنها وجود می‌داشت نباید در نام گذاری، این اقوام به نام‌های جدا از خود خطاب می کردند.

اکثر تاریخ‌شناسان معتقد به این هستند که قبایل سیت‌ها یا سکاها با هون‌ها (تورک می باشند) که در یک حدودی زیست داشتند؛ یکی میدانند. یکی از برازندگی سکاها رخت پوش بودن آنها می باشد که این خود نمایان گر پیشرفت صنایع دستی؛ در آن زمان در بین تورکان می باشد. که نسبت به سایر ملت‌های همجوار برتری داشته اند. البته این سنت دست بافی در بین تورکان از

زمان‌های بسیار دور تاکنون حفظ شده است. پارچه‌های دست بافت مخصوص تورکان که از قدیم نام‌گذاری شده است و تا حال نیز به همان اسم‌ها یاد می‌گردند از قبیل: الجه؛ بوز؛ ابر؛ الپاکه؛ قناوز؛ چیت (این پارچه بعدها در بین هندی‌ها توسط تورکان رواج پیدا کرده است)؛ توار؛ سندپ؛ ادرس؛ تراقی؛ انجره و غیره می‌باشد که در آن زمان بافت این پارچه برای سایر ملت همجوار و آسیایی امکان نداشته است. اگر هم در میان آنها رواج یافته باشد؛ آن را از تورکان آموخته‌اند. همچنان افراسیاب (آلپ آرتونقا) قهرمان افسانه‌وی تورکان را نیز منسوب به قبایل سکائی می‌دانند. ادامه‌ی آل افراسیاب، قراخانیان می‌باشند که دولت بزرگی را در آسیا میانه (از اواسط قرن دهم تا آغاز قرن سیزدهم) تشکیل دادند. چنان که گفته شد زمانی که هونها در سده‌ی اول و دوم پیش از میلاد به دشتهای اطراف یتیی سو و سیردریا می‌رسند و با مردمان محل و قبایل دیگر مثل سکیفها (سکیت‌ها) ماساژیتها می‌آمیزند؛ از همین تاریخ به بعد در آسیای مرکزی زبانهای تورکی در وجود اقوام متذکره بصورت گسترده رواج پیدا می‌کند.<sup>(۲۵)</sup>

یکی از دلایل بیگانه بودن سکائیان با نژاد پارسها نتایجی است که از مطالعه بر روی سرمته‌ها بدست آمده است. گفته‌اند که سرمته‌ها مردمی پارس نژاد بوده‌اند؛ از سده سوم پیش از میلادی در دشتهای اطراف رود دانوب سکنی داشتند. سرمته‌ها در نخستین سده‌ی پیش از میلاد سکائیان - اسکیتها - را از سواحل شمالی دریای سیاه عقب راندند و اراضی آنها را اشغال کردند.<sup>(۲۶)</sup>

در حالی که هرودوت در کتاب خود داستان را چنین تعریف نموده است: «راجع به سرماتیان (سرمته‌ها) داستان ذیل را نقل کرده‌اند. در جنگ میان یونانی‌ها و آمازونها؛ یونانیان پس از پیروزی که در حدود رودخانه

ترمدون (termedon) به دست آمد، با گروهی از (آمازون‌ها=بی‌پستان‌ها) که توانسته بودند آنها را زنده اسیر سازند؛ در سه کشتی به راه افتادند. همین که کشتی به وسط دریا رسید؛ این زنان دستگیرکنندگان خود را کشتند و چون کشتی رانی و سکان داری و پارو زنی نمی‌دانستند به زودی گرفتار امواج دریا شدند و طوفان آنها را بر صخره‌های کرمنی (cermni) در حوالی دریاچه‌ی مائوئیس (maeotis) انداخت که در تصرف سکائیان آزاد بود. در این جا ایشان به ساحل رفته راه ناحیه‌ی مسکونی را در پیش گرفتند و به اولین چیزی که بر خوردند گلّه اسبانی بودند که در صحرا می‌چریدند. آنها بر اسبها سوار و به قصد غارت روانه شدند. سکاها نمی‌دانستند موضوع چیست و متحیر بودند که این مهاجمان از کجا آمده‌اند زیرا که لباس و زبان و قومیت آنها غریب می‌نمود. و چون پنداشته بودند که غارتگران مزبور نفراتی برنا و جوان‌اند؛ برای حفاظت دارائی خویش در صدد مقاومت برآمدند و در حین زدو خورد؛ از وضع بدنی آنها پی بردن که با زنان سروکار دارند. این اکتشاف چگونگی اقدام ایشان را تغییر داد و بر آن شدند که از کشتن تازه واردان در گذرند. بدین ترتیب دسته‌ای از جوانان معادل عده‌ی آمازون‌ها به سوی ایشان فرستادند با این دستور که هر چه نزدیکتر به مقر آنها چادر بزند و با علامت و اشاره سعی کنند حتی الامکان با آمازونها مربوط شوند. اگر آنها به این دسته اعزامی بتازند دستور این بود که مقاومتی نشود؛ بلکه تسلیم شوند و سریع زدو خورد پایان یابد. باز هر چه نزدیکتر به محل ایشان؛ خیمه بر پا سازند. غرض از اتخاذ این سیاست آن بود که سکاها می‌خواستند از آمازونها صاحب اولاد شوند. جوانان بر طبق دستور رفتار کردند. آمازونها چون مشاهده کردند منظور این جوانها صدمه و آزار نیست از در افتادن با آنها صرف نظر کردند. در نتیجه هنوز یکی دو روز نگذشته بود که چادرهای

طرفین خیلی به هم نزدیک شد. هیچ دسته هم غیر از اسب و اسلحه چیزی دیگری نداشتند. زندگی دو گروه از حیث شکار و غارت باهم شباهت کامل داشت. در حدود نیمروز، آموزونها بر سیل عادت تنها یا دوتا دوتا باهم تا فاصله‌ای محدود به گردش می‌رفتند. وقتی سکائیان متوجه این وضع شدند؛ آنها نیز همان کار را کردند. در فرصتی مناسب یکی از ایشان به طرف دختری آموزونی که تنها بود؛ رفت و سعی کرد خود را به او نزدیک کند. دخترک بدون مزاحمتی؛ خواهش او را بر آورد و چون زبان یکدیگر را نمی‌فهمیدند؛ دختر با علامت و اشاره به او گفت روز دیگری از دوستان خود را همراه بیاورد؛ و به او فهمانید که مقصودش مرد است و خودش نیز دختری همراه خواهد آورد. جوانک دختر را ترک کرده آنچه واقع شده بود، برای دیگران نقل کرد. روز بعد رفیقی با خود به محل معهود برد و مشاهده کرد که دخترک در انتظار است و دختری هم در کنار اوست. سایر جوانان سکایی که راه کامیابی را آموخته بودند، از آن اقدام پیروی و از دختران آموزونی کام گرفتند. سپس دو گروه به هم پیوسته سکاییان با آموزونها زندگی مشترکی را آغاز کردند و هر مرد؛ آن دختر را که نخستین بار کامیابش ساخته بود به زنی اختیار کرد. برای مردها آسان نبود که زبان زنان را فرا گیرند. از اینرو زنها رفته رفته زبان مردها را آموختند. آن گاه وقتی که حرف یکدیگر را می‌فهمیدند؛ سکائیان به شرح ذیل پیشنهاد کرده اظهار داشتند: ما والدین و مال و منال داریم. وقت آن است که این نوع زندگی خویش را کنار گذاشته با اقوام و خویشاوندان خود زندگی کنیم. آموزونها پاسخ دادند و ما زنان؛ با طایفه‌ی شما هرگز نخواهیم توانست بسازیم؛ رسم زندگی ما و شما خیلی متفاوت است. ما سوار کاریم و سرو کار مان با تیر و کمان و نیزه است. کار خانگی هیچ نمی‌دانیم. در سرزمین شما زنها از این قبیل کارها سر رشته ندارند.

زنان شما در گردونه‌های اقامتگاه خود به سر می‌برند و به امور خانگی می‌پردازند. هیچ وقت برای شکار یا کاری دیگر از مسکن خود خارج نمی‌شوند. لذا قبول درخواست شما برای مامقودور نیست. ولی اگر شما میل دارید با ما باشید و نسبت به ما جوانمردانه رفتار کنید؛ مال سهمی خود را از والدین خود باز ستانید و محلی جدا گانه برای خود اختیار کنید تا با هم زیست و زندگی کنیم.

جوانها با این پیشنهاد موافقت کردند. هنگامی که هر کدام با مال سهمی خود باز آمدند، آموزونها به آنها اظهار داشتند؛ ما از ماندن در این منطقه وحشت داریم زیرا با تاخت و تازهای خود صدمات کلی به این ناحیه وارد و شما را هم از والدین خود جدا کرده ایم. پس اگر ما را قابل همسری خود می‌پندارید بهتر است، از این حدود دور شویم و در آن سوی رودخانه تانائیس رحل اقامت بیفکنیم. سکاها این پیشنهاد را نیز پذیرفتند. آنگاه همه از رودخانه عبور کرده تا سه روز راه در جهت شرقی آن؛ پیش رفته به محلی رسیدند که اکنون سکونت دارند و در آنجا مستقر شدند.»<sup>(۲۷)</sup>

از داستان فوق، چگونگی پیدایش سرمتها معلوم می‌گردد. آنها سکاها را نه رانده‌اند بلکه در اثر آمیزش قوم سرمتها به وجود می‌آید. یعنی پدرشان سکائی و مادرشان آموزونها می‌باشد. زبان آنها سکائی است، اما نوع مخلوط. زیرا که آموزونها هیچ گاه صحبت سکائی را به درستی نیاموختند. سکائیان آموزونها را «اوزپاتا» که معادل آدم خوار است می‌نامیدند. هرودوت این دو کلمه را زبان سکائی می‌داند و آن را «اوز» به معنی آدم و «پاتا» به معنی قاتل) معنا و درج کتاب خود نموده است.<sup>(۲۸)</sup>

از آن زمان تا به امروز در زبان تورکی این دو لغت تغییر نیافته است که

همین اکنون «اوز» در تورکی به معنی آدم؛ شخص و خود می‌باشد و «پاتا-پات» و یا پاتلماق به معنی نیست کردن؛ از بین بردن و منفجر شدن می‌باشد از این جاست که پی می‌بریم سکاها جزء نژاد تورک بوده و زبانشان نیز تورکی بوده است. بدین لحاظ به کسانی که در رابطه با شناخت اقوام سکاها در تاریکی مانده و در جهل به سر می‌برند؛ خاطر نشان می‌گردد که در نوشته‌های شان تجدید نظر نموده و از انکار حقیقت خود داری ورزند.

در اینجا راجع به لشکرکشی داریوش به سرزمین سکائیان؛ همچنین نحوه‌ی زندگی؛ عادات و شیوه‌ی جنگی سکائیان، اختصاراً از کتاب تاریخ هرودوت در ذیل نقل می‌نماییم: «داریوش پس از تسخیر بابل؛ به سرزمین سکاها لشکر کشید. این قوم که در گذشته به خطه‌ی ماد تاخته و آنجا را متصرف شده بودند جماعتی مهاجم و مزاحم به شمار می‌رفتند. اکنون که داریوش عایداتی سرشار داشت و لشکریانی بی‌حد و شمار از طوایف گوناگون آسیایی تابع او بودند؛ شرایط را برای حمله به سکاها مناسب می‌دید.<sup>(۲۹)</sup>

هنگامیکه داریوش سرگرم گرد آوری اسباب لشکرکشی به سرزمین سکائیان بود، برادر داریوش ارتبان سخت کوشید که او را از آن کار منصرف کند. به این دلیل که دستیابی بر قوم سکائی کاری بس دشوار است. ولی این گفته‌ها در تغییر رأی پادشاه تأثیری نکرد. پس؛ ارتبان از تلاش خود دست کشید و داریوش هم اسباب جنگ را تکمیل و در سرسپاهیان خویش از شوش حرکت کرد.<sup>(۳۰)</sup>

پس از پشت سر گذاشتن راهی بسیار طولانی؛ پیش از آن که وی به دانوب برسد، اولین طایفه‌ای که مطیع ساخت گناها بودند. قومی که به زندگی جاودانی عقیده داشتند. همین طور جماعت‌های دیگری که در سر راه داریوش

بودند بدون مقاومتی تسلیم شدند. اما گناها که در میان قبیله‌های تراکیا از همه شجاع تر و بیشتر قانون پرستند؛ استقامت ورزیده به زودی به ورطه‌ی بندگی افتادند. عقیده‌ی این جماعت راجع به جاودانگی ایشان حاکی است از آنکه هیچ وقت از بین نمی‌روند و هر نفر که از دنیا می‌رود به سالموکسیس که وجودی آسمانی است و بعضی‌ها آنرا گیله زئیس می‌نامند می‌پیوندد.<sup>(۳۱)</sup>

گناها پس از شکست به دست لشکریان پارس؛ ناگزیر همراه لشکریان داریوش که با عزمی راسخ؛ رسیدن به رودخانه دانوب را هدف خویش قرار داده بود، به راه افتادند.

داریوش از پل عبور کرد و ایونیه‌ها را که مسئول ساختن پل بودند، دوباره آنها جهت حفاظت و نگهداشت آن گمارد. داریوش پس از عبور از پل؛ با صدور فرمانهایی جدید؛ بدون تأخیر به پیشروی خود ادامه داد. سکاییان که برای مقابله با داریوش؛ به مشورت پرداخته و به این نتیجه رسیدند که به تنهایی یاری پیکار مستقیم با داریوش شاه را ندارند. پس نامه‌ای مبنی بر همکاری نزد همسایگان خود که سرکردگان آنها نیز در تلاش بودند، فرستادند و راجع به تهدیدی که هستی آنها را در خطر انداخته بود؛ خواستار همکاری و چاره جویی شدند. جلسه‌ای از سران قبیله‌های زیر تشکیل یافت: توری (tauri) آگاتیرسی (agathyrsi)؛ نری (neuri)؛ اندروفاگی (androphagi)؛ ملا نکلانی (سیاهپوشان) \_ (mrlanchlaeni)؛ گلونی (geluni)؛ بودینی (budini) و سارماتی (sauromatae). و گلونی‌ها که اصلاً یونانی هستند و از سواحل یونان طرد شده و در میان بودینی‌ها مسکن گزیده بودند. زبان شان نیمه سکایی و نیمه یونانی بود. و سایر که از لحاظ طرز زندگی و عادات تقریباً همه شبیه سکاییان می‌باشند.<sup>(۳۲)</sup>



هردودت بقیه را از تیره‌های سکاییان دانسته است. اینها سرکرده‌های قبایلی بودند که برای گفتگو راجع به خطر مشترک گرد هم آمده بودند. قاصد سکاییان برای این عده خبر آورد که پادشاه پارسیان پس از تسخیر سراسر قاره‌ی دیگر (آسیا م) بر بسفور پل بسته و به اروپا فراآمده است و سر راه خود تراکیا را مطیع ساخته و اکنون مشغول پل بستن بر روی دانوب است، تا از آن عبور و سراسر اروپا را تابع خود کند. سکاییان در این جلسه اظهار داشتند؛ ما از شما تمنا داریم در این مبارزه مسأله بیطرفی را فراموش کنید و راضی نشوید که با خود داری از یاری به ما؛ شاهد نابودی ما باشید. وقت آن است که راه مشترکی برای اقدام و عمل در پیش گیریم؛ در برابر مهاجم هم دست شویم و به دفاع برخیزیم. از این جلسه بعد از شور؛ نتیجه‌ای مبنی بر اتفاق به دست نیامد. نمایندگان اقوام فوق جواب منفی ارایه داشتند. این پاسخ به اطلاع سکاها رسید، ایشان چون مشاهده کردند که چند قبیله از همکاری با آنها امتناع می‌ورزند؛ بهتر آن دیدند که از روبه رو شدن با دشمن اجتناب کرده، تدابیر و تاکتیک‌های دیگری اتخاذ کنند تا از شر دشمن نجات بیابند.

سکاییان که قبیله گلونی و بودینی و سرمتها به ایشان ملحق شده بودند بعد از اتخاذ یک سری تصمیمات؛ نفرات سوار خود را به قصد اکتشاف جلو فرستاده، خود برای مقابله با سپاه داریوش حرکت کردند. پیشتازان ایشان در فاصله سه روز راه تا دانوب با پارسیان برخوردند و در مسافت یک روز فاصله با لشکر آنها اردوگاه بیاراستند. ایشان بین راه تمام محصولات را از میان بردند. پارسیان با مشاهده‌ی سواران سکایی به دنبال آنها افتاده و هر چه قدر آنها می‌آمدند؛ سکاها به طرف عقب می‌گریختند. البته تاکتیک سکاها از قبل برنامه‌ریزی شده بود. پارسیان نیز آنها را تعقیب می‌کردند. هر اندازه که داریوش

با سرعت بیشتری پیش می‌تاخت سکاییان هم طبق نقشه قبلی خویش، پارسیان را به درون سرزمین قبیله‌هایی که از جنگ با آنها امتناع ورزیده بودند می‌کشاندند. هجوم دو جانبه به خاک این قبیله‌ها، ابتدا به وسیله‌ی سکاییان و سپس پارسیان وحشت عظیمی در میان ایشان ایجاد کرد ولی قبایل متذکره در مقابل یورش‌های پی در پی سکاها و پارسیان مقاومتی نکردند. سراسیمه به نواحی بی‌سکنه‌ی شمالی فرار کردند. با چنین حرکات‌های تاکتیکی، سکاها لشکر داریوش را به هر طرف می‌کشاندند و بالاخره در صدد آن شدن که پارسیان را به درون سرزمین خود بکشانند. تعقیب‌ها بی‌نتیجه؛ بی‌پایان؛ طاقت داریوش را فرسوده ساخت. و سرانجام قاصدی با پیام زیر نزد ایدان تورسوس (شکلی تغییر یافته «آیدین تورسون» = کلمه تورکی بوده بمعنی روشنی پایدار می‌باشد) سلطان سکاییان فرستاد:

سلطان سکاییان را به گریزپایی شان خطاب کرده و آنها را به تسلیم و اطاعت فرا خواند. ایدان تورسوس (آیدین تورسون) در جواب آن خطاب به داریوش نوشت: تو از شیوه کارمن سر در نمی‌آوری؛ فرار من ناشی از ترس و اضطراب نیست و هرگز از احدی باک نداشته‌ام. آنچه می‌کنم نباید در نظرت بعید بیاید این در واقع راه و رسم دائمی ماست. حتی در زمان صلح نیز کار ما جز این نیست. اگر مایل باشی که بدانی چرا سر جنگ نداریم، دلیل آن را باز می‌گویم. اگر شهر یا کشتزارهایی می‌داشتیم بی‌شک زود به جنگ و جدال می‌پرداختیم. ولی ما نه آن داریم و نه این! اگر با وجود این قصد خونریزی داری و از این بابت بی‌تاب هستی؛ فقط به خاطر یک چیز از رزم و ستیز رو گردان نیستیم و آن حمایت از گور نیاکانمان است. اگر راست می‌گوئی این گورها را بیاب و به انهدام آنها اقدام کن! آن‌گاه بدون کمترین تاخیر خواهی

دید که تا چنان روزی پیش نیاید؛ ما سر جنگ جویی نداریم. مگر این که هوا و هوس ما را برانگیزاند و گرنه تا بتوانیم از جنگ و نزاع پرهیز داریم. در آخر پاسخ؛ خطاب به داریوش چنین آمده است «ای بلا از دیار ما دور شو!» این آخرین جواب آنها بود.<sup>(۳۳)</sup>

ازاینکه داریوش در پیام خود پیشنهاد بندگی سکاییان برای خود نموده بود و نیز خود را سرور سکاییان خوانده بود؛ سرکرده‌های سکایی ساختن خشمگین ساخته بود. در صدد آن بودند تا چگونه دشمن قوی خود را ذلیل و خوار نموده و چون صید نیم جان تسلیم خود نمایند. باز هم به تاکتیک و نقشه‌ها رو می‌آورند. سکاییان شیوه‌ای را به کار گرفتند تا لشکر پارسیان راه‌ریشتر سرگرم ساخته؛ و خودشان منتظر فرصت بودند تا نقشه‌ی خود را عملی سازند. سواران سکایی مرتباً برتری خود را بر سواره نظام پارسی نشان می‌دادند. پارسیان برای استمداد از پیادگان عقب نشینی می‌کردند. همچنین حيله‌های جنگی سکاها؛ راه تهاجم را می‌بست. چه سکاییان می‌دانستند که ممکن نیست از عهده‌ی پیاده نظام پارسیها برآیند. پس چنانکه عادت ایشان بود، بعد از فرار دادن افراد سوار خود به عقب برمیگشتند و همین حملات را شبانگاه تکرار می‌کردند. (این همان تاکتیکی است که تا قرن‌ها بعد نیز در بین تورکان حفظ گردید. در وصف سواران تورک آقای رنه گروسه در کتاب خود نیز از همان مهارت و برتری تورکان را در برابر سایر ملت‌های آسیا و اروپا نگاهشته است که ذکر آن در صفحات قبل گذشت.)

سکاییان باجنگ و گریزهای بی‌انتهای خود لشکریان پارس را عاجز کرده بودند. ایشان در زمینه پیکار هم نیرنگ تازه‌ای به کار بستند تا پارسیان را هر چه بیشتر در خاک خود سرگردان ساخته، از راه گرسنگی و کمیابی

آذوقه؛ آنها را به زانو در آوردند. برای تأمین منظور خود بدین منوال اقدام کردند که گاهی از آنها دوری جسته به سامان دیگری رفته و بخشی از گاو و گوسفندهای خود را زیر نظر چوپان‌ها پشت سرباقی می‌گذاشتند و پارسیان برای دست یابی به این احشام پیش تاخته و از موفقیت نسبی خویش خشنود می‌شدند. این حيله چندین بار تکرار شد؛ تا اینکه داریوش شاه متوجه شد که معلوم نیست از کدام طرف باید پیش برود.

سکاییان که وضع او را این گونه بغرنج ساخته بودند؛ و از تاکتیک‌های جدید تر نیز استفاده می‌کردند. در این حال یکی از سرکرده‌گان پارسیان به داریوش اظهار کرد «اعلیحضرتا» از چیزهایی که من افواهاً شنیده بودم، می‌دانستم از عهده‌ی سکاییان برآمدن بس دشوار است و اکنون که در خاک ایشان هستیم؛ می‌بینیم چگونه با نیرنگهای خود ما را آلت ساخته‌اند. برای ما جز عقب‌نشینی راه دیگر باقی نیست. گرچه سکاییان می‌خواستند راه بازگشت‌شان را بگیرند و سپاه پارسیان را زبون نموده تارومار سازند؛ اما پارسیان با هشیاری بسیار و با قبول مشکلات فراوان با استفاده از تاریکی شب از راهی که آمده بودند، دوباره به سمت کشورشان بدون هیچگونه دست آوردی عقب‌نشینی کردند. دیگر تعقیب و جستجوی سکاییان بیهوده بود.»<sup>(۳۴)</sup>

در زمان لشکرکشی اسکندر مقدونی سکاها در کنار و خشاب و در شرق بدخشان؛ جنوب جیهون (آمودریا)؛ بلخ و اطراف آن زندگانی داشتند که حین فتوحات این مناطق برای اسکندر مزاحمت‌ها خلق کرده از ضربات ناگهانی خود او را به ستوه آوردند.

هرودوت در کتاب خود سکاها را از جمله مردمان بومی بلخ (باکتریا) دانسته و آنها را جدا از پارسیان؛ مادها و عرب‌ها میدانند.<sup>(۳۵)</sup> دوره

حاکمیت سکاها را هرودوت چنین بیان می‌نماید: سکاها طی بیست و هفت سال استیلای خود در آسیا وضع بی‌قانونی به هرج و مرج کامل مبدل شد. آنها علاوه بر باجی که ظالمانه تحمیل و به زور تحصیل می‌کردند؛ رفتاری همانند راهزنان داشتند. از هر طرف تاخت و تاز نموده و اموال مردم را غصب و ضایع می‌کردند. تا روزی گروهی از مادها جمع کلانی از ایشان را به ضیافت خوانده، در حال مستی همه را به قتل رسانیدند و بدین منوال مادها، قدرت از دست رفته خود را باز می‌یابند.<sup>(۳۶)</sup>

### یوئیچی‌ها (اوجی‌ها)

گرچه دوره‌ی تاریخی تورکان «هیونگ نوها» (هون‌ها) نسبت به یوئیچی‌ها صدها سال قبل ذکر شده است. چینیان هیونگ نوها را از دوران قدیم می‌شناختند و آن ملت را قوم فاتح می‌نامیدند. این اسم را با نامهایی که به هون‌ها داده‌اند یکی می‌دانند. در رابطه هیونگ نوها که بیشتر در منابع چینی از آنها ذکر شده است. چینیان مدت‌ها پیش، در حدود قرن نهم و هشتم قبل از میلاد هیونگ‌نوها را با نام هین نو معلوم و مشخص نموده بودند. آنها هون‌های تاریخ را از اولاد و احفاد هیونگ نوها میدانستند که در دوره‌های بعد نیز تحت این نام مشهورترین سلطان‌های جهان از جمله آتیلا خان از این قوم عرض وجود نموده و دولتهای مقتدر تأسیس نمودند. ولی راجع به اقوام یوئیچی باید گفت این اقوام در یک مقطع زمانی قبل از میلاد با قدرت بسیار ظاهر می‌گردد و در دوره‌های بعدی تحت این نام به طور چشمگیر در تاریخ دیده نمی‌شوند.

امکان آن می‌رود این قبایل با اقوام دیگر تورک ادغام شده یا در اثر آمیزش با اقوام یکدیگر تحلیل رفته و قبایل جدیدی را به وجود آورده‌اند.

چون در دوره‌های بعد تحت این نام عرض وجود شان کم رنگ شده به همین خاطر بحث روی این قوم قدیمی را بر همین ردیف لازم دیده شد تا در مورد شان معلومات مختصر ارایه شود. یوئیچی‌ها از خویشان (بهتر بگوییم یکی از شاخه‌های) هون‌ها (هیونگ نوها) می‌باشد که در همسایگی با هون‌ها قرار داشتند در اوایل مناسبات دوستی بین ایشان وجود داشته است.<sup>(۳۷)</sup>

در منابع چینی در مورد اولین مسکن یوئیچی‌ها (یوچه‌ها) می‌گویند که «در بین کوه‌های جی لیئن وتون- هوآنگک زندگی می‌کرده‌اند» کوه‌های جی لیئن یعنی کوه‌های تانری تاغی که مرزهای غربی یوچه‌ها (اوچی‌ها) را تا بخش‌های شرقی کوه‌های تانری تاغی امروزی تعیین می‌کند.<sup>(۳۸)</sup> به قول دیگر یوچه‌ها (اوچی‌ها) زمان یورش هیونگ نوها (هون‌ها) در «کان سو» غربی سکونت داشته‌اند (۲۰۹ یا ۲۱۰ ق م)<sup>(۳۹)</sup>

یوئیچی (یوچی)‌ها را از نژاد سکه‌ها (سکاها) نیز می‌دانند که بعدها معروف به کوشانیان شدند.<sup>(۴۰)</sup>

بنابر منابع چینی نژاد غالب «یه\_تاها» yeh\_ta (نامی که چینی‌ها به هفتالیته‌ها داده‌اند) از همان ریشه و نسب «یوئه - چی» های بزرگ می‌باشد بعضی دیگر منابع می‌گویند که «یه - تا» شاخه‌ای از ایلات «کائو- چو» kao\_ tchu یا (تورک قیرقیزها هستند).<sup>(۴۱)</sup>

«یوچه‌ها (یوئیچی‌ها) قبیله دامدار و دارای اسب بوده و آداب و رسوم آنها مانند هون‌ها بود»

یوچه‌ها (یوآجی‌ها) حتی پس از کوچ به تورکستان غربی و توهارستان نیز این آداب و سنن خود را حفظ کرده بودند.<sup>(۴۲)</sup>

در اکثر منابع و کتب تاریخی نام یوچه (اوچی‌ها) به این شکل

(یوئیچی‌ها-یوچه‌ها؛ یه-تاها-یوئه-چی و یواجی‌ها) ثبت گردیده است. نام یوچه با این شکل از نویسندگان چینی و با رسم الخط آنها در رأس قرار دارد و عبارت است از همان «یوئیچی‌ها» که جز اقوام تورک بوده معرفی آن نیز در صفحات قبل گذشت.

قابل ذکر است در رابطه با شناخت اقوام و قبایل (ازقول یکی از دانشمندان بزرگ که می‌نویسد: برای فهمیدن تاریخ و فرهنگ هر قوم پیش از هر چیز می‌باید زبان او را دانست).

دیده می‌شود که منابع مکتوب تاریخ قدیمی تورکها اغلب به زبانهای غیر تورکی تحریر یافته است. منابع و شهودی که قدمت داشته باشد به زبان تورکی کمتر سوراغ داریم. اکثر منابع در این مورد خارجی می‌باشد. امیدوار به این هستیم که به اثر توجه علما و دانشمندان حقیقت نگر؛ در این راستا حقایق بیشتر کشف و در خدمت علاقه مندان قرار گیرد؛ تحقیقت پنهان شده روشن گردد.

هم اکنون اکثر نویسندگان در نگارش شان با تکیه بر منابع خارجی اثر خود را می‌نویسند که همه تکراری و بعضاً هم دور از واقعیت می‌باشد. این خود جای شک است دانشمندان که نام و ارتباطهای قومی را به تورک‌ها داده‌اند. اولاً اینکه خودشان تورک و یا زبان تورکی را بلد نبودند پس چگونه می‌توانند معنی و مفهوم واژه‌های تورکی را ریشه یابی نمایند. اکثر تاریخ‌ها از قول دیگران و یا به حکم شاهان و قدرتمندان به نفع طبقات حاکم نوشته شده است. خیلی کم اتفاق افتاده که مورخ یا نویسنده‌ای در محل قضایا وجود داشته باشد و از نزدیک وقایع را بررسی نموده و آنرا نوشته باشد. این یک حقیقت است، نوشتن تاریخ سفارشی علیه یک ملت یا قوم بنابر تعصبات سیاسی، قومی،

منطقه‌ای، و یا از جانب قوم حاکم بر علیه قوم محکوم، در گذشته معمول بوده است. بطور مثال گوگ تورکهای تاریخ در اکثر منابع بنام (توکیوها) نام برده شده است یا بهتر بگوییم مورخین چینی؛ عرب؛ فارس؛ هندی و غیره برای هر قبیله از دیدگاه و فهم لسانی و یا منطقه‌ای خود نام‌گذاری کرده‌اند. این گونه نام‌گذاری از جانب ملت‌های حاکم بر سایر ملت‌ها، خیلی زیاد است. پس نباید به نوشته‌های آنها که از حقایق دور بوده‌اند بطور مطلق باور داشته و منحنی یک واقعیت آن را بپذیریم. آنهایی که هزاران کیلومتر از منطقه دور بوده و بنابر حدس و گمان در مورد یک قوم و ملت، بدون شناخت، با تکرار گفته‌های دیگران سخن بگویند؛ نباید همه این نوشته‌ها بعنوان حقیقت بپذیریم. البته هرگاه به چنین نوشته‌هایی با دید انتقادی، تحقیق، توجه بیشتر و با احتیاط با آن برخورد شود سبب خواهد شد حقایق بیشتر و دقیق‌تر آشکار شود.

تاریخ یک ملت را از مردم وابسته به آن بپرسیم و حقیقت موضوع را روی آن حساب کنیم هر چند که جنبه نوشتاری نداشته باشد. اکثر داستان‌ها و واقعه‌های گذشته در بین همان ملت‌ها تا حال بعضی شان سینه به سینه حفظ گردیده و آن را با خود دارند. پس یقین داشته باشیم که حداقل بخشی از حقیقت‌ها خواهیم شناخت.

در مورد یوچه‌ها (اوجی‌ها) بعضی از نویسندگان بدون دلیل و سند تاریخی این قبایل را در ردیف ملل هند و اروپایی قلمداد میکنند، در حالیکه اگر در این مورد تحقیقات بیشتر صورت گیرد چیز دیگری از آب در می‌آید.

همانطور که در صفحات گذشته نیز تذکر رفت، در آسیای میانه یا بهتر بگوییم در تورکستان از زمانه‌های دور حتی قبل از ورود به اصطلاح آریایی‌ها، این مناطق به مردمان تورک نژاد تعلق داشته و در این محل سکنی



بوده‌اند که بعداً تحت استیلای سایر اقوام قرار گرفته است. به طوری که گفته شد، یوچه‌ها (یوئیچی‌ها) در قرن دوم قبل از میلاد از تورکستان مهاجرت کرده‌اند. در آن زمان در این مناطق ملل هند و اروپایی به کلی وجود نداشته است. پس حقیقت موضوع را در زبان خود تورکها جستجو نماییم (از جمله مختار بکر نویسنده کتاب تورکستان، یوچی (یوئیچی‌ها) را جزء اقوام تورک می‌شمارد که پنجمصد- ششصد سال قبل از میلادی در تورکستان حضور داشته‌اند).

به شهادت مورخین چینی در قرن دوم قبل از میلاد، در منطقه‌ی چین فعلی «کان-سو» غربی موطن یوچه‌ها بوده است. بسیاری از خاورشناسان پیشنهاد می‌کنند یوچه‌ها را باید با «تخار» یکی دانست. مورخین یونانی تخارها را به خوبی می‌شناخته‌اند زیرا که در قرن دوم قبل از میلاد آنها از تورکستان مهاجرت کردند و به باختران رفتند. از این گذشته همان مورخین یونانی این یوچه‌ها را با تخارها و سیت‌ها (سکاهای تورک) یکی می‌دانند. تا چندی قبل علمای زبان‌شناس، زبان یوئیچی‌ها را زبان‌های تخاری می‌نامیدند. اما امروز آنرا زبان کوچی؛ قراشهر و غیره می‌نامند. به هر حال دیده می‌شود که نام یوچه (یوئیچی‌ها) به زبان تورکی نزدیک است. یوچه، یوئیچی و یوچی که مخفف یا ساده کلمه اوچی تورکی است که در اصل (قبیله اوچی) تورک بوده و به معنی (قبیله شکارچی) می‌باشد. از این قبیل نام‌ها و لقب‌ها در زبان تورکی عبارت از اوچی؛ بلق‌چی؛ قورچی؛ اتچی و غیره زیاد می‌باشد.

یوچه‌ها قبل از هجوم هیونگ‌نوها (هون‌ها) پادشاهی مستقل داشته‌اند و در اثر فشار هیونگ‌نوها (هون‌ها) از نواحی «کان-سو» اخراج و مقهور هون‌ها شدند. در این مهاجرت بطرف غرب به منطقه «ایلی» رفتند و موجب زحمت و وسوئن‌ها شدند «ووسوئن»‌ها را پدر مادر یا اجداد و بستگان «آلن»‌ها

می‌دانند. (۴۳)

آنها در ابتدا از تازه‌واردین شکست خوردند. ولی این شکست را دوامی نبود و با کمک «هیونگ نوها» (هون‌ها) بتمرد و عصیان پرداختند. «یوچه‌ها» راه خود را به طرف مغرب ادامه دادند و به سیهون علیا (سیردریا) رسیدند. (۴۴)

در سنه (۱۲۸ ق م) وقتی که سفیر چین به نام «چانگ کین» به دیدن یوچه‌ها آمد بنابر روایت مورخ چینی «سوماتسین» تمام سغدیان (مالک شمال شط‌وا) یعنی شمال «جیهون» (OXUS) را تصرف کرده بودند. پایتخت اینها بنابر گفته «تسین‌هان‌شو» شهری از شهرهای «کین‌شه» بود. «هانداتورو» (این اسم از واژه‌ای تورکی حانداتورو یا خان‌اتورو گرفته شده به معنی محل خان‌نشین یا پایتخت معنی می‌دهد) ولی نویسنده آنرا چیزی دیگری تعبیر نموده و به اتکاء آهنگ کلمات، تصور می‌کند نام آن شهر کاندا بوده که مخفف «ماراکاندا» یا سمرقند می‌باشد. (البته این تعبیر یک اشتباه خواهد بود).

هر دو مورخ چینی علاوه می‌کند که یوچه‌ها «تاهیا» یعنی باختران را تحت سلطه و استیلای خود قرار داده بودند.

بسیاری از خاورشناسان معتقدند که مدت بسیار قلیلی بعد، یعنی در حدود سال (۱۲۶ ق م) یوچه‌ها به همین تسلط باختران اکتفا ننموده از روی شط «آمویه=جیهون» گذشتند و تمامی آن سرزمین را عملاً اشغال و تصرف نمودند. در تایید این نظر، جمله‌ای از مورخ چینی «هتوهان‌شو» را شاهد می‌آورند که وی به طور روشن و سریع می‌نویسد که یوچه‌ها به «تاهیا» مهاجرت نمودند و مملکت را به پنج رئیس «هی هتو» یا «یبعو» تقسیم نمودند. (۴۵)

همچنین موضوع فوق را نویسنده کتاب خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه)

با کمی تشریح بیشتر، چنین انعکاس داده است: حکومت پادشاهی یونان- بلخی در آخر سی ام قرن دوم پیش از میلاد (۱۷۰ سال پ م) به پایان رسید. بنابراین هرج و مرج؛ تضاد درونی؛ ضعف حکومت داری منجر به از میان رفتن تسلط یونان گردید. پرخاشگری و جنگ های قبیله های چادر نشین که از ناحیه شمال شرقی آمده بودند، راهی را بسوی آسیای مرکزی گشودند. حضور این قبیله ها؛ یکی از عوامل مؤثر مربوط به انجام مهاجرت بزرگ مردمان چادر نشین را که سبب ایجاد نخستین «امپراطوری صحراها» توسط هون ها گردید تشکیل می دهد. بنیان گذار امپراطوری هون ها را شان یو chan\_yu (رئیس- سر کرده) مائوتون maotun (۱۶۵ - ۲۰۶ پ م) دانسته اند. در طول سالهای دهه هفتم قرن دوم پیش از میلاد؛ «مائوتون» قبیله هایی را که در ناحیه موغولستان و برخی بخش های تورکستان شرقی نشیمن داشتند، به مبارزه طلبید. کتاب های وقایع نگاری چین از قبیله مزبور به نام یوئه- چی yueh\_tchi یاد می کنند. عمده ترین گروه تشکیل دهنده این قبیله ها که «تایوئه - چی» tayeh\_tchi «یوئه- چی های بزرگ» بودند و بر اثر فشار هون ها بسوی غرب به حرکت در آمده بودند. از جانب قبیله های «وو- سون» wa\_sun که در دامنه ارتفاعات «تین شان» در «سمیرچیه» semiretchye قرار داشتند مورد استقبال خصمانه قرار گرفتند و بعد از شکست دادن آنها وارد درگیری با قبیله های «سای» sai (سکاها) شدند. مدارک تاریخی نشان می دهد که «سای» ها پراکنده شده و پادشاه سای ها (سکاها) به جانب جنوب متوجه می گردد. «وو- سون» ها در این هنگام از اینکه تغییر مکان بدهند درنگ نکردند و به یاری هون ها نه تنها «یوئه- چی» ها را مجبور به ترک سرزمین خود ساختند؛ بلکه حتی موفق به تصرف سرزمین قدیمی سای ها (سکاها) نیز شدند. در این وقت «یوئه- چی» ها راهی را در فرغانه بسوی

گردنه سلسله کوه‌های تین شان گشودند و سرانجام (۱۲۸ پ م) قرار گاه اصلی (یوئه-چی)ها که در کناره شمال آمو دریا قرار داشته است؛ به وسیله هون‌ها منقرض گردیدند. یوئه چی‌ها به «تا-هیا» (بلخ) تغییر مکان دادند. زمانیکه یوئه-چی‌ها با اهالی تا-هیا (یعنی اهالی باختران) روبرو شدند، گفته می‌شود این‌ها دارای روساء بزرگی نبودند و فقط چند رئیس شهر و قریه داشتند و ملت ضعیفی بودند. با ورود و رسیدن یوئه-چی‌ها؛ آنها جملگی تسلیم شده و اطاعت نمودند. (این مردم از سکاها بودند). با رسیدن یوئه-چی‌ها سکاها در اتحاد با یوئه-چی‌ها می‌آمیزند و یوئه چی‌ها از سیستان تا قندهار و از کابل تا پنجاب را به تصرف خود می‌آورند.<sup>(۴۶)</sup>

اما راجع به یوچه‌ها در باختران؛ تاریخ چین آنها را در قرن اول میلادی بمثابه سلسله بزرگ کوشانا kouchana یا کوشانیان (قوشخانیان) را معرفی می‌کند که ایشان امپراطوری بزرگی را بنیان‌گذاری کرده بودند،<sup>(۴۷)</sup> که شرح آن در صفحات بعد خواهد آمد. (در این جا لازم به ذکر است زمانی که یوئه-چی‌ها به تاهیا رسیدند، ساکنین این مناطق سکاها بودند. آنها در اتحاد با این قبایل که تورک نژاد بودند، سلسله کوشانیان یا قوشخانیان را بوجود آوردند که به معنی اتحاد خان‌های دو طرف می‌باشد.) بعد از این باختران (بلخ) یعنی سرزمین یوئه-چی‌ها می‌باشد که از آنجا جاده‌ی ابریشم به طرف پامیر می‌رفت.<sup>(۴۸)</sup> همان‌طوری که در بالا ذکر شد بعد از اتحاد یوئه-چی‌ها با اهالی منطقه (سکاها) به پنج رئیس خاندان شاهی که عبارت بودند از هسیومی hsiu - mi؛ شوانگ می chuang - mi؛ کوئی شوانگ kuei- chuang؛ هی هس - یه hi- his-yeh و تو-می tu - mi تقسیم شدند.

پس از گذشت کمی بیش از دویست سال شاهزاده «چین - چین - چه وئه

tchin - tchin - tchueh از خاندان کوئی - شوآننگ بر چهار شاهزاده دیگر برتری جست و خود را زیر عنوان شاه «کوئی شوآننگ» امپراطور نامید. سپس او بر علیه «آن سی» an - si به جنگ پرداخته و کائو - فو fu - kao را فتح کرد و فو - تو fu - tu و چی - پن tchi - pin را ویران کرده و به سرزمین خود باز گشت. «چین - چین چه وئه» بیش از هشتاد پنج سال زندگی کرد. بعد از مرگ او پسرش «ین - کائو - چن yen - kao - tchen» به تخت نشست. او سپس به فتح هند توفیق یافت و حکومت آنرا به یکی از فرماندهان نظامی خود وا گذاشت. از آن پس دودمان «یوئه - چی» بعنوان یک دودمان بسیار ثروتمند و بسیار قوی درآمد. کشورهای مجاور آنها را پادشاهی کوئی - شوآننگ «کوشانیان» یا قوشخانیان می نامیدند.<sup>(۴۹)</sup> (اتحاد چندین خان نشین معنی می دهد.) همچنان در کتاب ایران بروایت چین باستان، از عباس تشکری، چاپ وزارت امور خارجه ایران می باشد، در عوض یوئه - چی ها کوشانیان (قوشخانیان) را معرفی می کند. همچنان در کتاب خراسان بزرگ و ماوراءالنهر ترجمه دکتر پرویز ورجاوند نیز در عوض یوئه - چی ها همان کوشانیان را معرفی می نماید. از این جا فهمیده می شود؛ از اتحاد قبایل مختلف تاهیا یا باختران؛ که هر دو جانب تورک نژاد و در هم مستحیل شده بودند، سلسله ی بزرگ کوشانیان بزرگ (قوشخانیان بزرگ) را به وجود می آید، که شرح آن در صفحات بعدی کتاب خواهد آمد.

## منابع و مآخذ فصل اول :

۱. ویژه نامه، مجله وارلیق، دکتر جواد هیئت، چاپ دوم، اسفند ۱۳۷۷ \_ تهران ص ۱۴
۲. ویژه نامه، مجله وارلیق، دکتر جواد هیئت، چاپ دوم، اسفند ۱۳۷۷ \_ تهران ص ۱۵
۳. تورک اوزبیک تیلی اورگنینگ، بهرالدین شارق، چاپ اول، بهار ۱۳۸۵ \_ تهران ص ۲۵
۴. ویژه نامه، وارلیق، دکتر جواد هیئت، چاپ دوم، اسفند ۱۳۷۷ \_ تهران ص ۱۴
۵. ایران و تورکان در روزگار ساسانیان، عنایت الله رضا، چاپ سوم، ۱۳۸۱ \_ تهران ص ۳۱
۶. کور اوغلو، در افسانه و تاریخ، رحیم رئیس نیا، چاپ سوم، ۱۳۷۷ \_ تهران ص ۴۳
۷. تاریخ ادبیات تورکی اوزبیک، بخش نخست، نامق شهرانی، چاپ اول، ۱۳۷۹ پشاور ص ۶۴
۸. دیوان لغات التورک، محمود کاشغری، ترجمه و تنظیم، دکتر دبیر سیاقی، چاپ اول، ۱۳۷۵ تهران ص ۴۴۶
۹. دیوان لغات التورک، کاشغری، ترجمه و تنظیم، دکتر دبیر سیاقی، چاپ اول، ۱۳۷۵ تهران ص ۲۴
۱۰. تاریخ دیرین تورکان ایران و سیری در تاریخ زبان و لهجه‌های تورکی از دکتر زهتابی و دکتر جواد هیئت چاپ تهران
۱۱. امپراطوری صحرا نوردان، رنه گروسه، ترجمه میکده، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ تهران ص ۱۷
۱۲. امپراطوری صحرا نوردان، رنه گروسه، ترجمه میکده، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ تهران ص ۸
۱۳. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم، ۱۳۸۴ تهران ص ۳۰
۱۴. تورکستان نشریات، شیر محمد، پسر محمد گل افغان، ترجمه رضا علیزاده، چاپ اول، ۱۹۲۷ م لاهور
۱۵. تواریخ هرودوت یونانی، ترجمه مازندرانی، چاپ دوم، ۱۳۸۰ ص ۹۸
۱۶. تاریخ ادبیات تورکی اوزبیک، بخش نخست، نامق شهرانی، چاپ اول ۱۳۷۹ پشاور ص ۳۰
۱۷. جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی ژوزف مارکوارت آلمانی، چاپ اول، ۱۳۶۸ تهران ص ۱۴۴
۱۸. امپراطوری صحرا نوردان رنه گروسه، ترجمه میکده، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ تهران ص ۷۲
۱۹. خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه) آبلینتسکی، ترجمه دکتر ورجاوند، چاپ دوم، ۱۳۷۱ تهران ص ۱۸
۲۰. تاریخ ادبیات تورکی اوزبیک، بخش نخست نامق شهرانی، چاپ اول، ۱۳۷۹ پشاور ص ۴
۲۱. تواریخ هرودوت یونانی، ترجمه مازندرانی، چاپ دوم، ۱۳۸۰ تهران ص ۱۱۴
۲۲. تاریخ ادبیات تورکی اوزبیک، بخش نخست، نامق شهرانی، چاپ اول، ۱۳۷۹ پشاور ص ۳۰
۲۳. تاریخ ادبیات تورکی اوزبیک، بخش نخست، نامق شهرانی، چاپ اول، پشاور ص ۳۲
۲۴. امپراطوری صحرا نوردان رنه گروسه، ترجمه میکده، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ تهران ص ۳۴

۲۵. تاریخ ادبیات اوزبکی بخش نخست، نامق شهرانی، چاپ اول، ۱۳۷۹ پشاور ص ۵
۲۶. ایران و تورکان در روزگار ساسانیان، عنایت الله رضا، چاپ سوم، ۱۳۸۱ تهران ص ۲۳
۲۷. تواریخ هرودوت یونانی، ترجمه مازندرانی، چاپ دوم، ۱۳۸۰ تهران ص ۲۷۶
۲۸. تواریخ هرودوت یونانی، ترجمه مازندرانی، چاپ دوم، ۱۳۸۰ تهران ص ۲۹۳
۲۹. تواریخ هرودوت یونانی، ترجمه مازندرانی، چاپ دوم، ۱۳۸۰ تهران ص ۲۶۵
۳۰. تواریخ هرودوت یونانی، ترجمه مازندرانی، چاپ دوم، ۱۳۸۰ تهران ص ۲۶۹
۳۱. تواریخ هرودوت یونانی، ترجمه مازندرانی، چاپ دوم، ۱۳۸۰ تهران ص ۲۷۲
۳۲. تواریخ هرودوت یونانی، ترجمه مازندرانی، چاپ دوم، ۱۳۸۰ تهران ص ۲۷۵
۳۳. تواریخ هرودوت یونانی، ترجمه مازندرانی، چاپ دوم، ۱۳۸۰ تهران ص ۲۸۲
۳۴. تواریخ هرودوت یونانی، ترجمه مازندرانی، چاپ دوم، ۱۳۸۰ تهران ص ۲۸۳
۳۵. تواریخ هرودوت یونانی، ترجمه مازندرانی، چاپ دوم، ۱۳۸۰ تهران ص ۳۷۶
۳۶. تواریخ هرودوت یونانی، ترجمه مازندرانی، چاپ دوم، ۱۳۸۰ تهران ص ۶۳
۳۷. امپراطوری صحرا نوردان رنه گروسه، ترجمه میکده، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ تهران ص ۸۹
۳۸. امپراطوری بزرگ هون، پروفیسور آگل، چاپ اول، ۱۳۸۴ تبریز ص ۲۴۱
۳۹. امپراطوری صحرا نوردان، رنه گروسه، ترجمه میکده، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ تهران ص ۶۸
۴۰. ایران در زمان ساسانیان، پروفیسور کریستین، ترجمه رشید یاسمی، ۱۳۷۸ تهران ص ۱۲
۴۱. خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه) آبلنیتسکی، ترجمه دکتر ورجاوند، چاپ دوم ۱۳۷۱ تهران ص ۱۶۸
۴۲. امپراطوری بزرگ هون، پروفیسور آگل، چاپ اول ع ۱۳۸۴ تبریز ص ۲۴
۴۳. امپراطوری صحرا نوردان، رنه گروسه، ترجمه میکده، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ تهران ص ۷۲
۴۴. امپراطوری صحرا نوردان، رنه گروسه، ترجمه میکده، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ تهران ص ۷۳
۴۵. امپراطوری صحرا نوردان، رنه گروسه، ترجمه میکده، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ تهران ص ۷۵
۴۶. امپراطوری صحرا نوردان، رنه گروسه، ترجمه میکده، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ تهران ص ۷۷
۴۷. امپراطوری صحرا نوردان، رنه گروسه، ترجمه میکده، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ تهران ص ۷۷
۴۸. امپراطوری صحرا نوردان، رنه گروسه، ترجمه میکده، چاپ چهارم، ۱۳۷۹ تهران ص ۹۲
۴۹. خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه) آبلنیتسکی، ترجمه دکتر ورجاوند، چاپ دوم، ۱۳۷۱ ص ۱۳۵





## فصل دوم

### توران

طبق قول اکثر مورخین و تاریخ نگاران، توران بخشی بزرگی از آسیای مرکزی از جمله ماوراءالنهر را در بر گرفته که از شمال بر سبیری؛ و از مغرب به دریای خزر؛ و از جنوب به افغانستان فعلی (هند و تبت) و از مشرق به موغولستان محدود می‌داند. این ناحیه بعد از ظهور دین مقدس اسلام، اسم تورکستان را به خود گرفته است و از جهت اداره، بعدها به سه قسمت منقسم شده است که عبارتند از: تورکستان شرقی؛ تورکستان غربی و تورکستان افغانی می‌باشد.

توران نام سرزمینی است که قدمت تاریخی این اسم در ماقبل تاریخ و بالاخره به افسانه‌ها می‌انجامد. چگونگی اسم گذاری آنرا؛ حتی تاریخ هم نتوانسته است ثبت کند. ولی علما و مورخین نظریات مختلف را نوشته‌اند. از آنچه گزارش شده است؛ در می‌یابیم که این سرزمین از زمانه‌های قدیم؛ حتی قبل از تاریخ منسوب به تورکان بوده است. در دوره‌های مختلف در این منطقه حضور و سکنی داشته‌اند؛ که از ادوار افسانه‌ها گرفته تا دوره‌های بعدی تاریخ؛ شرح زندگی پر فراز و نشیب این مردمان (ملت بزرگ تورک) را در اوراق خود ثبت کرده است. توران کهن در تاریخ و افسانه‌ها همانا با نام افراسیاب که بنام (شاه

توران و قهرمان تورک‌ها) یاد شده است.<sup>(۱)</sup> جلوه بیشتر نموده و افتخارات بس عظیمی را به این ملت داده و نام آنها را در تاریخ کهن جاویدانه نگه داشته است. عظمت آنرا در سروده شاعر درمی یابیم که گفته است:

که آن پادشاه در جنگ با اژدها ست      دم آهنج بر کینه ابر بلاست  
شود کوه خارا چو دریای آب      اگر بشنود نام افراسیاب  
همچنان راجع به تورک بودن افراسیاب در ابیات زیر در سال  
۴۶۲هـ.ق. از قوتا دقویلیگ نخستین اثر تورکی- اسلامی بدست آمده چنین  
اشاره شده است.

بو تورک بگلرینده آتی بلگولوگ  
تونغا آلمپ ار ایردی کوتی بلگولوگ  
بدوک بیگلی بیرله او کوش اردمی  
بیلیگ لی او کوشلوگ بودون کؤدرمی  
تاجیک لر آیور آنی افراسیاب  
بو افراسیاب توتدی ایلرر تالاب  
ترجمه :

نامش شناخته شده در بین بیگ‌های تورک  
تونقا آلمپ ار دارای دانش بزرگ  
فرمانروایی بسیار با فضیلت است  
بزرگی دانا؛ فهیم و ممتاز است  
تاجیک‌ها او را افراسیاب می‌نامند  
افراسیاب با یغما؛ سال‌ها «دنیا» را گرفت.<sup>(۲)</sup>

افسانه‌ها و داستان‌هایی که در تاریخ به جای مانده که مبدأ تاریخ قرار

داده شده است در این باره می نویسد:

«هیچ افسانه و داستان بازمانده از روزگاران گذشته که سینه به سینه به روزگار ما رسیده است نمی تواند جعلی و بی معنی و بیهوده باشد و مسلماً در بردارنده عنصری از حقیقت است. چرا که اگر چنین نباشد؛ نمی تواند در ذهن توده ها راه یابد و از آن چنان نیروی حیاتی بر خوردار گردد که نسل ها را در نوردد و از سانسور بی امان تاریخ جان بدر برد. به قول وورغون: «از کلمه‌ی افسانه نباید رم کرد. تابش پرتوهای حقیقت را در هر افسانه‌ای باید کشف کرد. زیرا که هر افسانه‌ای را انسان پدید آورده است. مبارزه‌ی بی وقفه روشنایی و تاریکی؛ خیر و شر؛ خودی و بیگانه و راستی و کژئی در دنیای افسانه‌ها احساس می گردد.» مبارزه‌ی موجود در عرصه‌ی زندگی؛ در مبارزه‌ی قهرمانان مردمی و ضد مردمی افسانه‌ها که با قلم سحر آگین خیال تصویر و رنگ آمیزی شده‌اند؛ تجسم می یابد. نمونه‌های گوناگون ابداعات و آفرینش‌های شفاهی خلق که در طی اعصار در حافظه‌ی توده‌ها به زندگی خود ادامه داده و در رابطه با سیر تکاملی مادی و معنوی انسان به زمان معاصر رسیده‌اند؛ به مثابه‌ی محصولات معنوی زندگی اجتماعی گذشتگان و بازتاب تمایلات، آرمان‌ها؛ باور داشته‌ها؛ مراسم و سنن و... خلق‌هایی که در میان آنها سرشته و پرورده شده‌اند و از گذشته‌ی آنها نشان‌ها دارند. از دیدگاه‌های مختلف تاریخی؛ توده شناسی؛ قوم شناسی؛ زبان شناسی؛ جامعه شناسی و... مورد توجه و دارای ارزش هستند.

ماکسیم گورکی گفته است: «بدون آگاهی از آفرینش شفاهی مردم؛ تاریخ حقیقی توده‌های زحمتکش را نمی توان فرا گرفت.» در حقیقت هم بدون شناختن میراث‌های فرهنگی نسل‌های گذشته؛ قادر به تجسم زندگی آنها نخواهیم شد.<sup>(۳)</sup> همانطوریکه گفته شد شرح زندگی انسانها، ابتدا از افسانه‌ها

شروع می‌گردد که از چگونگی عملکرد و هویت بشر اولیه بحث می‌کند و تا حال سینه به سینه و البته بعدها به نگارش نویسندگان آمده است. همان گونه که این افسانه‌های حماسی در گذشته‌های دور؛ در ایام کیومرث؛ جمشید- زرتشت؛ ضحاک؛ زال؛ رستم؛ آلپ ارتنقا (افراسیاب)؛ ارجاسب تورک و غیره شکل گرفته است و بدور آنها می‌چرخد. در قلب توده‌ها تاکنون نفوذ دارند، حتی اینها را افسانه‌هایی جادویی و آفریده خداوند میدانسته‌اند. افسانه‌های باور نکردنی از جانب تاریخ نویسان در زمانه‌های مختلف به نگارش آمده است. چون بحث ما راجع به پیشینه‌ی تورکان می‌باشد. بحث در مورد همه‌ی این افسانه‌ها از حدود این کتاب خارج می‌باشد. بر میگردیم به افراسیاب و سایر اقوام تورک که با ابهام افسانه‌ها آغاز و به روشنی تاریخ می‌انجامد. در ابتدا گفته شده که تورکان را اقوامی بسیار است که به شکل گروهی؛ طایفه طایفه زندگی می‌کردند. هر طایفه یا گروه منطقه‌ای را صاحب بودند. در اثر زاد و ولد تعداد آنان در منطقه زیاد می‌گردید. وقتی که جمعیت شان انبوه می‌شد، از میان خود امیری انتخاب می‌کردند و امیران خود را «ایدی قوت» که به معنی «خداوند دولت» است می‌نامیدند. مردم از او پیروی می‌نمودند. تا اینکه بوقوخان (بوقاخان) پدیدار شد. در افواه عموم چنان است که «بوقوخان» همان افراسیاب است.

در نزدیکی «قراقوروم» (قراقوروم شهری است که در کناره‌ی رودخانه‌ی «ارقون» که سرچشمه آن از کوهی است به نام قراقوروم می‌باشد و به نام همان کوه هم می‌نامیدند. سی رودخانه دیگر از همان کوه سرچشمه می‌گیرد. در کنار هر رودخانه قومی جدا گانه‌ای از تورکان می‌زیسته‌اند.) چاهی است که سنگ بزرگی در کنار آن قرار دارد. می‌گویند همان چاه بیژن است. یادگاری یک شهر و بارگاهی نیز بر لب این رود خانه یعنی «اردو بالیغ» که هم اکنون آنرا

«ماووبالیغ» می گویند وجود دارد. بیرون نمای بارگاه و مقابل درب آن سنگ نوشته‌هایی قرار دارد که در زمان دولت «قآن» زیر سنگها را کردند و به چاهی دست یافتند و در چاه به تخته سنگ هایی که به روی شان نوشته‌هایی حک شده بود؛ برخوردند.

دستور داده شد که برای استخراج مفهوم و معنی سنگ نوشته متخصصان حاضر شدند. کسی موفق به خواندن سنگ نوشته نشد. از ختای قومی که ایشان را بیاض (بیاز) می خوانند آوردند که این نوشته به خط آنان بوده. در این سنگ نوشته چنین نوشته بود: در آن عهد از جمله رودخانه‌های قراقوروم دو رود خانه بوده یکی را «توغلا» و دیگری را «سلنکا» در جایی به نام «قملانجو» می نامیده‌اند به یکدیگر متصل می شده‌اند.

در میان آن دو؛ دو درخت بوده است. یکی را درخت «قسوق» می نامیده‌اند که به شکل درخت کاج بوده و در زمستان برگهای آن مانند برگ سرو و طعم میوه‌ی آن شبیه طعم فستوق بوده است؛ درخت دیگر «تور». ما بین هر دو درخت کوهی بزرگ پدید آمده و از آسمان؛ روشنایی به میان آن کوه می تابید و روز به روز بزرگتر می شد. قوم ایغور چون آن حالت عجیب را مشاهده می کردند از راه ادب و تواضع بدان نزدیک می شدند. آوازه‌های فرح بخش و دلگشا از آن می شنیدند. هر شب به اندازه سی قدم گرداگرد آن کوه روشنایی می تابید تا آنکه مانند زنان باردار به هنگام وضع حمل؛ دری از کوه گشوده شده. داخل آن پنج خانه وجود داشت. مانند خرگاه جدا جدا در هر یک پسری نشسته بود. و در مقابل دهان هر یک پستانی آویزان که اندازه احتیاج شیر میداد. بر بالای خرگاه‌ها سقفی از نقره کشیده بودند. امرای قبایل برای دیدار این منظره‌ی عجیب می آمدند و از راه احترام زانوی خدمت می زدند. زمانی که نسیمی بر

کودکان دمید و قوت حرکتی در آنان پدیدار شد، از آن بیرون آمدند. ایشان را به دایه‌ها سپرده و مراسم خدمت و احترام به عمل آوردند. تا اینکه از حد شیرخوارگی گذشته و زبان باز کردند. آن وقت از پدر و مادر خود پرسیدند. آنها را به درختان اشاره کردند؛ آنجا رفتند و بر درختان احترامی را که فرزند خلف بر پدر می‌نهد گذاردند؛ و رستنگاه درختان را احترام داشتند. درختان به سخن آمدند که فرزندان شایسته که آراسته به صفحات نیک‌اند به همین شیوه رفتار و حقوق والدین را رعایت نموده‌اند و دعا کردند: عمر شما دراز باد و نام‌تان پاینده. تمام قوم همراه پسران امرا در آن روز «نظاره» گر بودند. در موقع برگشت به هر پسر را نامی دادند. پسر بزرگتر را «سنقر تکین» دومی را «قوتر تکین» سوم را «توکا تکین» و چهارمی را «اور تکین» پنجمی را «بوقو تکین» نام گذاشتند. بعد از مشاهده‌ی این حالات شگفت؛ متفق شدند که از میان آنان یکی را امیر و شاه باید بکنند. چرا که آنها فرستادگان خداوند هستند. بوقوخان «بوقا خان» را که در زیبایی چهره و متانت رأی از دیگران بهتر دیدند و به دلیل اینکه تمام زبانهای دیگر و خطوط اقوام مختلف را می‌دانستند؛ متفقاً به خانی انتخاب کردند. سپس جشن به پا کردند و او را به تخت خانی نشانده‌اند. او بساط داد گسترد و دفاتر بیداد را برچید. بدین سان ثروت و افراد و چهار پایان وی زیاد گشت. خداوند برای وی سه زاغ فرستاد که همه‌ی زبان‌ها را می‌دانستند. به هر جا که مصلحت بود زاغان می‌رفتند و گزارش احوال می‌آوردند. بعد از مدتی، خان شبی در خانه خفته بود. از روزن شکل دختری وارد شد و او را بیدار کرد. وی از ترس خود را به خواب زد. شب دوم نیز چنین شد تا شب سوم بنا به توصیه‌ی وزیرش با آن دختر به کوهی که آن را «آفتاغ» می‌نامند رفت. آنجا تا صبح هنگام؛ گفتگو کردند. این مطلب مدت هفت سال و شش ماه بیست و دو روز ادامه داشت. زن

هر شب می آمد و در آن مکان با یکدیگر به گفتگو می نشستند. تا شب آخر که همدیگر را ترک می کردند به خان گفت! از شرق تا غرب زیر فرمان تو خواهد بود. کار را بچسب و حرمت مردم را پاس دار.

خان لشکر را جمع کرد و با سیصد هزار مرد برگزیده‌ی «سنقورتکین» را به سوی موغولان و «قرقیز» فرستاد. یکصد هزار مرد همراه «قوتر تکین» به حدود «تنکوت» و با چنان نیرویی «توکاتکین» را به سوی تبت و خود شخصاً با سیصد هزار مرد جنگی به سوی منطقه ختای رفت و برادر دیگرش را به جای خود گذاشت.

هر کس به هر جایی که رفته بود پس از مدتی با کامیابی برگشت. آن قدر نعمت و ثروت با خود آوردند که در حساب نمی آید. از هر سوی به طرف «ارقون» آدم آوردند. و شهر «اردو بالیغ» را بنا کردند. تمام اطراف مشرق به دست قدرت ایشان در آمد.

پس از آن «بوقوخان» پیر مردی را با لباسها و عصای سپید در خواب دید که سنگی یشمی صنوبری شکل به او داد و گفت: اگر این سنگ را بتوانی نگهداری کنی؛ چهار گوشه‌ی عالم در زیر سایه‌ی پرچم تو خواهد بود. وزیر هم؛ چنان خواب را دید. بامداد لشکر کشی آغاز شد و به سوی غرب روان گشتند. وقتی به حوالی تورکستان رسید؛ صحرائی دید پر از گیاه و آب و علف. شخصاً در آنجا اقامت گزید و شهر «بلاساقون» را که اکنون قربالیغ می گویند بنا نهاد و لشکرها را به اطراف گسیل داشت. در مدت دوازده سال؛ تمام نقاط را تسخیر کردند و در هیچ جا طغیانگر و شورشی باقی نگذاشت. حتی تا آنجا که انسان‌های حیوان‌نما دیده شده است و در پس آن هیچ آبادی نیست، رفتند و باز گشتند. ملوک اطراف را با خود آوردند و پیشکش سلطان کردند. «بوقوخان»

هر یک رافراخور حال احترام کرد. مگر پادشاه هند را؛ به علت سماجت و زشتی رخسار وی بود. لیکن بقیه را به ممالک خودشان برگرداند و تثبیت کرد. آن گاه به سرزمین اصلی خود باز گشت. همچنان نویسنده‌ی کتاب اضافه نموده، می‌نویسد: دوستی تعریف می‌کرد که او در کتابی خوانده است شخص در آن مکان مذکور وسط دو درخت را تهی کرد و فرزندان خود را در آنجا گذاشت. چراغ‌ها افروخته و مردم را به نظاره و تماشای آن منظره می‌برد و خدمت می‌کرد. دیگران را به پیروی از خدمت فرا می‌خواند. آن قوم بدان فریفته شدند. تا آنکه زمانی درخت را شکافت و بچه‌ها را بیرون آورد و بعد از او یکی از پسران وی قائم خان شد. منظور نویسنده همان بوقوخان می‌باشد.<sup>(۴)</sup> در رابطه با نوشته بالا راجع به اسم توران می‌توانیم روی موضوع ذیل اشاره کنیم: کلمه «تور» در ذات خود تورکی بوده و ارتباط عمیق با آن دارد. تور در تورکی به معنی «جال» است می‌گویند (بویر مَنی تور مَدِه آستیده) یعنی این سرزمین تحت اثر و یا تحت فرمانروایی من است. از این جا می‌توانیم کلمه تور را به معنی تحت اثر و تحت فرمانروایی نیز قبول کرد. همچنان در تورکی به فرزند «توره» گفته می‌شود و نیز کلمه تورت به معنی چهار و کلمه تورک نیز به این شکل نوشته می‌شود که آنرا در نوشتار فارسی ترک می‌نویسند. همچنان تورغان؛ تورگان و توران کلمه‌های تورکی بوده در فارسی به معنی به پاخاسته؛ استوار؛ محکم؛ ناترس؛ قهرمان و شکست ناپذیر می‌باشد. پس می‌توانیم بگویم اسم توران از تور - توره - تورت؛ تورغان و نیز احتمال دارد کلمه تورک از همین واژه‌ها برگرفته شده باشد. در تورکی از این قبیل اسماء زیاد وجود دارد که «ان» در آخر کلمه می‌آید و با ترکیب آن اسم را به وجود می‌آورد. به طور مثال: «اوران» (نام قبیله از قبایل تورک) «خان» (رئیس) «قویان» (خرگوش) و همچنان «یان» (طرف) «یمان» (بد)



و غیره... می باشد

پس بی تردید می توان گفت توران اسمی است منسوب به تورک که نام منطقه و یا قومی می باشد و بس. گرچه اکثر مورخین کوشیده اند اسم توران را منسوب به «تور» پسر فریدون پادشاه افسانه ای نسبت دهند؛ در حالیکه محمود کاشغری در کتاب دیوان لغات تورک می نویسد (افراسیاب تورانی سیصد سال قبل از طهمورث که عبارت از اجداد فریدون باشد؛ شهر مرو را ساخته است).

فرزند فریدون «تور» می باشد در زبان فارسی کلمه ای به چنین ترکیب وجود ندارد و از جانبی هم مارکوارت آلمانی در کتاب جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی چاپ تهران؛ اسم پسر فریدون تورج (یا توج tug) است نه تور. و آنرا نباید بشکل توران آورد. اگر توران را منسوب به «تور» بدانیم باید توجستان نوشته میشد نه توران. اگر نوشته بالا را در نظر بگیریم در حالیکه «تور» پسر فریدون بر منطقه توران بعداً استیلا یافته است. بنابراین معلوم می گردد توران قبل از «تور» وجود داشته است. در تاریخ افسانه های زیاد به دور افراسیاب می چرخد. همان طوریکه در تاریخ مشاهده نموده ایم مردان زیادی وجود داشته است؛ که عمر طولانی را سپری کرده اند که در تاریخ ۳۰۰ الی ۲۰۰۰ سال به نگارش آورده اند.

از جمله این مردان می توان از افراسیاب ذکر کرد که ابو بکر محمد بن جعفر النرشخی در تاریخ بخارا می نویسد: (اندر کتاب پارسیان چنان است که افراسیاب دو هزار سال زندگانی یافته است. وی مردی جادویی بوده است و از فرزندان نوح ملک بوده است. در آن زمان دیبه بخارا را افراسیاب بنا کرده است. و از قدیم الایام مقام پادشاه است. و افراسیاب هر گاهی که بدین ولایت آمده جز بدین دیبه به جای دیگر نباشیده است.) در رابطه به تورکی بودن بخارا جوینی

مورخ در حدود سال ۶۵۷ هـ ق<sup>(۵)</sup> در مورد بخارا چنین می نویسد. «از قدیم بازدر هرقرنی مجمع نحاریر علمای هر دین آن روزگار بوده است. و اشتقاق بخارا از بخاراست که در لغت مغان مجمع علم باشد و این لفظ به لغات بت پرستان (ایغور و ختای) نزدیک است که معابد ایشان که موضع بتان است بخارا گویند.»<sup>(۶)</sup>

راجع به اسم پدر افراسیاب در تاریخ گردیزی؛ افراسیاب بن بوسنگ (بوشنگ) به نگارش آمده است. اما این نام در کتب تاریخ و ادب پشنگ پدر افراسیاب است که در فارسنامه افراسیاب بن فاشن آمده؛ در غرر اخبار؛ افراسیاب بن پشنگ؛ درطبری؛ افراسیاب بن فشنج و درکتابی دیگر افراسیاب بن قوشنج آمده است. به هر حال فوشنج (قوشنج) را سیفی هروی گوید که در خراسان اول شهری بوده که افراسیاب بنا کرده است.

و نیز در همین کتاب گفته شده است: «چون افراسیاب ایران بستد؛ اندرمیان پوشنگ که معرب آن فوشنج (قوشنج) می باشد بنا کرد.»<sup>(۷)</sup> به نظر می رسد که اکثر نویسندگان و دانشمندان غیر تورک در رابطه با این نام و یامحل که اسم برده شد نظر ناهمگون دارند. ممکن این نارسایی از عدم فهم زبان تورکی و لهجه تلفظ آن بوده باشد. در اصل معلوم می شود همان (قوشنج) است که در اکثر کتب فوشنج به نگارش آمده است و اصل لغت تورکی می باشد به قول بالا همان پدر افراسیاب است.

همچنان که در سطور بالا ذکر شده افراسیاب در تاریخ شاه توران و قهرمان تورک ها یاد شده است. نام اصلی آن را (بوقوتکین) لقب آنرا آلپ ایرتونقا؛ یا آلپ ارتونقا گفته اند. و نیز در کتب دیگر نام اصلی افراسیاب بوقاخان؛ تنکاخان و تنکا تکین نگاشته اند. از این معلوم می شود اسمایی که ذکر شد به یکدیگر پیوند نزدیک دارند.

محمود کاشغری در کتاب خود این موضوع را چنین بیان می‌کند:  
تنکا به معنی ببر است و آن حیوانی است که فیل را میکشد. اصل این است ولکن  
این نام در میان تورکان مانده است و معنایش نزد ایشان ادامه یافته و بدان بسیار  
ملقب می‌شوند همچون تُنکا خان و تُنکاتکین و نظایر آن. افراسیاب پادشاه  
بزرگ تورک ملقب بود (تنکا الب ار) یعنی مردی شجاع و دارای نیروی همانند  
نیروی ببر.<sup>(۸)</sup>

که غیر تورک زبان‌ها آنرا همان افراسیاب «شاهنامه» شاه توران  
دانسته‌اند. همچنان مرثیه که در پیوند به آلب ارتونقا یا افراسیاب گفته شده است  
که:

آلب ارتونقا اولدی مو ایسیز آجوان قالدی مو

او دلک اوچین آلدی مو ایمدی یوره ک بیر تیلور

ترجمه: آیا آلب ارتونقا (افراسیاب شاه) مُرد؛ دنیای فانی ماند؛ زمان  
انتقامش را گرفت؛ حالا دل پاره پاره می‌شود.<sup>(۹)</sup>

همچنان نویسندگان تورک آلب ارتونقا را با استناد به کتاب  
«کوتاد گوبیلیک» (کوتاد گوبیلیک) همان افراسیاب «شاهنامه» پادشاه توران  
دانسته‌اند و گفته شده که آلب ارتونقا یک فرمانده سکایی (که در صفحات اول  
کتاب اسکیف یا اسکت قبایل تورک نام برده شد) بوده و در قرن هفتم پیش از  
میلاد می‌زیسته و داستان او که بخشی از آن مورد استفاده؛ فردوسی قرار گرفته از  
بین رفته است. در حالیکه گروهی از دانشمندان سکایی‌ها (اسکیت‌ها) که تورانی  
هستند؛ جزو اقوام ایرانی می‌شمارند. این ادعا البته جای تامل دارد.<sup>(۱۰)</sup> دیگر این  
ادعا باطل است اگر بگویم که سکاها جزء اقوام پارس‌اند. اکنون تاریخ و علما  
ثابت ساخته است که سکاها طایفه از تورکان می‌باشند. تا جایکه در تحقیق این

بنده خاکی شامل بود، از فرزندان افراسیاب از دو پسر و دو دختر نام برده شده است. پسرانش به اسم (بارمان) دومی «برسغان» می‌باشد. در دیوان لغات تورک محمود کاشغری آمده است که: بارمان نام پسر افراسیاب: نام شهری در کناره‌ی «رودینکو» پسر افراسیاب بنا کرد و منسوب است به بانی آن.<sup>(۱۱)</sup>

برسغان که از برس به معنی یوز پلنگ و برسغان یعنی شبیه پلنگ می‌باشد و آن نام پسری از افراسیاب. اوست که برسغان را ساخته است. (نام شهری است که برسغان پسر افراسیاب بنا کرده است).<sup>(۱۲)</sup>

و اسم دختر افراسیاب قاز (که در شاهنامه فرنگس) می‌باشد که در ذیل اسم قاز محمود کاشغری چنین نگاشته است. قاز: نام دختر افراسیاب و اوست که شهر قزوین را بنا کرده است و اصل آن «قاز اینی» است یعنی جای بازی قاز؛ که او آنجا سکونت داشته و بازی می‌کرده است.

و از این معنی است که گروهی قزوین را حدود سرزمین‌های تورک شمرده‌اند و همچنین شهر «قم» زیرا که «قم» به لغت تورکی معنی ریگ را دارد. همانا این دختر افراسیاب در آنجا شکار می‌کرد و الفت داشت با آن.

و اسم دختر دیگر افراسیاب (آلپ ارتونقا) را برخی از محققان «تومیریس» (توم ریس) نامیده‌اند که این تومیریس (توم ریس) خانم همان ملکه و فرمانروا و پیشوای ماساژیت‌ها (سکایان) بود، دانسته‌اند، که در سال (۵۲۹) ق. م کوروش می‌خواست اراضی و کشور ماساژیت‌ها (سکایان) را تسخیر نمایند اما در نتیجه نبرد و با سپاه تومیریس (توم ریس) کوروش شاه کشته می‌شود. هرودوت حادثه کشته شدن کوروش را در نبرد با سپاه تومیریس (توم ریس) را به تفصیل نقل کرده است.<sup>(۱۳)</sup> برخی مروشاهجان را دختر افراسیاب شمرده‌اند که پدرش «تنکالب ار» و او افراسیاب است شهر مرو را ساخت سیصد سال پس از آن که

طهمورث قهندز» را بنا کرده بود. (حصارک ارگ بخارا) هم چنین و در کتاب دیگری گفته شده است طهمورث آنرا پی افکنده و سیاوش به اتمام رسانیده است. برخی همه‌ی ماوراءالنهر را سرزمین تورک شمرده‌اند؛ ابتدای آن «ینکند» که در منابع جغرافیایی «بیکنند» است و آن رویین است یعنی شهر و دژی از مس و روی؛ به سبب سختی آن و آن نزدیک شهر بخارا است. همسر قاز دختر افراسیاب که سیاوش نامیده می‌شد در آنجا کشته شده است.<sup>(۱۴)</sup> در رابطه سیاوش که از وی در اوستا به گونه سیاوخش یاد شده و نیز مورخ سده‌ی دهم میلادی نرشخی در تاریخ «بخارا» چنین حکایت کرده است: سیاوش فرزند کیکاوس از شاهان کیان ایران افسانه وی بوده است. سیاوش با حُسن و جمال که دارد همه را مفتون خویش می‌سازد. او به خواست نامشروع مادر اندرش تن در نمی‌دهد. از این جهت به دام ملامت و تهمت گرفتار می‌ماند. برای به ثبوت رسانیدن پاکی خویش مطابق رسم آن زمان از میان آتشی بزرگ؛ سوار بر اسب می‌گذرد. بعدها در جنگ با تورانیان شرکت نموده از خود قهرمانی‌ها نشان می‌دهد. پس از نبرد نظر به رنجشی که از مادر اندر دارد بازگشت به دربار پدر را برخویش عار دانسته، راه توران را درپیش می‌گیرد. افراسیاب از وی استقبال شایسته میکند و دختر خویش را قاز (فرنگیس) را به زنی به وی داد. از اینکه در نبردهایش قهرمانی‌های فراوان نشان می‌دهد؛ علمداران و فتنه‌گران دربار، میان سیاوش و افراسیاب دشمنی و عداوات ایجاد می‌کنند. افراسیاب سیاوش را در نتیجه این امر با وجود خدماتش سرمی‌برد. فرزند سیاوش کیخسرو و بعد از جنگ‌های طولانی از نیایش افراسیاب کین و قصاص پدر را گرفته او را به قتل میرساند. افراسیاب شهرهای زیادی را بنا افکنده برخی شان نامبرده شد و شهر کاشغر نیز یکی از پایتخت‌های او بوده است. همچنان راجع به توران و افراسیاب نویسنده کتاب

(تاریخ غزنویان) ترجمه حسن انوشه چاپ طهران چنین نوشته است: گرچه فردوسی جیهون را مرز باستانی میان ایران و توران میداند و می گوید که تنفری ذاتی میان این دو گروه نژادی وجود دارد که مانند دو عنصر آب و آتش از ته دل ضد یکدیگرند و هر چند که دفاع از مرزهای شمال شرقی پیوسته وظیفه تاریخی ایران بوده است؛ هرگز یک مرز قطعی میان این دو گروه نژادی وجود نداشته است. اقوام تورک از دیر باز با ایرانیان آشنایی داشتند؛ زیرا که ایران بارها مورد تهاجم توده های صحرا گرد واقع گردیده بود و این توده ها گاه گاه پس از فروکش کردن موج تهاجم؛ آثاری از خود باقی میگذاشتند برخی از این مهاجمان که به ایران سرازیر می شدند نظیر سکاها؛ کوشانیان (قوشخانیان)؛ هپتالیان یا هون ها سفید اصلیت تورکی یا موغولی داشتند.

دره ها و مراتع سرزمین های جیهون علیا خصوصاً با اقوام آسیای میانه سازگار بود. مرکز چند امپراتوری که این اقوام بنیاد نهاده بودند در این دیار واقع بوده و از همین جا تاخت تازها به ایران و جلگه ی هند طرح ریزی می گردید. مثلاً هپتالیان که لقب شاهسوار تگین داشتند؛ مرکز دولتشان بامیان بود. همانطوریکه دیده ایم در اوایل عصر اسلامی؛ در بیشتر مناطقی که قسمت شرقی و شمال افغانستان کنونی است؛ عناصر تورک وجود داشتند که عبارت بودند از تورکان خلیج و غُز در فلات میان کابل؛ غزنه؛ بلخ؛ تخار و بُست زندگی چادر نشینی می کردند. بدین ترتیب؛ از دیر باز در حواشی شرق و شمال خراسان آمیزه ای از اقوام مختلف تورک مسکن داشتند. محتملاً در ایام فردوسی تضاد میان ایران و توران یک پیش داوری ادبی و تاریخی شعور ملی پارس ها بوده است. نه توصیف چگونگی یک امر واقع. جاحظ که هوشیارانه، مساله اختلاف را که نهضت شعوبه بر پا کرده بود باز گوید؛ به نظر می رسد که این موضوع را

بدرستی دریافته و با آنکه می‌پذیرد تفاوت‌های میان تورک و خراسان وجود دارد. اما حد فاصل مشخصی میان آن دو نمی‌گذارد: تفاوت میان تورک و خراسانی مثل تفاوت ایرانی و عرب یا رومی و صفلابی یا زنگی و حبشی در خلقت و فطرت نیست که آنان را از یکدیگر متمایز می‌سازد؛ بلکه بعکس این تفاوت میان مکی و مدنی یا بدوی و حضری یا دشت نشین و کوه نشین یا نظیر تفاوت میان کوه نشینان و دشت نشینان قبیله‌ی طی است.

خراسان عبارت از دولت شهرها و دارای طبقات حاکم از زمینداران فئودال یا دهقانان و بازارگانان بود. این طبقات حاکم پیوسته در برابر کسانی که می‌خواستند از بیرون منطقه بر آنان مسلط شوند؛ رام نشدنی و خشن برخورد می‌کردند. زیرا منافع تجاری آنان اقتضا می‌کرد که راه‌های کاروانی دو سو آسیا گشوده بماند و این مستلزم مهارت و جلب رضایت در رفتار با اقوامی بود که کنترل این راهها در دست آنان بود. به هنگام برخاستن فتنه‌ی داخلی یا تهدید و تجاوز از بیرون؛ رهبران ماوراءالنهر گاهی برای حفظ موازنه قوا یا از تورکان بیرون منطقه یا از تورکانی که در داخل مرزهای ماوراءالنهر متوطن شده بودند کمک می‌طلبیدند. نرشخی از چگونه ورود نخستین ساکنان واحه‌ی بخارا که از تورکستان یعنی مشرق بدانجا آمدند سخن می‌گوید. بعدها گروهی از دهقانان و تجار ثروتمند از ستم ابروی؛ امیر واحه به طراز گریختند و شهر جموکت یا حموکت را در آنجا بنا کردند. ضمناً در خود بخارا؛ دهقانان و اعیان از قراجورین تورک ملقب به ییغو «مارکوارت قراجورین را همان استمی‌خان امیرتیو-کیوی غربی (گوگ تورک‌ها) و بنابر این تاریخ وقوع این رویدادها در نیمه دوم قرن هشتم میلادی می‌داند.» برای دفع ستم ابروی یاری طلبیدند؛ و شیر کشور (یعنی ایل ارسلان) پسر قراجورین تورک؛ با آخرین شکستی که بر ابروی

وارد آورد؛ بخارا را بمعنی واقع بنا نهاد و مدت بیست سال در آنجا پادشاهی کرد.

در این مورد از تورکان خارج منطقه کمک خواسته شد؛ اما امیران سغد در برابر مهاجمان عرب از تورکان ایلاق؛ چاچ؛ فرغانه؛ طخارستان استفاده می کردند و این تورکان یحتمل از زمانهای بسیار دور در آن نواحی اسکان یافته و یا حتی ساکنان بومی منطقه بوده اند. بیرونی و بلعمی مرز باستانی ایران و توران را در مزدوران (مرز توران) میان مشهد و سرخس قرار می دهد. و افسانه ها به دور افراسیاب می گردد؛ فتوحات او را در ماوراءالنهر و گوراورا در رامتین نزدیک سرخس می دانند. بنابر گفته ی کاشغری روزگاری تمامی ماوراءالنهر دیار تورک بود؛ اما وقتی که نفوس فرس (پارس) افزایش یافت این سرزمین به بلاد عجم شباهت یافت آنچه از تاریخ ماوراءالنهر بما رسیده تنها تصویر کلی از تورکان مزدور و برده و سوادگر نیست؛ بلکه از تورکان به عنوان ساکن زمیندار محلی نیز بما خبر می رسد.<sup>(۱۵)</sup>

## تورکستان

تورکستان یعنی زیست گاه و سرزمین تورک یا همان توران کهن می باشد. در طول تاریخ برای تورکستان مرز دقیق و مشخص نمی توان ارایه داشت. بخاطر اینکه منطقه ی زیست تورکان خیلی بیش از اینها وسیع می باشد. ولی در بعضی از کتب تاریخی مرزها را مشخص می نمایند و آن هم نمی تواند جواب گوی دقیق مسئله باشد به هر حال گفته شده است که: تورکستان بخش بزرگی از آسیای مرکزی از جمله ماوراءالنهر را در بر می گیرد و توران نیز خوانده می شده است. و آن عبارت از ناحیه ای است در آسیا؛ از شمال به سبیری؛ از مغرب به دریای خزر؛ از جنوب داخل افغانستان؛ هند و تبت و از مشرق به



موغولستان محدود است.<sup>(۱۶)</sup>

در جای دیگر آمده است «در بخش غربی و مرکزی قاره «اوراسی» (اروپا-آسیا) سرزمین وسیعی بنام تورکستان وجود دارد. این نام از مدتها پیش وجود داشته است؛ تورکستان یعنی سرزمین مردم تورک این سرزمین از اورال تا دریای خزر در غرب؛ شرق آن تا آلتای و مرز چین-در جنوب؛ ایران و افغانستان و شمال استانهای توبولسک و تومسک. وسعت تقریبی این سرزمین وسیع به یک سوم مساحت اروپا را می‌رسد.<sup>(۱۷)</sup>

همانطوریکه ذکر شد در واقعیت هم تورکستان در آسیای مرکزی واقع بوده از کشور بزرگی عبارت است که از جهت اداره به سه حصه منقسم است:

۱- تورکستان شرقی

۲- تورکستان غربی

۳- تورکستان افغانستان

در ذیل راجع به تورکستان شرقی و غربی توضیحات مختصرارایه می‌گردد. البته بحث کلی است و جزئیات آن شامل این کتاب نمی‌باشد. و چون بحث اصلی کتاب راجع به تورکستان افغانی است همه‌ی مطالب و معلومات در محور تورکستان افغانستان خواهد بود.

## تورکستان شرقی

تورکستان شرقی (تورکستان چینی) که از سال ۱۸۷۶ میلادی به اشغال دولت چین در آمده و کمونیست‌های چین آن را سین کیانگ می‌گویند البته؛ به این سرزمین اویغورستان نیز گفته می‌شود. تورکستان شرقی (تورکستان چینی) در میانه‌ی وادی تبت؛ کوه‌های تیان - شان - آلائی و پامیر- بیابان غوبی (قوبی) و تاقلاماقان واقع بوده است.<sup>(۱۸)</sup>

به عبارت دیگر تورکستان شرقی در وسط آسیای مرکزی قرار دارد. حدود آن را از شمال به موغولستان و روسیه از غرب به قزاقستان و قیرقیزستان؛ تاجیکستان و افغانستان و از جنوب به پاکستان و کشمیر و تبت و از شرق به چین منتهی می‌شود. سلسله جبال تانری داغی (تنری تاغ) در وسط تورکستان شرقی امتداد یافته و کشور را به دو بخش تورکستان شمالی شرقی و تورکستان جنوبی شرقی تقسیم کرده است.<sup>(۱۹)</sup>

اسلام در سال ۹۴ هـ.ق. توسط سپاه عرب به فرماندهی قتیبه بن مسلم الباهلی به کاشغر پایتخت تورکستان آورده شد. در سال ۲۳۳ هـ.ق. خاقان تورکستان به نام ساتوق بغراخان به دین مبین اسلام گروید. در حال حاضر دین مردم تورکستان شرقی اسلام است. تنها در شهر کاشغر ۳۰۰ مسجد بنا شده است.<sup>(۲۰)</sup>

زمین‌های تورکستان چینی اکثراً از بیابانها و وادیها تشکیل شده است. ولی بیشتر شهرها در دامنه کوه‌های (تیان- شان) در اهوازها (جونغاریا) و در سواحل (تاریم) و (ایلی) قرار گرفته است. هوای تورکستان شرقی خشک؛ زمستانش سرد و تابستانش گرم می‌باشد.<sup>(۲۱)</sup>

در این سرزمین چهل رودخانه؛ دوازده دریاچه؛ شانزده شهر بزرگ؛

یکصد و بیست و شش شهر و بیش از (۳۰۰۰) سه هزار روستا وجود دارد.

اورمچی پایتخت کشور بوده و شهرهای مشهور آن عبارت کاشغر؛ یارکند؛ ختن؛ آقسو؛ کورلا؛ قمول؛ تورخان؛ ایلی؛ آلتای و آرتوش میباشد.

مساحت تورکستان شرقی: ۱/۸۲۸/۴۱۷ کیلومتر مربع یعنی یک پنجم حصه سرزمین چین را در بر می گیرد ۶۵۰ هزار کیلومتر مربع آن بیابان و ۹۱ هزار کیلومتر مربع جنگل است. جمعیت تورکستان رادر حال حاضر «۲۵» میلیون تخمین زده اند مردم تورکستان شرقی ایغورها؛ اوزبیکها؛ سارتها؛ تارانچیها؛ دونگانها؛ تورکمن؛ قرغیزها؛ قزاقها؛ تاجیکها؛ و چینیها تشکیل می دهد.<sup>(۲۲)</sup>

زبان رسمی تورکستان؛ چینی است و در داخل، زبانهای (ایغوری و اوزبیک)؛ قزاقی و قرغیزی از جمله زبان رسمی مردم تورکستان شرقی می باشد.

اکثریت جمعیت تورکستان شرقی را تورکان ایغور تشکیل می دهد. ایغورها از اقوام قدیم و معروف تورکان می باشند. تورکان ایغور قبل از اینکه در سال ۶۰۶ تابعیت گوگ تورکها را بپذیرند، در جنوب ناحیه یئنی سئی زیر پرچم خان خود می زیستند و اغلب با جوان-جوانها در جنگ و ستیز بودند. در سال ۷۴۵ میلادی حاکمیت کشور گوگ تورک را به دست گرفتند و در موغولستان کنونی تا (۸۴۰) میلادی فرمانروایی داشتند. اولین خاقان ایغور؛ «قوتلوق بیگله کول» بود که منطقه منچوری را نیز تابع خود کرد و تا کوههای آلتای؛ و در غرب تا سرزمین قارلوق در تیانشان پیش رفت و «اوردوبالیق» را پایتخت خود قرار داد. در سال ۸۴۰ میلادی حکومت ایغورها به وسیله تورکان قیرغیز متلاشی شد. یک عده از آنها حاکمیت قیرغیزها را پذیرفتند و به استان حامی در تورکستان شرقی رفتند و در آنجا برای خود حکومت مستقل کوچکی تشکیل دادند. (ایغورها هم اکنون در تمام مناطق تورک نشین آسیای مرکزی منجمله تورکستان افغانی

حضور دارند.)

تورکان اویغور در تکامل و اشاعه‌ی زبان و فرهنگ تورکی آسیای میانه نقش مهمی داشته‌اند. اینها حکومت خود را بر پایه‌های حقوقی بنا کردند. با کشورهای خارجی مناسبات سیاسی، اقتصادی و فرهنگی برقرار داشتند و توانستند برای تورکانی که در کشورهای دیگر به شکل کولونی زندگی می‌کردند قوانین وضع کنند. بنابر آنچه در منابع چینی ثبت شده است؛ اویغورها دارای فرهنگ و تمدن پیشرفته بودند. در دربار تورکان اویغور دانشمندان و مورّخین و شعرا و موسیقی شناسان داخلی و خارجی مورد تشویق و حمایت قرار می‌گرفتند.

قبل از قبول اسلام در بین اویغورها؛ سه دین عمده‌ی و مختلف در کنار یکدیگر همزیستی مسالمت آمیز داشته‌اند و عبارت از بودایی، مانوی، زرتشتی بود و تا حدودی هم دین مسیحی در بین مردم رواج داشته است. البته دین بودا از یک قرن قبل از میلاد در بین مردم این منطقه و مناطق هم جوار آن عمومیت داشته است.<sup>(۲۳)</sup>

الفبای اویغوری پیش از به قدرت رسیدن اویغورها از سده هشتم میلادی رسمیت پیدا می‌کند. در تورکستان شرقی بعد از اسلام رواج می‌یابد و در عهد موغول‌ها رسم الخط دولتی می‌شود. از قرار معلوم حتی در دربار سلطان محمدفاتح در تورکیه نیز رایج بوده است. از سده‌ی نهم تا اوایل سده‌ی شانزدهم کاربرد آن در آسیای مرکزی ادامه داشته است و موغول‌ها در ترویج آن سهم بسزایی داشته‌اند.<sup>(۲۴)</sup>

در باره‌ی این الفبا نویسنده ایرانی محمد کافور در قرن هجدهم میلادی (۱۷۲۱) چنین می‌نویسد «در عهد اوغوزخان خط اویغوری بهم رسید که تا حال

میان تورکستان همان خط رایج است».

در دوران بعد از اسلام مهمترین اثری که به خط اویغوری نوشته شده کتاب قوتادقوبیلیگ اثر یوسف حاجب خاص است. در سال ۱۰۶۹ میلادی در بلاساغون نوشته شده است. دهها اثر مشهور دیگر نیز به خط اویغوری نوشته شده است که همین اکنون در موزه‌های معتبر دنیا حفظ می‌گردد و اکثر آنها به زبانهای زنده دنیا ترجمه شده است.<sup>(۲۵)</sup>

همچنین محمود کاشغری که از تورکستان شرقی به پا خاسته و در تاریخ زبان تورکی به عنوان استاد و پدر گرامر زبان تورکی نامیده شده است و دیوان لغات التورک او اولین گرامر زبان تورکی نیز می‌باشد؛ در کتاب خود بهترین اطلاعات را در مورد اقوام و قبایل مختلف تورک می‌دهد و می‌توان آنرا مجموعه‌ی از منتخبات ادبیات تورکان در زمانش دانست.<sup>(۲۶)</sup>

## تورکستان غربی

تورکستان غربی بخش بزرگی از آسیای مرکزی از جمله ماوراءالنهر را دربر گرفته است. در زمان قدیم؛ این مناطق را به شمول تورکستان چین و تورکستان افغانستان که در تاریخ منطقه و جهان شهرت عظیمی دارد؛ به نام توران (ایرانا کهن) یاد می کرده اند. تورکستان غربی یعنی سرزمین تورکان؛ این سرزمین پهناور در طول سده های تاریخ، بستر تحولات عظیم بوده و بذر نهضت ها و تمدن های بزرگی را در دل خود پرورده است. با داشتن کارنامه های افتخار آمیز و حیات علمی که به ویژه بعد از اسلام برجسته تر می گردد؛ می توان به ظهور بزرگترین متفکران و علمای دوره اسلامی اشاره کرد که از این منطقه ظهور نموده و مایه افتخار جهان شمرده می شود.

تاریخ تورکستان، سرشار از حوادث و تحولات مهم و مجموعه ی وقایع و سرگذشت های دامنه دار و پرفراز و نشیب را با خود دارد. بزرگترین کشورگشایان جهان از این مناطق برخاسته و امپراطوری های بزرگ جهان را ایجاد نموده اند. که بعضی از عملکردهای این کشورگشایان مایه نفرت و بعضی عملکردهای شان مایه افتخار ملت های جهان می باشد. در سال ۱۸۳۹ روس ها حمله ی مسلحانه ی خود را جهت اشغال تورکستان غربی آغاز کرد و از ۱۸۴۰ به مدت بیست سال لشکرکشی های متوالی ادامه داشت. در سال (۱۸۶۳) نتایج شوم آن علیه مردم منطقه بدست آورد. در ۱۸۶۵ سرزمین های تسخیر شده به نام ایالت تورکستان نامیده شد. روس ها تلاش های خود را جهت بدست آوردن کل مناطق تورکستان ادامه دادند و در انجام؛ در (۱۸۷۲) منطقه مزبور زیر سلطه کامل روس ها درآمد. و خان بخارا دست نشانده ی آنها گردید. <sup>(۲۷)</sup>

در سال ۱۸۷۳ م خیوه و در سال ۱۸۷۶ خوقند اسیرتوق اسارت

روس‌ها شد. و در سال ۱۸۷۹ حکومت فرغانه نیز به نفع روس‌ها سقوط کرد. بدین گونه کل تورکستان غربی به اشغال روس‌ها درآمد. از این به بعد به تورکستان روسی نیز مسمی گردید. علل سقوط تورکستان در قدم اول برتری نظامی دشمن؛ در درجه بعدی اختلاف حکومت‌های تورکستان که مراکز آن در بخارا؛ خیوه؛ خوقند و فرغانه بود و توسط امیران مستقل که قدرت و تشکیلاتی دولتی برای خود دست و پا کرده بودند؛ اداره می‌شد. (۲۸)

بعد از انقلاب اکتبر؛ رژیم کمونیستی روسیه همچنان سرزمین‌های آسیایی مسلمان نشین را که توسط تزارها به زنجیر کشیده شده بودند؛ در زیر سلطه نگهداشت و نام «فرماندار یکل» را به جمهوری تورکستان تغییر داد. بعد از چندی در پی سیاست حیل‌گرانه خاص؛ جمهوری تورکستان را به چند جمهوری ساختگی که اساس آن جدا ساختن هرچه بیشتر تورکستان و کاشتن بذر نفاق در منطقه بود؛ به جمهوری‌های اوزبیکستان؛ تاجیکستان؛ تورکمنستان؛ قزاقستان؛ قیرغیزستان تقسیم کردند.

در حال حاضر کشورهای فوق‌الذکر به آزادی‌های سیاسی خود رسیده‌اند و هر کدام یک کشور مستقل در منطقه به شمار می‌آیند.

## منابع و مآخذ فصل دوم :

۱. تاریخ بخارا، نرشخی، ص ۱۹۸
۲. کور اوغلو، در افسانه و تاریخ، رحیم رئیس نیا، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ص ۴۹۰
۳. کور اوغلو، در افسانه و تاریخ، رحیم رئیس نیا، چاپ سوم، ۱۳۷۷ ص ۱۱
۴. تاریخ جهانگشای جوینی، نگارش دکتر ثروت، چاپ دوم، ۱۳۷۸ ص ۷۰-۷۷
۵. تاریخ بخارا، نرشخی، چاپ مطبوعه دولتی، ۱۳۶۲ کابل ص ۲۳
۶. تاریخ ادبیات تورکی اوزبیک، بخش نخست، نامق شهرانی، چاپ اول، ۱۳۷۹ پشاور ص ۳۸
۷. تاریخ گردیزی، ص ۴۱
۸. دیوان لغات التورک، کاشغری، ترجمه و تنظیم، دکتر دبیر سیاقی، چاپ اول، ۱۳۷۵ تهران ص ۵۲۸
۹. تاریخ ادبیات، تورکی اوزبیک، بخش نخست، نامق شهرانی، چاپ اول، ۱۳۷۹ پشاور ص ۴۴
۱۰. کور اوغلو، در افسانه و تاریخ، رحیم رئیس نیا، چاپ سوم، ۱۳۷۷ تهران ص ۴۳
۱۱. دیوان لغات التورک، کاشغری، ترجمه و تنظیم، دکتر دبیر سیاقی، چاپ اول، ۱۳۷۵ تهران ص ۲۹۳
۱۲. دیوان لغات التورک، کاشغری، ترجمه و تنظیم، دکتر دبیر سیاقی، چاپ اول، ۱۳۷۵ تهران ص ۳۲۳
۱۳. تاریخ دیرین، تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم، ۱۳۸۴ تبریز ص ۱۹۴
۱۴. دیوان لغات التورک، کاشغری، ترجمه و تنظیم، دکتر دبیر سیاقی، چاپ اول، ۱۳۷۵ تهران ص ۷۳۷
۱۵. تاریخ غزنویان، با سورت، ترجمه، حسن انوشه، چاپ دوم، ۱۳۷۸ تهران ص ۲۰۷
۱۶. تورکستان در تاریخ، اراز محمد سارلی، چاپ اول، ۱۳۶۴ تهران ص ۹
۱۷. خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه) آبلنیتسکی، ترجمه، دکتر ورجاوند، چاپ دوم ۱۳۷۱ تهران ص ۱۱
۱۸. تورکستان نشریات، شیر محمد، پسر محمد گل افغان، ترجمه، رضا علیزاده، چاپ اول، ۱۹۲۷ لاهور ص ۱۱
۱۹. خلیج‌ها، یادگار تورک، فرهنگی، ص ۱۸۹
۲۰. خلیج‌ها، یادگار تورک، فرهنگی، ص ۱۸۹
۲۱. تورکستان نشریات، شیر محمد، پسر محمد گل افغان، ترجمه، رضا علیزاده، چاپ اول، ۱۹۲۷ لاهور ص ۱۲
۲۲. تورکستان نشریات، شیر محمد، پسر محمد گل افغان، ترجمه، رضا علیزاده، چاپ اول، ۱۹۲۷ لاهور ص ۱۲
۲۳. سیری در تاریخ، زبان و لهجه‌های تورکی، دکتر جواد هیئت، چاپ سوم ۱۳۸۰ تهران ص ۴۴
۲۴. تاریخ ادبیات، تورکی اوزبیک، بخش نخست، نامق شهرانی، چاپ اول، ۱۳۷۹ پشاور ص ۷



تاریخ مختصر تورکستان جنوبی.....بهرالدین شارق

۲۵. سیری در تاریخ، زبان و لهجه‌های تورکی، دکتر جواد هیئت، چاپ سوم، ۱۳۸۰ تهران ص ۴۴

۲۶. تاریخ ادبیات، تورکی اوزبیک، بخش نخست، نامق شهرانی، چاپ اول، ۱۳۷۹ پشاور ص ۱۰۴

۲۷. خراسان و ماوراءالنهر (آسیای میانه) آبلنیتسکی، ترجمه، دکتر ورجاوند، چاپ سوم، ۱۳۷۱ تهران

ص ۲۶

۲۸. تورکستان در تاریخ، اراز، محمد سارلی، چاپ اول، ۱۳۶۴ تهران ص ۱۷۱



## فصل سوم

### تور کستان جنوبي (افغان)

از آن زمان که تاریخ مکتوب در دست است تاکنون؛ حدود شش هزار سال می‌گذرد. در نیمی از این زمان تا آنجا که برای دانشمندان تاریخ معلوم است؛ خاورمیانه مرکز امور و مسایل بشری بوده است. از این اصطلاح مبهم «خاورمیانه» منظور ما تمام جنوب باختری آسیاست که در جنوب روسیه و دریای سیاه و مغرب هندوستان و افغانستان قرار دارد. و با مسامحه بیشتری این نام را شامل مصر نیز می‌دانند. این سرزمین از زمان‌های بسیار دور با خاور پیوستگی داشته و با یکدیگر شبکه پیچ در پیچ فرهنگ و تمدن خاوری را ساخته‌اند. برای همین تحدید حدود آن مقدور نیست. بر روی آن مردم و فرهنگ‌های مختلف وجود داشته و دارد. کشاورزی و بازرگانی؛ اهلی کردن جانوران و ساختن ارابه؛ سکه زدن و سند نوشتن؛ پیشه‌ها و صناعت؛ قانون‌گذاری و حکمرانی؛ ریاضیات و پزشکی؛ استعمال مسهل و زهکشی زمین؛ هندسه و نجوم؛ تقویم؛ ساعت و منطقه البروج؛ الفبا و خط نویسی؛ کاغذ و مرکب؛ کتاب، کتابخانه و مدرسه؛ ادبیات و موسیقی؛ حجاری و معماری؛ سفال لعابدار و اسباب‌های تجملی؛ یکتا پرستی و تک همسری؛ اسباب آرایش و جواهرات؛ تخته‌نرد و شطرنج؛ مالیات بر

درآمد؛ استفاده از دایه و شرابخوری و چیزهای فراوان دیگری برای نخستین بار در این منطقه بوجود آمده و رشد کرده است. فرهنگ اروپایی‌ها و آمریکایی‌ها در طی قرون از راه جزیره کرت و یونان و روم از فرهنگ همین خاورمیانه گرفته شده است. اقوامی که امروزه خود بنام «آرین‌ها» (مقصد نویسنده از آرین‌ها عبارت از پارس‌ها و اقوام نزدیک به آن‌ها می‌باشد) میدانند؛ خود واضع و مخترع تمدن نبوده بلکه آن را از بابل و مصر؛ چین و... بعاریت گرفته‌اند. یونانیان نیز سازنده کاخ تمدن به شمار نمی‌روند؛ زیرا آنچه از دیگران گرفته‌اند؛ بمراتب بیش از آنست که خود بوجود آورده‌اند. یونان در واقع همچون وارثی است که ذخایر سه هزارساله‌ی علم و هنر را که با غنایم جنگ و بازرگانی از خاور زمین به آن سرزمین رسیده بنا حق تصاحب کرده است.<sup>(۱)</sup>

پس ایجادگران واقعی تمدن بشری در منطقه کیست؟ و به کدام قوم ارتباط دارد؟ از آن جایی که امروز باستان‌شناسان و علم تاریخ حکم می‌نماید و همه‌ی محققان تاریخ باستان هم معتقد بر آنند که اولین بنیان‌گذاران و ایجادگران تمدن یکی از قدیمی‌ترین اجدادان تورک باستان، (سومریان) می‌باشند به نظر پژوهشگران تاریخ باستان، سومریان در (۴۵۰۰) سال پیش از میلاد نخستین تمدن درخشان شهری را در نواحی بین‌النهرین پدید آورده بودند. موطن اصلی سومریان که از جمله تورکان باستان بشمار می‌آیند، آسیای میانه بوده است. این نظریه که خاستگاه سومریان آسیای میانه بوده است، امروزه مورد تایید اکثر دانشمندان اروپایی است. سومرها از راه قفقاز و شمال غربی ایران به نواحی جنوبی بین‌النهرین آمده‌اند و در سرزمین واقع در جنوب مرکزی عراق که سومر نامیده شده و بعد به بابل معروف گردیده است، سکنی گزیدند. سومریها ۳۵۰۰ سال پیش از میلاد، مراحل عالی‌ه‌ی فرهنگ و تمدن را پیموده و پیشرو مصر؛

آشور؛ آسیای صغیر؛ کرت و یونان بوده‌اند. تمدن و فرهنگ ایشان که کهن‌تر از همه‌ی فرهنگ‌های آسیای غربی است شاید در همان مسکن اولیه‌ی ایشان ایجاد و پرورش یافته بوده است. که شرحی مکمل درباره این قوم را در صفحات قبل مطالعه فرمودید.<sup>(۲)</sup> پس معلوم می‌گردد که اولین ایجادگران تمدن در منطقه همین اجداد باستانی تورکان بوده‌اند که روابط و گستردگی این تمدن؛ قبل از آمدن آریاییان (پارس‌ها و اقوام نزدیک شان) در منطقه منجمله در افغانستان و مناطق همجوار آن قابل ملاحظه است. در افغانستان نیز کاوشهای آثار قبل‌التاریخ از ۱۹۳۶ م بوسیله هیئت‌های علمی اروپائی آغاز شده و در نتیجه آثار دوره‌های قبل‌التاریخی و عصر حجر بدست آمده است. که مربوط به دوره سوم استعمال سنگ یعنی سنگ صیقلی و استعمال ظروف و فلز است. از کاوشهای علمی چنین نتیجه بدست آوردند: که در حدود ۶۰۰۰ سال قبل در اراضی افغانستان و سرزمین‌های مجاور آن؛ انسان‌های متمدن زندگی می‌کرده‌اند. زیرا در منطقه‌ی (انو) نزدیک مرو؛ آثار استعمال مس در همان ایام کشف شده است.<sup>(۳)</sup>

همین موضوع در کتاب تاریخ دیرین تورکان ایران نیز چنین تذکر داده شده است: (در نزدیکی عشق‌آباد (کورنگ تپه) و استرآباد (کورگان انو) و دره گز اشیای سفالین؛ ظروف سنگی؛ اسلحه‌ی مسین و اشیای دیگر بدست آمده که شیوه ساخت آنها ایلامی (شاخه دیگری از تورکان باستان می‌باشد) است و روی گلدانی از طلا صورت‌های سومری منقور است.<sup>(۴)</sup>

همچنان آثار دوره‌های ماقبل تاریخ را در جوار افغانستان یافته‌اند: عبارت از هرپه در پنجاب: یعنی میدان شرقی جبال افغانستان که در آن آثار شهرآبادانی دیده شده است. و موهن جو دیرو: در سند سرزمین جنوب شرق افغانستان که در آن آثار شهر و کوچه و بازار و حتی آبروهای پخته‌ی سفالین و

در کوچه خاکدان کوچک خشتی پخته برای مواد زباله‌ای هم دیده شده است. در این شهر قدیم مجسمه‌های ربه النوع مادر و ظروف گلی پخته و انواع زیورهای طلا؛ نقره و فلزات دیگر با نمونه‌های صنعتی و بتان فلزی آن عصر بدست آمده که در موزه مربوط همان شهر محفوظ است.

مدنیت قبل از تاریخ وادی سند که در شرق افغانستان بین «هرپه و موهن جودپرو» گسترده شده بود، به‌طور متحدالشکل و یک نواخت در طول یک هزارمیل (چهار برابر مساحت تمدن بابل و دو برابر پهنای تمدن مصر) وجود داشت که مشابهت تام در طرز تعمیر ابنیه و ساختمان ظروف گلی و اسباب و وسایل کار آن مشهود است. و از آن نتیجه گرفته‌اند: که این مدنیت در سراسر وادی سند در شرق خاک افغانستان گسترده شده و دو شهر «هرپه و موهن جودپرو» پایتخت‌های شمال و جنوبی آن بوده‌اند؛ و روابطی با تمدن‌های سرزمین‌های غربی تا سرزمین بابل (مرکز سومری‌ها) داشته‌اند.

مردم وادی سند ارقام اعشاری و اوزان و پیمانه‌ها را می‌شناختند. از آثار شهری که در هرپه پدید آمده؛ آشکار است که طبقه اعیان در خانه‌های دو طبقه زندگی داشته‌اند. اغلب مساکن ایشان دارای چاه آب، حمام و انبار زیر زمینی بوده است. در حالیکه طبقه عامه؛ کارگران و صنعت‌گران؛ منازل کوچک دو اتاق داشتند؛ که هر منزل توسط حیاط کوچکی از دیگر مجزا می‌شد. شهرهای این مردم قبل‌التاریخ؛ قلاع متعددی نزدیک خانه‌های خود داشته‌اند که غالباً انبارخانه‌های غله بود. خرابه‌هایی که آخرین مراحل تمدن هرپه را نمایندگی می‌کند؛ حاکی از فقر و انحطاط سکنه آن می‌باشد. بیشتر خانه‌ها بصورت مغاره در آمده و ساختمان شهرها که نظم و ترتیبی داشته؛ به کلی بهم خورده است. و از این اوضاع چنین نتیجه گرفته‌اند: که بر مردمان این مساکن هجوم‌های آریائیان

غربی (پارسهاو اقوام نزدیکشان) آغاز شده و مدنیت ایشانرا منحنط ساخته است. اگر چه الفبای نوشته‌های هرپه خوانده نشده ولی ثابت است که این رسم خط؛ به دوره قبل از مهاجرت آریایی (پارسهاو اقوام نزدیکشان) تعلق داشته است.<sup>(۵)</sup>

در این جا قبل از اینکه وارد بحث بعد شویم در رابطه به واژه آریا یا آریانا که در اصل چه بوده و از آن چگونه سوء استفاده صورت گرفته است معلومات مختصر ارایه می‌نمایم که خالی از دلچسپی برای خواننده‌گان عزیز نخواهد بود. در اکثر نوشته‌ی مورخان کلمه (ایرانا) چنین ثبت شده است آریه؛ آریه؛ آریا؛ اران؛ آریانا؛ آریانه؛ و نیز به شکل‌های آریاورته؛ آریا ورشه؛ آریان ویجه؛ ایریان ویجه؛ ایرینه ویجه؛ ایریاناویجه و غیره آمده است. فارسی زبان آریا را بمعنی نجیب معنی کرده‌اند.<sup>(۶)</sup> ولی مشخص نشده است که ریشه آن به کدام زبان تعلق دارد. و نیز ایرینه ویجه را به معنی سرزمین و آرامگاه معنی کرده است. ولی توجهی درست نکرده، گفته است در پشتو تا کنون «اویجه» به معنی سرزمین و آرامگاه معنی می‌دهد.<sup>(۷)</sup> این بی‌توجهی آقای نویسنده پرده از یک اشتباه برمی‌دارد. زیرا ریشه این کلمه تورکی است نه پشتو؟ (اوی) در تورکی به معنی خانه و کاشانه می‌باشد و اویجه (اویچه) در تورکی به معنی خانه کوچک یا آرامگاه می‌باشد. پس کلمه ایرانا (آریانا) کاملاً تورکی است. غیر از آن اگر به این کلمه شاخ و برگ می‌دهند خطا می‌کنند. پس همان ایرانا است که به کثرت استعمال در الفاظ بیگانه (فارسی) آریانا شده است البته ایرانا در تورکی مرکب از؛ ایر به معنی زمین آنا (آنه) به معنی مادر می‌باشد. تحت نام ایرانا و معنی آن در کتاب فرهنگ نامهای تورکی فرهاد جوادی چنین آمده است: ایرانا سرزمین مادری؛ زادگاه مادری؛ سرزمین، مهد الهه «آنا» یا «آنو» از خدایان ثلاثه سومریان تورک نژاد که مسکن اولیه شان آسیا میانه و بعداً ساکن در بین النهرین و ایران

شدند. همچنین نام یکی از بزرگترین و مهمترین کشورهای تورک مسلمان واقع در جنوب غربی آسیا که در آن اقوام مختلف و گوناگون دیگر چون اقوام فارس؛ کرد؛ بلوچ عرب نیز همراه تورکان در این سرزمین پهناور تورک تبار زندگی می کنند. تورکان که اکثریت جمعیت این سرزمین را تشکیل می دهند قدیمی ترین قوم ساکن این سرزمین به شمار می آیند و سومریان تورک نمونه مثنی از خروار این مدعا. «ایر» در زبان تورکی باستان یعنی: (سرزمین؛ خاک و بوم؛ وطن + «آنو» یا «آنا» (نام یکی از خدایان ثلاثه سومریان تورک نژاد به معنی مسئول؛ صاحب و سلطان آسمان) = «ایرانو» یا «ایرانا» این واژه به سرزمین تورکان باستان؛ که اولین ساکنان آن به شمار می آیند از سوی تورکان نام گذاری شده و این نام مقدس تورکی از بدو تمدن بشری که تورکان سومری بانی و بنیان گذار آن بشمار می آیند و تاکنون نیز به حیات خود ادامه داده اند. با توجه به تفسیر معانی دو بخش تشکیل دهنده واژه «ایرانو» و یا «ایرانا» نام کشور «ایران» از سوی تورکان به معنی «سرزمین مادری»؛ «زادگاه مادری» سرزمین و مهد الهه «آنو» یا «آنا» (از خدایان ثلاثه تورکان) و همچنین «سرزمین خدا» نامیده شده است. و واژه ایرانو سرزمین و مهد الهه «آنو» از خدایان ثلاثه سومریان تورک تبار؛ همچنین نام حقیقی و درست سرزمین ایران است. سرزمین افغانستان کنونی شامل همین آریانا (ایرانا) سرزمین اولیه تورکان به شمار می آید.<sup>(۸)</sup>

برای اینکه زیاد از مطلب دور نشویم، دوباره وارد اصل موضوع شده؛ مدنیت های دیگر را ذکر می نمایم. مدنیت های جنوب افغانستان در نال و جالهوان و لورلایی بلوچستان و نیز در نادعلی سیستان و برخی از مناطق جنوبی ایران؛ به نظر می آید؛ که ادامه ی آن تا بین النهرین هم رسیده و مربوطیت به مردمی که پیش از هجوم و حضور آریاییان (پارسها و اقوام نزدیک به آنها) در



این مناطق سکونت داشته‌اند.

چون در آثار قدیمه ایشان مجسمه‌های مشابه ربه النوع مادر بدست آمده است. همچنان سراورل ستین و موسیو گیرشمن و هاکن در ناد علی و زرنج سیستان در قلعه کنگک و سرو تار در سنه (۱۹۳۶م) حفریات کردند. که از آن ظروف سنگی و انواع اسلحه و تیرها و تیگرهای مزین و ملون و گوشواره‌های سیمین؛ و اشیای استخوانی کشف شده و علما آنرا مشابه به آثار انو در مرو؛ (شیوه ساخت ایلامیان تورک نژاد است) و آثار مکشوفه کاشان در غرب؛ و آثار وادی سند دانسته‌اند و از آن چنین نتیجه می‌گیرند؛ که گستره بزرگ این دوره مدنیت انسانی از وادی سند تا وادی نیل به شمول افغانستان وسعت داشت. موسیو گیرشمن در تپه سرخ داغ که سی متر بلندی دارد تا عمق ۱۲ متر کاوش کرد؛ و آثار مدنیت یک هزار سال قبل از میلاد را یافت؛ وی گفته است اگر بیست و یک متر دیگر را هم بکاوند ممکن است آثار چهار هزار سال پیش از میلاد را که مقارن با مدنیت‌های قدیم وادی سند؛ بین النهرین و مصر می‌باشد را بدست آرند. در این سرزمین چنین تپه‌های باستانی فراوانند. و نیز در کاوشهای قبل تاریخی که تا کنون به عمل آمده در وادی ارغنداب و پنجوایی قندهار در مغاره‌ی کوه بدوان و تپه‌ی دمراسی نیز آثار قبل التاریخ کشف شده که با مدنیت پیش از تاریخ وادی سند و پنجاب و سرزمین بلوچ مرتبط است و مجسمه‌های رب النوع مادر بدست آمده است. در تپه موندی گکک ۶۶ کیلو متری شمال غرب قندهار در سنه (۱۳۴۴ ش) کاوشهای علمی بعمل آمد که آثار مدنیت قبل التاریخی حدود پنج هزار سال پیش را در وادی ارغنداب بدست آوردند. که یک مجسمه شکسته ربه النوع خيرو برکت ادتیا (مادر) که شباهت تام با مجسمه‌های مشکوفه از بلوچستان و سند دارد بدست آمده است. در طرف شمال افغانستان نیز

آثار مدنیت قبل تاریخی کشف شده است. و آن بدین ترتیب است که در گوشه غربی شمالی آن در انوی مرو آثار و علایم مدنیت قبل تاریخی بدست آمده است و همین طور در گوشه شمال شرقی افغانستان بقایای آثار تاریخ موجود است که در اکتبر (۱۹۶۲م) به وسیله باستان شناسان ایتالیایی کشف شده است. در دوره قبل تاریخی کلکولی تیک و استعمال سنگ صیقلی اهمیّت لاجورد بدخشان نیز در خور ذکر است. زیرا در آثار قدیم مشکوفه از تپه سیالک (سیلک) کاشان و سرزمین سومر و بین النهرین و مقبره توتن خامن فرعون مصر و نیز ایلام نمونه های مختلف سنگ لاجورد پیدا شده و می رساند که شش هزار سال قبل از این سنگ لاجورد بدخشان شهرت داشت و استعمال آن تا مصر هم رسیده بود. و مردم این سرزمین رابطه مدنی قدیمی با ممالک دیگر شرقی و غربی داشتند.<sup>(۹)</sup>

پس این مردم کیست و با کدام قوم و تبار ارتباط دارد؟ آنچه گفته آمدیم نشان دهنده آنست که مدنیت انسانی از وادی سند شروع به شمول افغانستان؛ مدنیت سومریان (بابل) و آثار انو در مرو تا وادی نیل وسعت داشته است، خود نشان دهنده آن است که قبل از اینکه اقوام هند، اروپایی اجداد پارس ها و اقوام نزدیک شان (به اصطلاح خودشان آریاییان غیر تورک) در این سرزمین قدم بگذارد در این مناطق یک مدنیت بوده که به اولین ساکنین این سرزمین یعنی سومریان؛ ایلامیان؛ کاسیان و غیره تعلق داشته است. از جمله آثار کشف شده مجسمه ربه النوع مادر، یگانه مقدسات سومریان بوده است و بعد آنها ایلامیان و کاسیان تورک نژاد بوده است که قبل از ورود پارس ها و اقوام نزدیک به آنها، بدون شک در این منطقه ساکن بوده اند که در دوره های بعد از اینجا به مهاجرت پرداخته اند. همچنان کلمه آریه در کتاب آناهیتا نوشته ابراهیم

پور داود آمده است (در اینجا باید یادآور شویم در این کتاب که آریه aryu فقط به ایرانیان و هندوان که ریشه پارسی دارند اطلاق می‌شود. نه به اقوام دیگر معروف به هندو اروپایی. آنها هریک با نام ملی مخصوص خودشان چون ژرمن و لاتین و اسلاو و جز اینها از هم دیگر باز شناخته می‌شوند.

در قرن گذشته چند تن از دانشمندان به اشتباه کلمه آریه را به همه اقوام هند و اروپایی اطلاق کردند. اما دیری نپایید که به این خطا برخورد؛ این نام را فقط از برای تعیین دو نژاد هند و ایران اختصاص دادند.<sup>(۱۰)</sup>

خواننده‌ی عزیز ببینید این نویسنده چگونه جعل کرده، همه‌ی هند و ایران را آریایی دانسته است در حالیکه در این دو مملکت بزرگ، اقوام مختلف و گوناگون و مردمان اصیل منطقه (بومیان) قبل از تاریخ و یا قبل از ورود آریایی‌ها با تمدن خود زندگی داشته‌اند؛ همه را نادیده گرفته به توضیح آن نمی‌پردازد. این خود خاک پاشیدن بالای نام سایر اقوام بخصوص بومیان منطقه می‌باشد. در اصل منظور نویسنده از (هند و ایران) تنها پارس‌ها و اقوام نزدیک آنها می‌باشد و مردمان بومی منطقه را نام نمی‌برد و تنها آنها را به فرهنگ و تمدن کهن (ایرانا) منسوب می‌داند در حالیکه هویت همه اقوام قبل آنها در منطقه مشخص است.

ایرانا (سرزمین مقدس) نام محل است که توسط تورکان باستان به سرزمین مادری شان داده شده است و حقیقت روشن است. اگر مورخین که در این مورد غیر از این تعبیر دیگری کنند به کوره راه‌ها رفته؛ خطا می‌کنند. به گفته نویسنده‌ی کشف حقایق باقی مانده در قرن بعد در رابطه به اقوام بومی ذکر شده بیشتر از این معلوم خواهد گردید خداوند به دانشمندان و محققین قوت اعطاء فرماید تا زودتر حقیقت روشن‌تر از این گردد.

پس به این نتیجه می‌رسیم که ایرانا (ایرانا) نام سرزمین بوده است که

اکثریت مردمان آنرا در آن زمان اجداد تورکان (تورکان باستان) تشکیل می‌داده است و در این سرزمین درخشانترین و اولین تمدن بشری را که (سومریان و ایلامیان تورک نژاد) ایجاد نموده‌اند، دانست. البته در محدوده ویا در هم مرزی ایرانا اقوام مختلف اقلیت‌های (یعنی جمعیت شان کمتر از تورکان بودند) دیگر نیز زندگی میکردند. به هر حال در اثر تولد و تناسل اکثریت؛ اکثریت می‌شود چون کثرت نفوس تورکان نسبت به دیگر اقوام افزون می‌شود به همسایگان و همجواران خود فشار وارد می‌کنند و اقلیت‌ها مجبور به مهاجرت می‌شوند هر قومی که از ایرانا مهاجرت کرده در زمین جدید الورد خویش، در اقوام ساکن آن محل مستحیل شده و یا اگر غلبه کرده باشند، خود را برتر از آنها دانسته و از خود جلوه نام نشان داده‌اند و از طرفی هم چون آریانا (ایرانا) مهد تمدن بوده، بخاطر اینکه خود را از بومیان تفکیک یا برتر دانسته باشند خود را آریایی (ایرانایی) نام داده به سایر بومیان زیر سلطه حکومت رانند. آریانا (ایرانا) در ابتدا تنها به سرزمین تورکان اطلاق می‌شده است. و در دوره‌های بعد آریانا (ایرانا) سرزمین وسیعی را در بر گرفته و اقوامی که در جوار یا در همسایگی مسکن تورکان (ایرانا) سکونت داشتند، عبارت از پارس‌ها و اقوام نزدیک به آنها؛ با همین نام (ایرانا) مهاجرت می‌کردند و به محل جدید که می‌رسیدند، برای اینکه خود را از بومیان محلی با تمدن تر جلوه داده باشند؛ خود را منسوب به سرزمین تورک ایرانا (یا سرزمین تمدن) دانسته‌اند. هم اکنون این نام با تغییر شکل به (آریانا) درج صفحات تاریخ می‌باشد. بعد از شکست؛ تورکان قدیم، قرن‌ها زیر سلطه بیگانگان بسر برده‌اند و افتخار این نام را حاکمین از آن خود کرده‌اند و تورک‌های بعدی که قدرت را به دست آورده‌اند؛ دنبال این نام نشده حکومت‌های شان را به نام‌های شخص و یا قبیله‌هایشان مانند سکاها؛ هون‌ها؛

گوک تورک‌ها و غیره... مسمی ساخته و در عرصه سیاست ظاهر شده‌اند. تقریباً این نام کهن را فراموش کرده‌اند. ولی این نام برجا مانده و مایه افتخار ملت‌های دیگر شده است. البته این خود در واقعیت نشان دهنده غصب نام و تمدن دیگران می‌باشد. قابل یادآوری است که در کتاب تاریخ دیرین تورکان آمده است که آریایی‌ها (که عبارت از پارس‌ها و اقوام نزدیک به آنها باشند) برای اولین بار از شمال به سرزمین ایران کنونی می‌رسند.<sup>(۱۱)</sup> از این نوشته معلوم می‌شود پارس‌ها و اقوام‌شان بعد از غلبه بر بومیان قوت می‌گیرند. و بعد از آن که به قدرت حاکم مبدل می‌شوند، جهت کشور گشایی به مناطق همجوار تحت نام‌های پیشدادیان، هخامنشیان؛ سا سانیان ظهور نموده به طرف شرق رو آورده بر تمدن‌های منطقه منجمله افغانستان کنونی؛ هندوستان و آسیای میانه دست پیدا می‌کنند. بر مردمان بومی این مناطق غلبه نموده؛ سرزمین آنها را تسخیر می‌نمایند و قرن‌ها حکومت می‌رانند. در مناطق جدید نیز با نام آریایی (ایرانی) وارد می‌شود. ذکر آن در کتاب آنهایتا چنین آمده است: (... که از جمله هندوان آریایی نژاد و پس از ورود خود به آنجا با نام ملی خود (؟) نامزاد کرده آریاورته خوانده‌اند. در زمان نسبتاً متأخر؛ آریاورته را به هندوستان نامیده‌اند بعدها نام هندوستان به سراسر خاک بسیار فراخ هند اطلاق گردید.<sup>(۱۲)</sup> از این نوشته بر می‌آید گویا هندوان تحت نام آریائی متوجه ریشه کلمه ایرانا شده؛ شاید آگاهانه از این نام صرف نظر کرده باشند. در تاریخ مختصر افغانستان، آقای حبیبی بدون اینکه مأخذ را مشخص بسازد یا به اصل ریشه آن توضیحی ارائه نماید، بدون مقدمه در مورد آریاییان نگاشته است: در حدود (۲۵۰۰ ق.م) یک جمعیت بزرگ انسانان سفید پوست آریایی در سرزمینی که آریاناویجه نام داشت؛ و در وادی‌های شمال آمو واقع بود؛ در حالت کوچ‌گری و رومه داری زندگی میکردند و چون عدد ایشان

فراوان گشت؛ به صفحات جنوب آمو و سرزمین باختر (بلخ - ن) گذشته و در دامنه‌های شمال و جنوبی هندوکش ساکن شدند.<sup>(۱۳)</sup>

در حالیکه در «حواشی و تعلیقات جغرافیایی تاریخی افغانستان» تألیف غبار؛ مکان اولیه آریایی‌ها (مقصد نویسنده پارس‌ها و اقوام نزدیک شان میباید) را سیریا می‌داند و از آنجا دسته دسته به جانب روسیه و مغرب حرکت کردند. مهاجرت این اقوام را «سایکس» از منزل اصلی شان به نسبت سرما و یخ‌بسته شدن محل شان که غیر قابل زیست گردیده بوده میداند. و گیریشمن عقیده دارد که این اقوام (پارس‌ها و اقوام نزدیک به آنها) زادگاه خود را بر اثر فشار اقوام دیگر ترک گفتند.<sup>(۱۴)</sup>

باز هم بر خلاف نوشته آقای حبیبی آریاویچ که عبارت از مسکن اصلی پارسها و اقوام نزدیک به آنها باشد، سرزمین سایبریا دانسته است؛ که از آنجا بر اثر شدت سرما و یا به قول دیگر بر اثر تهدید همسایگان شان به مهاجرت پرداخته‌اند.<sup>(۱۵)</sup>

به تعبیر حبیبی (آریایی‌ها) همچون که در فوق اشاره شده؛ مهاجرت اولشان از سمت شمال به داخل خاک ایران آمدند.<sup>(۱۶)</sup> این طوایف یعنی پارسی‌ها چند قرن پس از ورود به فلات ایران و بعد از قدرتمند شدن بر ماننایان و مادیها (هر دو قوم اخیرالذکر تورک نژاد می‌باشند) که مدت‌ها پیش از آنان تمدن متعالی در این منطقه ایجاد کرده بودند، غلبه کرده؛ دستاوردهای فرهنگی آنها را تصاحب نموده‌اند.<sup>(۱۷)</sup>

بعدها به سرزمین‌های شرق، منجمله بلخ و جنوب افغانستان کنونی و قسمت‌هایی از هندوستان را به تصرف خود آوردند. همچنان که در بالا ذکر شد، در این مناطق قبل از ورود آریاییها (پارسیان و اقوام نزدیک به آنها) در این مناطق

بقایای مردمان با تمدن، چون سومریان؛ ایلام‌های تورک نژاد بوده و نام این سرزمین ایرانا بوده است. پارسها و اقوام نزدیک به آنها وارد سرزمین ایرانا (آسیای میانه) شده است. مردمان بومی این مناطق از جدیدالوردها شکست خورده و قوم غالب نام و تمدن بومیان محل را غصب کرده است.

همچنان راجع به اقوام قدیم (بومیان) خاور نزدیک و میانه از جمله فلات ایران؛ قبل از مهاجرت به اصطلاح آریایی‌ها (عبارت از پارس‌ها و اقوام نزدیک به آنها باشد) ساکنین اولیه این مناطق در کتاب تاریخ دیرین تورکان ایران چنین آمده است: ... بررسی‌های گسترده‌ی علمی ثابت نموده است که آریاییان (اقوام پارس و اقوام شان) از (۹۰۰) سال پیش از میلاد به منطقه شرق نزدیک؛ در آمده‌اند. ندرتاً بنظر برخی مورخان این اقوام از (۱۴۰۰) سال پیش از میلاد به خاور نزدیک و میانه از جمله فلات ایران سرازیر شده‌اند و جریان این سرازیری تا ۶۰۰ سال پیش از میلاد یعنی بمدت (۸۰۰) سال ادامه یافته است.

برخی پژوهشگران تاریخ باستان نیز برآنند که آریاییان اول بار (۲۰۰۰) سال قبل از میلاد به این منطقه از جمله به فلات ایران در آمده؛ لیکن در میان ساکنان محلی و بومی منطقه مستحیل شده و از میان رفته‌اند. آریاییان (هندوپارس و جزء آن) بار دوم در (۹۰۰) سال ق.م ضمن مهاجرت‌های بزرگتر به منطقه سرازیر و این بار بر ساکنان بومی چیره شده و برخی نواحی منطقه را که برای سکونت مناسب بود تصرف کرده‌اند. لیکن باید گفت که سخن راندن از نژاد آریایی و یا اقوام هندو اروپایی زبان در سال‌های پیش از آغاز سده‌ی نهم قبل از میلاد در منطقه و فلات ایران بی‌معنی است. چرا که موج سرازیری آریاییان (پارس‌ها و اقوام نزدیک به آنها) به این منطقه از همین تاریخ آغاز گشته است. خلاصه آخرین فرضیه؛ اصل مکان و زادگاه آریایی (که عبارت پارسیان و اقوام

نزدیک به آنها باشد) را در سائیریای غربی و مرکزی می‌دانند مهاجرتشان از آنجا آغاز شده است.<sup>(۱۸)</sup>

در این صورت ایجادکنندگان نخستین دولتها و تمدنهای منطقه شرق نزدیک و میانه پیش از ورود آریاییان (پارس‌ها و اقوام نزدیک به آنها) به این ناحیه؛ چه کسانی بوده‌اند؟ به گواهی تاریخ نخستین اقوامی که به این منطقه در آمده تمدن و دولتی پدید آورده‌اند سومریان؛ ایلامیان؛ اکدی‌ان؛ کاسیان؛ هوریان؛ یهودیان؛ هیت‌ها؛ فنیقیان؛ گوتیان؛ لولویان؛ ماننایان و... بوده‌اند. تاریخ نگاران و زبان شناسان در نتیجه پژوهشهای اخیر به این نتیجه کلی رسیده‌اند که اقوام ساکن منطقه مزبور در فاصله هزاره‌های چهارم تا دوم ق.م. به لحاظ قومی و زبانی به دو گروه منقسم بوده‌اند:

۱- اقوامی التصاقی زبان (تورکان باستان - ن) شامل: سومریان؛ ایلامیان؛ هیتی‌ها؛ کاسیان؛ لولویان؛ اورارتوئیان و ماننایان و...

۲- اقوام سامی زبان شامل: یهودیان؛ فنیقیان؛ آشوریان؛ کلدانیان و اکدی‌ان و...<sup>(۱۹)</sup>

وهمچنان در رابطه با مهاجرت تورکان (از آسیای میانه به سوی غرب)

در کتاب تاریخ دیرین تورکان ایران از غیاث الدین غیب الله یف؛ از چهار جریان مهاجرت تورکان به ترتیب زیر سخن رانده است:

۱- موج اقوام کاسی؛ ماننایی؛ مادی؛ کاسپی؛ آلبانی و... (هزاره سوم پیش از میلاد.)

۲- موج اقوام کیمر؛ اسکوتای؛ ساکا؛ سارماک؛ دوندار و غیره (نیمه نخست هزاره اول پیش از میلاد.)

۳- موجی که به اتحاد قبایل هون مربوط بوده «خزرها؛ بولغارها؛



قارقار(گرگر)ها؛ پچنقها؛ آوارها و غیره» (نیمه نخست هزاره اول میلادی)

۴- موجی که با طوایف سلجوقی - اوغوز مربوط بود.

لیکن بر اساس یافته‌ها و مدارک محکم زبانشناختی در واقع حتی پیش از اقوام مذکور نیز از پروتوتورک دیگری بنام هوریان یاد گردیده است که اتحادیه طوایف توروکی هم زمان با کوتیان و لولویان (هزاره سوم ق - م) در عرصه تاریخ ظاهر شده‌اند که نام طایفه توروکی در منابع آشوری متعلق به سده‌ی ۲۴ ق.م قید گردیده است و در یک متن آشوری؛ آنان به عنوان اهالی کشور توروکی معرفی شده‌اند.<sup>(۲۰)</sup>

پیش از این نوشته‌ها و مدارک که در فوق آورده شد و نشان دهنده آن است که در کشور ما افغانستان اجداد تورکان قبل از ورود مدعیان آریایی (مربوط به پارسها و اقوام مربوط به آنها) حضور داشته و صاحب فرهنگ و تمدن پیشرفته نسبت به اقوام همجوار خود بوده است. همچنان بخاطر گفته‌های فوق در این مورد و حضور سابقه‌ی تورکان در محدوده‌ی افغانستان موضوعی را از زمان امپراتوری مادها (آنها نیز شاخه‌ای از نژاد تورک می‌باشند) از کتاب تاریخ دیرین تورکان ایران نوشته دکتر زهتابی به شرح ذیل می‌آوریم:

(... درنگیانه: سیستان؛ بلوچستان ایران؛ کرمان و اراضی شمال آن و بخشهای غربی افغانستان؛ «درنگیانه» خوانده می‌شد و تابع دولت ماد (تورک نژاد) بود. بخش مهمی از این اراضی در این دوران و حتی پیش از آن؛ موطن سکایان (ایشگوزها) بود و نام سیستان یا «سکستان» نیز از نام این قوم پدید آمده است. و همچنان نواحی کنونی خوارزم؛ بلخ و به عبارت صحیح تر بخش‌های غربی و جنوبی آسیای میانه جزو قلمرو دولت ماد تورک نژاد) بود و از دیرباز در این نواحی؛ اقوام تورک سکونت داشته‌اند. بنظر می‌رسد که در اواخر هزاره دوم

و اول هزاره نخست قبل از میلاد در بخش محدودی از این نواحی اقوام هند و اروپایی زبان میزسته‌اند که بعدها در نتیجه فشار تورکان به سوی جنوب و مغرب سرازیر شده‌اند. (۲۱)

در حقیقت دیگر سومری‌ها و اکدی‌ها را یک قوم مشترک نامیده و نوع زبان آنها را آلتای شمرده‌اند که موطن اصلی آنها همین آسیای میانه بوده است که سپس عده‌ای از آنان به علل نامعلوم به جنوب بین‌النهرین مهاجرت کرده و در آنجا تمدن عظیم سومری را پدید آورده‌اند در سال ۱۹۳۰ م سردار اقبال علی شاه با توجه به مطالعات دانشمندان و همچنین تحقیقات خویش به این نتیجه رسید که سومری‌ها از نژاد موغول بودند و احتمال می‌دهد که امروزه بقایای آنان را بتوان در قسمتی از تورکیه و افغانستان یافت با این تحقیقات اولیه اساس بررسی ارتباط بین سومری و تورکی بنا گذاشته شد. (۲۲)

این گفته سردار اقبال علی شاه که در مورد بقایای سومریان در افغانستان وجود داشته است باید گفت؛ این مردمان که اکثریت شان همین اکنون در تورکستان افغانستان در ولایات: تخار؛ بغلان؛ غزنی؛ ارزگان؛ پروان؛ بامیان؛ سرپل؛ جوزجان؛ کابل؛ فاریاب؛ سمنگان؛ بلخ؛ غور؛ بدخشان؛ قندهار؛ هرات؛ کاپیسا و قسماً در بعضی از ولایات دیگر زندگی می‌کنند و میتوان مشاهده کرد که مشهورترین اقوام تشکیل دهنده‌ی افغانستان چون اوزبیکها - هزاره‌ها - تورکمن‌ها - ایماق‌ها - و حتی در بین تاجیک‌ها و پشتون‌ها می‌باشند؛ زندگی می‌نمایند. به‌خاطر روشن شدن ذهن خواننده عزیز که زبان سومری قدیم و تورکی حاضر چقدر با هم نزدیک و مشابه‌اند پاره‌ای از لغات‌های مشابه سومری و تورکی حاضر را در ذیل می‌آوریم.

فارسی	تورکی	سومری
مادر	آنا	اما
پدر	آتا	آدا
زاییدن	توغد	تود
زنده	تیرک	تیر
ارک؛ قلعه؛ شهر	اوراق (از فعل قورماق)	اوروق
نصب کردن؛ وصل کردن	تاخماق (تاق)	تاق
شاد؛ خندان	گولوش	قولشه
پرنده	قوش	قاش
زمین	یئر	کیر
سه	اوج	اوش
دراز	اوزون	اوزوک
افتادن	دوشمک (توشماق)	توش
هیزم	اودون (اوتون)	اودون
خدا؛ آسمان. <sup>(۲۳)</sup>	تانری؛ تنگری (تنقیر)	دینقیر

از توضیحات بالا برمی آید؛ افغانستان کنونی قبل از اینکه آریایی ها در آن (منظور پارسیان و اقوام شان) قدم بگذارند مسکن اصلی تورکان همین (ایرانا) بوده است و اولین شهرهای که در خطه تهداب پایه گذاری و بنا شده توسط اجداد همین تورکان بوده است.

به طور مثال:

**۱- فوشنج:** - پوشنگ (قوشنج) در تاریخ گردیزی با نقل قول از سیفی هروی گوید که در خراسان اول شهر که بنا کرده اند خطه ی فوشنگ است

افراسیاب بنا کرده است. همچنان آمده است او را پشنگ بن افراسیاب بنا افکنده و بعضی‌ها گویند که بانی او هوشنگ است. افراسیاب عبارت از همان آلپ ارتونقا شاه و قهرمان افسانه وی تورکان می‌باشد.<sup>(۲۴)</sup>

بهر حال این نام در ص. ۵۳۲ فرهنگ نامهای تورکی جلد دوم آمده است. اوشنگ تاش صخره‌ای راست و دیوار مانند؛ اوشنگ؛ اوشنگ یا یوشنگ به معنی صخره و سنگ بزرگی راست و قایم؛ همچنین نام یکی از پادشاهان اسطوره‌ای و افسانه‌ای سرزمین و موطن اصلی تورکان یعنی «ایران» (فعلا این منطقه به افغانستان تعلق دارد) بنام هوشنگ می‌باشد بدین جهت نام هوشنگ واژه‌ای تورکیست با معنایی که در فوق ذکر شد.

**۲- زابلستان:** (زابل) از جمله شهرهای قدیم در منطقه می‌باشد که ارتباط با قبیله هپتالی (هون‌های هفتالیست از جمله اقوام بزرگ و مشهور تورکان) دارد. در کتاب تاریخ غزنویان چنین آمده است: نام معروف زابلستان را با نام قبیله‌ی هپتالی جاوولا یا جابوولا که از کتیبه‌های هند شمالی شناخته شده است؛ مربوط می‌داند. که امروز زابل یکی از ولایت‌های باستانی افغانستان بشمار می‌آید.<sup>(۲۵)</sup>

**۳- سیستان:** سیستان اسمی است قدیمی؛ که در کتاب اوستا از آن به عنوان یازدهمین سرزمین نیک یاد شده است. سیستان در زمان گرشاسپ نیز آبادان بوده در قدیم سیوستان هم گفتند و آن گرفته شده از نام سیومر می‌باشد و سومر مردی را گفتندی بدان روزگار و از آن موقع این ناحیه سیوستان نامیده شد و به مرور زمان سیوستان با یک حرف کمتر سیستان شد.<sup>(۲۶)</sup>

لازم به ذکر است کلمه (سیو) در تورکی دوست؛ دوست داشتنی و محبت معنی می‌دهد با اضافه (ستان) سیوستان شده است جای محبت یا سرزمین

دوست داشتنی معنی می‌دهد. و سیومر (سومر) در تورکی مردناب؛ صاف و خالص؛ مردم تمام عیار (واژه‌ی سوم در زبان تورکی آناتولی و قزاقی به معنی صاف؛ تازه و پاکیزه می‌باشد به احتمال بسیار قوی نام قوم تورک تبار سیومر که اولین تمدن بشری را در بین‌النهرین به وجود آوردند (مسکن اصلی سومر یا سومریان آسیای میانه بوده کشور ما نیز جزء آن می‌باشد) سومر برگرفته شده از ترکیب دو کلمه‌ی سوم + ار «مرد قهرمانان و جوان مرد» می‌باشد.<sup>(۲۷)</sup>

سیستان در منابع قدیم عرب آنرا سجستان نامیده‌اند در زمان خود معمور و آباد بوده است. انار و خرماي آن شهرت داشته است. پس از مهاجرت سکاها (سکا؛ اسکوت؛ اسکیت؛ سیت) و همچنان در جای دیگر اشگوزها (اسکیت‌ها) نیز آمده است (ایسکی تورک نام همان تورکان اسکیت می‌باشد. ایسکی یعنی قدیمی؛ باستانی بنا بر این ایسکی تورک یعنی تورک باستان یا قدیمی؛ تورکان منسوب ایسکیت؛ ساکایاساک ۷۰۰ - ۸۰۰ قبل از میلاد و ساکن در آسیای میانه بوده‌اند.<sup>(۲۸)</sup> که در زمان فرهاد دوم اشکانی (اشکانی‌ها نیز از سلسله بزرگ تورک نژاد می‌باشند. (۱۳۶ - ۱۲۸ - پ م) و اردوان دوم (۱۲۷ - ۱۲۴ پ م) به سوی جنوب گروهی از آنان در زرننگ مستقر شدند و از این زمان زرننگ به نام آنان سکستان خوانده شده است.<sup>(۲۹)</sup>

بعضی گفته‌اند که سیستان کلمه‌ی فارسی است، اما هیچ دلیلی هم ندارند. بنابراین چه در بالا ذکر شد ریشه کلمه تورکی است البته با جمع شدن پسوند ستان فارسی سیستان شده است مانند تورکستان و غیره...

**۴- انبار:** انبیر (سرپل): در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمین‌های خلافت شرقی تألیف لسترنج آمده است که بفاصله یک روز راه در جنوب شبورقان و بهمین فاصله در خاور یهودیه شهر انبار که آنرا «انبیر» هم نوشته‌اند و ابن حوقل

گوید از مروالرود بزرگتر است؛ در فصل زمستان حاکم آن ناحیه در آنجا سکنی می‌گزید. اکنون شهری باین نام موجود نیست ولی دور نیست انبار در محل «ساری پل» کنونی در قسمت علیای رودخانه‌ی شبورقان بوده است. ساری پل هنوز نقطه‌ای بالنسبه مهم است. انبار در میان تاکستانها جای داشت. خانه‌های آن از خشت ساخته شده بود. غالباً شهر عمده‌ی جوزجان محسوب می‌شد. احتمال دارد انبار همان شهری می‌باشد که ناصر خسرو علوی در مسافرتش به شبورقان از آنجا عبور نموده آنرا کرسی جوزجانان شمرده است.<sup>(۳۰)</sup>

به هر حال انبار یا سر پل امروز یکی از ولایات مشهور تورکستان جنوبی (تورکستان افغانستان) به شمار می‌آید با آب و هوای خوش. فعلاً آباد و معمور بوده؛ میوه جات آن در منطقه شهرت دارد. اکثریت جمعیت آنرا اوزبیک‌ها تشکیل می‌دهد. همچنین در این ولایت ملیت‌های دیگر چون عرب‌ها؛ هزاره‌ها؛ ایماق‌ها؛ تعدادی از پشتون‌ها هم در دهه‌های اخیر در این ولایت جا داده شده‌اند. از نام قدیم این ولایت پیدا است که ریشه این نام انبار (انبیر) کاملاً تورکی می‌باشد امکان آن می‌رود یکی از دلاوران تورک تبار بانی آن باشد. که ان بای (ان بایار با نگارش فعلی انبار)؛ (ان بایار-آن با ار- انبار می‌باشد) ان بای به معنی مرد بسیار توانگر؛ بسیار غنی؛ ثروتمند وان بایار بمعنی بسیار دلیر و شجاع؛ بسیار قهرمانانه و دلاور می‌باشد.<sup>(۳۱)</sup>

شهر انبار (سرپل فعلی) زادگاه ابومسلم عبدالرحمن مشهور به ابومسلم خراسانی می‌باشد (در سال ۱۰۲) هجری در شهر انبار متولد شده است.<sup>(۳۲)</sup>

در جلد دوم فرهنگ نامهای تورکی وی را چنین معرفی کرده است ابومسلم: از تورکان رشید و مبارز خراسان که بر علیه اعراب قیام نموده و توسط منصور دومین خلیفه عباسی کشته شد؛ قیام او اولین قیام بر علیه سلسله اعراب به

شمار می آمد. قیام ابو مسلم با طراحي؛ دخالت و حمايت تورکان صورت گرفته بود. (۳۳)

## ۵- بامیان: در جلد اول فرهنگ نامهای تورکی تألیف فرهاد جوادى از

قدیمی ترین بلاد به نام (بامیان) با احتمال قوی همین بامیان (بامیان) است که در فارسی به معنی مرد دارا و غنی؛ سمبل مردان و جوان مردان می باشد و آن نام یکی از بلاد قدیمی تورک تباران سومر می باشد. به همین نام در اهواز ایران، آبادی دیگری وجود دارد که با هم دیگر بی رابطه نخواهد بود. ولی قدیمی ترین بلاد در منطقه همان بامیان افغانستان می باشد و آن از جمله مشهور ترین ولایات کشور ماست. بامیان کرسی ولایت بزرگی بوده که قبل از اسلام در زمان حکمفرمایی کوشانیان (قوشخانیان) دارای مدنیت باشکوه و بتخانه‌ی بزرگی بوده که مجسمه بودا ایستاده تراشیده شده که بلندترین آن ۵۳ متر و دیگر آن ۳۵ متر ارتفاع دارد از جمله بزرگترین مجسمه‌ی بودا در جهان است. این مجسمه‌ها یادگار دوره کوشانیان (قوشخانیان) تورک تبار می باشد. البته ذکر این قوم در صفحات بعدی خواهد آمد. (۳۴)

تحقیقاتی که در ذیل کلمه بامیان در کتابی تحت عنوان «جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی» مارکوارت (آلمانی) چنین آمده است. *ban-gien* و *bang-hien* (و احياناً *bam-cgien\_na\_hien*) و یا نیز *huan\_cuang* آمده (و بالاخره این کلمات را به زبان فارسی نزدیک تر ساخته یا به اصطلاح صورت فارسی میانه) کلمه *bamikan* (بامی کن) که در فارسی میانه دوره‌ی جدید تری بایست *bamigan* تلفظ می شده است و تحقیقات نشان می دهد که در واقع از قرن پنجم *bamiyan* ادا می شده است. (۳۵)

دیده می شود روی همان نام صورت فارسی میانه که *bamikan*

(بامی کن) می‌باشد چگونه تغییر داده شده است. نویسنده اصلاً در مورد شناخت و ریشه‌یابی این کلمه توضیح نداده است. اگر توضیح میداد حقیقت روشن می‌گردید. امکان دارد بخاطر کتمان حقیقت؛ قصداً به ریشه این کلمه توجه نکرده است.

این واضح است که هیچ نامی بدون ربط و بدون معنا؛ بالای یک منطقه گذاشته نمی‌شود. در نام‌گذاری حتماً یک علتی نهفته است. همانطوری که دیده می‌شود؛ در بحث بالا نویسنده بدون هیچ مدرک و سندی بر ریشه‌ی کلمه‌ی (بامی کن) تاکید کرده می‌گوید که در واقع از قرن پنجم به بعد (bamiyan) بامیان ادا شده است.

وقتی که پیرامون یک اسم تاریخی بحث می‌شود، لازم است روی همه جوانب آن فکر بسیار دقیق صورت گیرد. در قدم اول محیط؛ مردم و قدمت تاریخی آنرا باید شناخت. سپس با امانتداری و مسوولانه نظر خود را ارایه داشت، نه جانبدارانه به نفع و یا ضرر یک ملت و یا منطقه باشد؛ قضاوت کرد. در واقع ممکن است اسماء موجود به ملت و مردم دیگری ارتباط داشته باشد. پس نباید با افتخارات آن ملت بازی کرد و نام قوم یا ملت قدرت‌مند را به شکل چاپلوسانه رجحان بدهیم. باید واقعیت اندیش باشیم (همینکه گفته‌اند ده‌بار گزکن و یک بار بَیر).

اگرچه کلمه (بامی کن) دقیق شویم خود را واضح و روشن بیان می‌کند. این کلمه کاملاً تورکی بوده و ریشه دیرین تاریخی را با خود همراه دارد.

مشابه چنین نام‌هایی در زبان تورکی؛ چون تاش کن (تاش کینت)؛ اوزکن یا (اوز کینت)؛ قره کینت و غیره... که در ادبیات فارسی هم راه یافته؛ زیاد



است. پس نباید آن را فارسی بدانیم. کن (کینت) به معنای شهر همان کلمه تورکی است و در بسیاری از آثار دانشمندان؛ تورکی بودن کلمه ثابت شده است. همچنان کلمه بامی نیز به یک اسم ارتباط دارد چون این مناطق جز قلمرو افراسیاب تورانی؛ قهرمان و شاه تورکان بود. او پسری بنام بارمان داشت. این شهر مثل سایر شهرهایی که افراسیاب و پسرانش بنا کرده اند، می باشد و به احتمال قوی اسم این شهر در اول (بارمان کینت) بوده یعنی آباد کرده بارمان و یا «بایمان کینت». بمعنی (شهر آباد؛ معمور؛ دارای ثروت و جلال) در دوره های بعدی بر اثر کثرت استعمال به شکل بامی کن؛ بایمان کینت؛ بالاخره بایمان و به بامیان درآمده است.

## ۶- بلخ :

بلخ مشهورترین شهرهای سرزمین ماست. آنرا دومین شهر دنیا می دانند. بلخ در اوستا به شکل *baxthin* از شکل قدیمتر *baxthri* آمده است. یا به قول دیگر بلخ (باختر) یکی از نامی ترین شهرهای آریانا (ایرانا) باستان است گروهی از مورخین تاریخ بناء این شهر را از ۱۱۸۴ تا ۱۱۵۳ پیش از میلاد می دانند.<sup>(۳۶)</sup>

بلخ با نام بخدی چهارمین کشور از جمله شانزده کشور آریایی (ایرانی) بود که صفت بخدیم سریرام (بلخ زیبا) را داشت و به قرار تحقیق اوستا شناسان حروف عنصری این نام (ب؛ ا؛ خ؛ د؛ ی) باخدی است.<sup>(۳۷)</sup> در مورد بلخ، علما و نویسندگان راجع قدمت و شکوفایی آن توصیف های زیاد نموده اند. گفته شده است، دین زرتشتی در هزاره اول پیش از میلاد، توسط زرتشت سپنتمان در بلخ به ترویج و تبلیغ شده است.<sup>(۳۸)</sup>

معبد بودایی و بهارا در زمان کوشانیان (قوشخانیان) تورک تبار در بلخ

ساخته می‌شود و یا هم این معبد ترمیم و بازسازی شده باشد. که آثار آن در حوالی این شهر قدیمی باقی مانده است. در آن زمان شهر بلخ مرکزیت بودایی داشته و معبد عظیمی در آنجا بر پا بوده است.<sup>(۳۹)</sup> امکان آن می‌رود این معبد در ابتدا از جانب سومریان و یا ایلامیان به خاطر نگهداری ربه النوع مجسمه‌ی مادر و سایر مقدسات آن زمان بنا شده باشد. به هر حال ویهارا گرفته شده از همان لفظ اویغوری می‌باشد که به یقین می‌توان گفت این کلمه ریشه تورکی دارد در این رابطه به تحریر جوینی در مورد بخارا آمده است: «از قدیم باز در هر قرنی مجمع نحاریر علمای هر دین آن روزگار بوده است و اشتقاق بخارا از بخار است که به لغت مغان مجمع علم باشد و این لفظ به لغت بت پرستان (ایغور و ختای) نزدیک است که به معابد ایشان که موضع بتان است، بخارا گویند.»<sup>(۴۰)</sup>

چون معبد ویهارا نیز محلی بوده که در آن بت‌ها قرار داشته است و ایجاد گران این معبد هم کوشانیان تورک تبار و یا قبل آن‌ها بوده است؛ همان بخار (بخارا) محل بت بوده است که از بخارا به اثر گذشت زمان و تکرار آن ویهارا شده، داخل ادبیات نوشتاری آن وقت گردیده است. و با بی توجهی بعضی از نویسندگان از همین ویهارا (نوبهار) ساخته‌اند که هیچ‌گونه ریشه‌ی آن به (ویهارا) ارتباط نخواهد داشت. پس از همین ویهارا (بخارا) نوبهار را درست کرده‌اند. که به عبارتی از معروفترین معبد در ایرانای باستان (سرزمین مقدس تورکان) می‌باشد. خود ایرانا بعدها به شکل آریانا داخل نوشتارهای ادبی گردیده است. همین بلخ؛ نخست بتکده‌ی بوده است. (ما به چنین نام در ولسوالی المار فاریاب بنام بخار قلعه داریم که از دوران قدیم اسم آنها تا به حال حفظ گردیده است.) همین بتکده‌ی ویهارا (بخارا) بعدها به آتسخانه زردشتی مبدل شده است. در تاریخ جغرافیای افغانستان تالیف میر غلام محمد غبار آمده که این محل

پیوسته محل مقدس و زیارتگاه مردم بوده است. «بارتولد هم از این مکان مقدس به نوبهار نام برده است و از قول جغرافیا دان ایرانی می گوید این ساختمان (نوبهار) را شاهان باستانی ایران بنا کردند. دوباره این جمله را رد نموده می گوید حق جانب دیگر جغرافیا دانان مسلمان است که گزارش می کنند نوبهار معبد مردمی بوده است که با خاقانهای چین و پادشاه کابل هم کیش بوده یعنی بودایی اند.»<sup>(۴۱)</sup> و عبارت از همان و بهارا (بخارا) می باشد.

بخاطر اثبات حقیقت داشتن ریشه تورکی «نوبهار» (بخارا) در کتاب جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی تالیف لسترنج ترجمه محمود عرفان و جغرافیای تاریخی افغانستان تالیف غبار. در این رابطه هر دو به یک شکل آمده است که یکی از آنها نقل میکنم «بر فراز آتشکده (نوبهار) گنبدی بزرگ افراشته بود موسوم به «اُستن» با ارتفاع بیش از صد ذراع و رواقهایی بگرد آن. و سیصد و شصت مقصور به گرد رواقها برای سیصد و شصت تن خدام آتشکده بود که هر کدام یک روز به خدمت آنجا اشتغال داشتند و بقیه سال را آسوده بودند.

بالای گنبد پرچمهایی از پارچههای ابریشمی افراشته بود؛ که هنگام وزش باد پردهی پرچم به مسافتی که باورکردنی نیست از این سو به آنسو در اهتزاز می آمد. چندین بت از آنجمله بت اعظم در آنجا وجود داشت. از کابل و هند و چین مردم بسیار به زیارت آن شتافته؛ پس از آن که در برابر بت سجده میکردند، دست برمک؛ نگهبان بزرگ را می بوسیدند.»<sup>(۴۲)</sup>

در متن بالا به کلمه «اُستن» برمی خوریم که این واژه کاملاً تورکی است با اوست = بالا و با پسوند(ن) اُستن می شود که آن بمعنی بالا- مافوق- از همه بالاتر- مقام بزرگ می باشد. مورخین هیچگاه متوجه معنی کلمه نشده اند. اگر متوجه می شدند به حقیقت می پیوستند. پس از آنها یکی که در منطقه، بخصوص

در افغانستان به تاریخ نویسی پرداخته‌اند، هیچگاه متوجه حقیقت نشده، واقعیت‌های تاریخی دوران گذشته را از دیدگاه‌های قومیت خود تحلیل کرده‌اند و قوم مورد نظر خود را برتر از اقوام دیگر دانسته‌اند بعضاً حتی موجودیت اقوام دیگر را نفی کرده‌اند از این رو می‌توان گفت؛ تاریخ دوران گذشته کشور، کاملاً به اشتباه و یک جانبه نوشته شده است. پس از واقعیت‌ها ترسیم و به حقیقت پیوندم. حقیقت به انسان و جامعه درخشندگی و روشنایی می‌بخشد.

و به قول دیگر، امکان آن می‌رود که در اصل این معبد را سومریان بنا نموده باشند. بخاطر اینکه اصلیت سومری را بعضی از مورخین از جمله رونه گروسه هم از آن جمله می‌باشد به اساس یک نظریه‌ی قدیمی اصل ایشان (سومریان تورک‌تبار) را از حوزه‌ی اکسوس (آمودریا) و تورکستان میدانند.<sup>(۴۳)</sup>

چنانکه در بالا از مجسمه رب النوع مادر سومریان یاد گردید که از محدوده افغانستان و همجوار آن یافت شده است. با در نظر داشتن شواهد تاریخی ذکر شده؛ بخاطر نگه داری (مجسمه ربه النوع مادر) این مکان مقدس را ویهارا (بخارا) یعنی نوبهار نامیده شده است. اگر قوم سومر بنا افکنده باشند، چون اولین باشندگان اصلی این سرزمین (قبل از آمدن اقوام هند و اروپایی که شامل پارس‌ها و اقوام نزدیک به آنها نیز می‌باشد) سومرها و اقوام نزدیکشان بوده است. و نیز کشف چند تخته سنگی که به خط میخی نبشته شده و از خرابه‌های بلخ به دست آمده گواهی می‌دهد این شهر جایگاه سومریان بوده است و به همین خاطر اولین مخترعان خط میخی سومریان می‌باشد.<sup>(۴۴)</sup>

بخاطر روشن شدن بهتر موضوع به این رابطه در کتاب تاریخ افغانستان

تالیف علی احمد کهزاد چنین آمده است :

ربه النوع مادر که دو دوره‌ی کلکولی تیک قبل التاریخ در کشور ما

معروف بود، مجسمه‌های آن پیدا شده است. در عصر اوستایی بنام اناهیتا و به شکل زیبای دختر جوانی معرفی شده و گفته شده که بعد از عصر اوستایی در امتداد جریان آمو و دیگر نقاط باختر معابدی بنام اناهیتا وجود داشته است. «راولنس در کتاب «بکتریای» خویش ذکر می‌کند که یکی از مجلل‌ترین معابد «اناهیتا» یا «اناییتس» که در پارسی آنرا تاناتا و در اوستا «اناییا» خوانده در شهر بکتريا وجود داشت. معروف ترین معبد اناهیتا پیش از سلطه هخامنشی در کشور ما، در باختر وجود داشت و به قرار اشاره‌ی راولنستن احتمالاً چندین قرن پیش از ظهور این پیش آمد، این معبد معروف در باختر تعمیر شده بود، سیروس هخامنشی بعد از جنگ‌های اول و مراجعت خود، پرستش آنرا به مدیا و فارس انتقال داد و از این به بعد فارسی‌ها هم اناهیتا را شناختند.<sup>(۴۵)</sup>

رب النوع مادر از مجموعه‌ی خدایان سومریان تورک تبار می‌باشد که در میان تمام این خدایان ربه الارباب عشترا یا الاهی مادر معروفتر از همه شد. تقریباً مورد پرستش عام و خاص قرار گرفت. با آنکه او را مادر کل می‌دانستند وی را به طبیعت؛ عذرا و دوشیزه می‌شناخته‌اند. با اتصال و پیوستگی او با خدای تموز؛ رب آفتاب؛ به یاری و تحریک او؛ این خدا صفت عشق را از خواص خود قرار داد. چون رب حاصلخیزی و باروری بود؛ موجد حیات نباتات و توالد و تناسل حیوانات ماده و زاد و ولد زنان گردید. مانند سیاره‌ی زهره؛ که ملکه‌ی آسمانها و ستارگان است. پرستش و ایمان بر عشترا از بابل (مرکز تمدن سومریان) تجاوز کرد و غرباً تا مملکت فلسطین و مصر و شرقاً تا ایران انتشار یافت و پارسیان نام او را تغییر دادند. آناهیته (ناهید) به معنی پاک و منزّه؛ نامیده شد.<sup>(۴۶)</sup>

آناهیتا (آناهیته) که برگرفته شده از همان لفظ تورکی آنا (آنه) به معنی مادر می‌باشد؛ تا هم اکنون نیز نام مادر بمثابه به وجود آورنده؛ پاک و منزّه در

بین همه مردم جا دارد. در این رابطه بعدها گفته‌اند که بهشت زیر پای مادران است؛ که ریشه آن به معبود سومریان ارتباط دارد. حال بینیم که در بخش‌های نخست شاهنامه فردوسی مربوط به شاهان سلسله پیشدادی- که از سلسله‌های افسانه‌ای پارسیان است چگونه ترسیم شده‌اند؟ کیومرث نخستین شاه پیشدادی در کوه مسکن می‌گزیند و پوست پلنگ می‌پوشد:

کیومرث شده بر جهان کدخدای  
نخستین بکوه اندرون ساخت جای  
سر بخت و تختش بر آمد بکوه  
پلنگینه پوشید خود با گروه  
کیومرث برای خود و قومش در کوه مأمنی می‌سازد و هم پوست پلنگ  
می‌پوشند، چرا که هنوز تربیت نیافته‌اند. یعنی هنوز نمی‌دانند که خوراک و پوشاک رسمی چیست.

از او اندر آمد همی پرورش  
که پوشیندی نو بود و خودش  
پارسیان به تقریب در قرن نهم ق \_ م (از ساکنان اصلی منطقه‌ی  
خط و کتابت را نخست از ایلامیان تورک تبار می‌آموزند. سپس در دوران  
امپراتوری مادهای تورک تبار به زبان خود کتیبه نقر کرده‌اند.<sup>(۴۷)</sup>

در مورد کیومرث (طهمورث) در تاریخ گردیزی چنین آمده است:  
کیومرث چون بر تخت سلطنت بنشست؛ دیوان بر مردمان مسلط گذشته بود. او با  
دیوان حرب کرده و ایشان را از رنج نمودن مردمان باز داشت. و کار بر دیوان  
تنگ شد و هر جا که از ایشان بگرفتی؛ همی کشتی و رنج همی نمودی. تا دیوان  
به نزدیک او آمدند و گفتند تا کی ما را بدرد خواهی داشتی؟ گفت آن وقت که  
چوب خشک و زه خشک بحدیث آیند و درخت جامه‌ی ملوک بر آرد و با اندر  
مشت بگیرم؛ و طعامی خوش بخورم که او را گاو نکشته باشد و آتش نه پخته  
باشد.<sup>(۴۸)</sup> پس این دیوان کیست؟ و کیومرث میدانسته این دیوان دانشمند و مردم

با فرهنگ هستند. از عهده کارهای زیاد در می آیند و چنین امری را به آن روا می دارند. به امر کیومرث دیوان طنبور بساختند گفتند: اینک چوب و زه که سخن گوید. و کرم ابریشم را بیاوردند؛ که تا بر درخت ابریشم تید و از آن بپختند و بتافتند گفتند: اینک درخت که جامه‌ی ملوک بار آورد. و زنبور انگبین نهادند و گفتند: اینک طعام خوش؛ که بی رنج گاو و پختن اش بیامد؛ و این کارها را سه دیو کردند: یکی را هشتم نام و دیگر را اداورا و سوم را وتو و مرو و قهندز او بنا افکنده و مرگ او به ایرانشهر بود. (۴۹)

همچنین در مورد این دیوها و کیومرث (طهمورث)؛ در کتاب تاریخ دیرین تورکان نیز آمده است: طهمورث گویا کارهای نیکی انجام می داد و دیوها از او خوششان نمی آمد. به همین دلیل نیز آنها حرف شاه را گوش نمی داد. طهمورث با آنان پیکار کرده و اسیرشان ساخته و در صدد کشتن آنان برمی آید. دیوها امان طلبیده و چنین می گویند که: ما را نکش تا آنچه را که نمی دانی به تو بیاموزیم. شاه آنان را امان می دهد و آنها خواندن و نوشتن به شاه می آموزند و قلب تاریک او را به نور دانش روشن می سازند. فردوسی در واقع آشکارا می نویسد که شاه نوشتن نمی دانست و بی سواد و بی دانش بود و دیوان او را سواد آموخته اند.

نبد جنگشان را فراوان درنگ	یکایک بیاراست با دیو جنگ
بجان خواستند آن زمان زینها	کشیدندشان خسته و بسته خوار
بیاموزی از ماکت آید ببر	که ما را مکش تا یکی نو هنر
بدان تا نهانی کنند آشکار	کی نامور دادشان زینهار
بجستند ناچار پیوند او	چو آزاد گشتند از بند او
دلش را بدانش بر افروختند	نبشتن به خسرو بیاموختند

دیوها به این شاه بی سواد که تنها زور دارد، خواندن و نوشتن، آنهم نه فقط در یک زبان بلکه به سی زبان می آموزند. بنابراین دیوها کسانی دانشمند؛ دانا و بسیار مترقی تر و هنرمندتر از شاه و قوم وی بوده اند؛ بالعکس شاه فردی بوده بی سواد و عقب مانده و بی فرهنگ. <sup>(۵۰)</sup> پس این دیوها اقوامی هستند که از سده های نهم تا هفتم ق - م؛ در مجاورت طویف پارسی در نواحی پارس و کرمان می زیستند و کم و بیش با آنان ارتباط داشتند. آنها عبارت بودند از ایلامیان؛ گوتیان؛ لولویان؛ کاسیان و ماننایان. (که همه اقوام التصاقی زبان و تورک نژاد بودند.) این اهریمنانی که دشمن کیومرث بودند، همین اقوام اخیرالذکر بوده اند که چند هزار سال پیش از آن دولت؛ سپاه؛ هنر؛ تکنولوژی و فرهنگی پیشرفته داشته اند. بنابراین در افسانه ی پارسیان؛ حقیقت به کلی واژگونه انعکاس یافته و آنان ایلامیان و ماننا و... را (دیو) و طویف بدوی و عقب مانده خود را حاکم و فرهیخته قلمداد نموده اند. <sup>(۵۱)</sup> پس از کیومرث می گویند که جمشید به پادشاهی می رسد. به قرار تذکر تاریخ گردیزی، چون او بر تخت سلطنت بنشست با دیوان حرب کرد و دست ایشان از مردمان کوتاه کرد و ایشان را از آبادانی ها برانداخت و اندر دریاها و ویرانیاها شدند و بیابان ها. و ایشان را کارهای گران فرمود که مردمان آنرا نتوانستند کردن.

همچنان در تاریخ افغانستان تألیف علی احمد کهزاد آمده است سر حلقه ی پادشاهان خاندان پیشدادی بلخی را یاما؛ یما و جمشید ذکر نموده و همین جمشید را پادشاه بزرگ آریانا نام برده شده است. <sup>(۵۲)</sup>

از تذکر بالا به این نتیجه می رسیم که یما یا جمشید با دیوانی حرب کرده و آنها را برانداخته و خود را پادشاه خوانده است. همچنان از قراری که میدانیم اگر یما اولین پادشاه پیشدادی بلخ بوده باشد، محل سکونت ایشان



چنانکه در فوق ذکر شد، در غرب یعنی ایران کنونی بوده است. از آنجا به طرف شرق لشکرکشی می کنند و به گفته گردیزی مردمی که (دیوان) به آبادانی و تمدن زندگی می کرد. بالای آنها غلبه نموده، فرهنگ و تمدن آنها را غصب می نماید. پس این دیوان همان اقوام ایلامی ها و سومری ها می باشد که در صفحات قبل از آنها ذکر شد. با تمدن خود در بلخ و اطراف آن زندگی می کردند. یما بعد از غلبه؛ آنها را از آبادانی به بیابان می راند. باز هم در این جا که یما (جمشید) اولین پادشاه پیشدادان در بلخ باشد، جای شک است.

بخاطر اینکه آقای کهزاد بدون ریشه یابی کلمه یما (جمشید) را پادشاه معنی نموده، آنرا یاماراجان «یاما پادشاه بزرگ» خوانده و نقلی هم از اوستا آورده، او را یما «یماخشائه» نامیده است. (یعنی یمای قشنگ، یمای درخشان، شبان خوب) یاد کرده، اضافه نموده از یاما و یما «جم» و «شید» را به معنی درخشان تذکر داده و از اسم و صفت اسم واحد «جمشید» را ساخته اند.<sup>(۵۳)</sup>

در نوشته بالا آقای کهزاد به کدام اصول ریشه و به کدام دستور از یما جم و با علاوه شید جمشید درست کرده در حالیکه در فارسی قدیم و جدید چنین کلمه وجود ندارد و تعبیر ایشان به کلی غلط است. معنی کلمه از این قرار است.

۱- یما - در زبانهای باستانی از جمله در اوستا در پروسه تاریخی حرفی - لا به حرف - ج - C - تبدیل شده است. همانطور جمشید در اوستا یمَه آمده است. در تورکی یاما به معنی پیوند و صلح است.<sup>(۵۴)</sup> همچنان در تورکی واژه یوماق به معنی گلوله‌ی نخ که بعد از رسیدن پشم به شکل توپ کوچکی در می آورند و نیز یومروق به معنی مشت گره کردن انگشتان دست از مصدر یومماق بستن به صورت جمع کردن؛ همچنین در تورکی واژه جومالاما (یومالاما) - به معنی

یکجا جمع کردن. مثل جمع کردن خوشه‌های پهن شده در خرمن.<sup>(۵۵)</sup>

و نیز یماک (یماق) گروهی از تورکانند، نام قوم و قبیله است.<sup>(۵۶)</sup>

فعلاً هم این اسم در بین تورکان بخصوص تورکان افغانستان از استفاده نیفتاده است. هم اکنون در شمال (تورکستان افغانستان) خیلی از انسان‌ها به این نام وجود دارد.

در مورد کلمه (جم) نیز گفته می‌شود این کلمه فارسی نیست و طبق گفته آقای خیایوی در زبان فارسی واژه‌ای را نمی‌توان یافت که با حرف - ج - شروع شود مگر اینکه ریشه‌ی آن حتماً با - ی - یا - گ - شروع شده باشد.<sup>(۵۷)</sup>

در تورکی جم (جیم) به معنی آرام؛ فضای راحت (صلح) است.

۲\_ شید: شید یا شاد تورکی اویغوری است به معنی درخشان می‌باشد. از ترکیب شاد در تورکی اسمای زیاد وجود دارد مانند «شادرغو»: نام پادشاه قوم تورک تبار تنکقوت؛ «شاد منیز» نیک بین؛ خوشبین. «شاد و یابغو» عنوان حکومتی فرزندان خاقان تورکان ایغور، موین چور و غیره...<sup>(۵۸)</sup> و نیز شاد پیت به معنی شاه؛ پادشاه (تورکان باستان، گوگ تورک) می‌باشد و شاد تکین نام یکی از اُمرا و فرمانروایان تورک در زمان ملکشاه سلجوقی در سال (۱۰۷۶م).<sup>(۵۹)</sup> بهر حال کلمه شید یا شاد ریشه تورکی دارد و به گفته محمود کاشغری جمشید که صورت اصلی آن جنکیشی است که در دیوان خود نوشته و آنرا به معنی مرد پرازنده و یا مرد عزیز مانند جان آر به معنی مرد جانانه و محبوب می‌باشد.<sup>(۶۰)</sup>

بعضی از نویسندگان؛ با تأسف کلمه جان را واژه‌ی پهلوی

گفته‌اند. ولی استعمال بسیار فراوان در جلو کلمات تورکی می‌آید و اسم را تشکیل می‌دهد. مانند جان بی‌بی؛ جان تورک؛ جان قیلیچ؛ جان یاز؛ جان آلپ و غیره می‌باشد. در فارسی چنین حالت و ترکیب وجود ندارد. به هر حال یم یا

جمشید اسمی بوده ریشه تورکی دارد. یما پادشاه را بعضی از مورخین اولین پادشاه آریایی (ایرانا) می‌دانند. یعنی مؤسس سلسله پیشدادیان دانسته‌اند. دیده میشود که یما یا جمشید مثل کیومرث تخت یا پادشاهی را در جنگ با دیوان بدست می‌آورد. ولی دوباره توسط بیوراسپ (ضحاک) پادشاهی او برانداخته می‌شود و مملکت او را تصرف می‌کنند.<sup>(۶۱)</sup> گرچه جمشید را برادر طهمورث گفته‌اند، ولی براساس گفته‌های بالا در این مورد باید به شک و تردید نگریست. به قراری که از نام آن پیداست، یما از تبار تورک بوده است و بعد از کیومرث دوباره بر مملکت خود ایرانا به پادشاهی رسیده است. یا اینکه آریانا (ایرانا) را به زور جنگ بدست آورده است. به هر حال آریانا (ایرانا) و همچنان بلخ، کلمه‌ای جزء از واژه تورکی نمی‌تواند باشد. در رابطه با بلخ در آثار نویسندگان به شکل بلهکا؛ باخدی؛ بخدی - بکتیریا؛ باختر و غیره... آمده است. اما هیچ کدامشان برای آن یک معنای خاص نتوانسته‌اند ارایه بدارند. و با حدس و گمان به نفع خود توجیح و استفاده برده‌اند درحالی ریشه‌ی کلمه و یا به زبان تورکی بلدیت نداشته تا اصلیت کلمه را مشخص نمایند. در بالا گفته شد که قبل از ورود اقوام هند و اروپایی یا پارسیان و اقوام نزدیک‌شان، در این محل اقوام التصادقی زبان تورک چون سومریان؛ ایلامیان و در دوره‌های بعدی سکاه و مساکیت‌ها و غیره زندگی داشته‌اند. بسیاری از شهرهایی که فعلاً در افغانستان قرار دارد، همین اجداد تورکان بنا افکنده است. از آن جمله بادر نظر داشتن معنی و مفهوم بلخ در تورکی که بالق- بالیق- بلیق- بلیق شهر است و از جانب اجداد تورکان در آسیای میانه منجمله در کشور ما از قدیم سنگ تهاداب چنین شهرهایی را گذاشته‌اند مانند بیش بالیق؛ ینگی بالیق و غیره زیاد است. امکان آن می‌رود اولین شهر را که اجداد تورکان بانی آن باشد، همین بلخ یا بلق باشد. تورکان عُز در این منطقه قرن‌ها

حکومت رانده اند آنها حرف آخر (ق) را (خ) تلفظ میکنند. به همین قسم بلخ را بلخ تلفظ میکنند. در اثر کثرت استعمال و نوشتار، بعدها به صورت بلخ نوشته و تلفظ شده است. این کلمه تورکی (بلخ) در فارسی دژ و شهر معنی میدهد. بلخ کنونی افغانستان را هم دژ یا قلعه احاطه کرده بوده است. فعلاً هم یکی از شهرهای باستانی افغانستان به شمار می آید. نظریه شباهت اسم گذاری، شهرسازی و ارتباط آن با اجداد تورکان چون افراسیاب یا آلپ ارتونقا شاه توران و قهرمان افسانه وی تورک‌ها، شهرهای بیش بلخ (پنج شهر)؛ ینگلی بلخ (شهر جدید) و غیره همه بنا کرده آن است. بلخ حاضره که در گذشته‌های دور، قبل از میلاد یکی از شهرهای مهم توران زمین (ایرانا) بوده است. مدتی تحت استیلای بیگانگان قرار داشته اما به طور کلی در اکثر مواقع و تا اواخر قرن نوزدهم نیز مرکز خلافت و امیرنشینی‌های تورک‌تباران و اوزبیک‌ها بوده است. قابل ذکر است: در زمان تسلط یونانیان و اسکندر مقدونی نیز در آثار تاریخی آنان از کهن ترین نام بلخ که باکتريا؛ باکتریه؛ باکترا می‌باشد یاد گردیده و آن را یکی از کهن ترین بلاد در منطقه دانسته‌اند. هرودوت در کتاب خود مردمان بومی این منطقه را جدا از پارسیان و هندیان می‌داند. بنا به گفته استرابون باکتران تا زمان اسکندر مقدونی از نظر شیوه‌ی زندگی و عادات تفاوت چندانی با صحرائشینان کوچنده نداشتند. هرودوت در مورد زندگی مردمان ساکن این محل بازمی‌نویسد: حین فتوحات اسکندر بزرگ ماساگت‌ها و سکاها (از طوایف تورکان می‌باشند) در شرق بدخشان و جنوب آمودریا؛ بلخ و اطراف آن زندگی داشتند. اسم قدیمی بلخ، باکتريا می‌باشد که از لحاظ معنی باز هم؛ نزدیک به زبان تورکی هست. بکتر در تورکی به معنای زمین هموار و پست در دامنه کوه می‌باشد. اگر متوجه شویم بلخ حاضره در دامنه کوه البرز قرار گرفته است. همچنین باکتريا یا بکتر (بک تور) از

نام‌های مردان است به معنی استوار و پایدار می‌باشد. پس در هر حالت می‌توان گفت شهر بلق یا بلخ که أم البلاد نیز یاد میشود، مانند شهرهای دیگری که ذکر شد؛ آباد کرده‌ی اجداد تورکان می‌باشد.<sup>(۶۲)</sup>

همین طور بسیاری از اسامی جغرافیایی و شهرهای افغانستان ریشه تورکی دارد و اظهار نظر و بحث روی آن کتاب دیگری را ایجاب می‌نماید. برای نمونه سرزمین کنونی افغانستان از قبل‌التاریخ سرزمین اصلی تورکان (ایرانا) بوده است. این منطقه از جنوب آن تا حوزه سند و کشمیر و گاهی هم فراتر از آن می‌رسیده؛ فرمانروایی داشته‌اند.<sup>(۶۳)</sup> از آنچه گفته شد آشکار است. افغانستان کنونی از قبل تاریخ یعنی از زمان سومریان، ایلامیان و سایر اقوام تورک منشأ سرزمین مقدس تورکان بوده که بعدها زیر سلطه بیگانه‌گان پیشدادی؛ هخامنشیان؛ یونانیان و غیره... قرار گرفته و با گذشت زمان و فرازونیشیب‌های زیاد؛ گاهی بدست خود تورکان و گاهی هم بدست بیگانگان اداره می‌شده است. امروز هم در این تلاطم و امواج بسر می‌برد. اگر به تاریخ مراجعه نمایم، دیده می‌شود که بعد از مهاجرت سومریان از آسیای میانه، بقایای سومریان و ایلامیان کاسیان و سایر اقوام تورک که در این منطقه زندگی داشته‌اند از لحاظ نیروی انسانی (که در آن زمان اهمیت زیاد داشت) ضعیف و جمعیت شان نیز قادر به دفاع از سرزمین خود را نبوده‌اند. به همین لحاظ بر اثر یورش اقوام بیگانه چون پیشدادیان و غیره... بر مردم سرزمین غلبه نموده؛ تمدن این خطه را تسخیر کرده، مردمان متمدن و پیشرفته آن زمان را در جنگ و کشتار، بزور از خانه و کاشانه‌شان بیرون رانده؛ بقایایشان را آواره بیابانها و کوهستان‌ها می‌نمایند. در تاریخ افسانه وی آمده است، اولین کسان مانند کیومرث (طهمورث) و بعد او یما (جمشید)؛ ضحاک (بیوراسپ)؛ افریدون (فریدون) و اولاد آن و

زوبن طهماسب هستند که در صفحات اول تاریخ دیده می‌شوند. کسانی را که اسم شان ذکر شد، همه شان پادشاهی را از یکدیگر به جنگ و خونریزی تصاحب کرده اند، که این خود سوال برانگیز است. در مورد اسمای ذکر شده لازم است تحقیق بیشتر صورت گیرد تا اصلیتشان روشن گردد. آنچه فعلاً درج صفحات تاریخ است؛ ممکن بخاطر شجره سازی از روی اغراض؛ خصومت و برتری جویی‌ها بوده باشد. ولی محمود کاشغری در کتاب خود نگاشته، سه صدسال قبل از کیومرث در این مناطق افراسیاب تورانی حاکم بوده و شهر مرو را بنا افکنده است. از تذکر محمود کاشغری معلوم می‌گردد، بر خلاف تاریخ افسانه وی در سده‌هایی از تاریخ؛ آن چنانکه ذکر شد قبل از استیلای پیشدادیان در منطقه اقوام دیگری حاکم بوده‌اند. ولی از کارنامه‌ها و چگونگی اوضاع و احوال زندگی آنها فعلاً خبری در دست نیست قهرمان‌های زیادی از تورکان در منطقه وجود داشته‌اند که اسمی از آنها برده نشده است. به این صورت علاوه بر افراسیاب تورانی و یا همان آلپ ارتونقا قهرمان تورکان که را در صفحات قبل از آن ذکر شد، می‌توان از قهرمان دومی که همعصر منوچهر؛ کيقباد و کيخسرو می‌باشد یاد کرد که کارنامه و حماسه‌های آن درج تاریخ و نیز شاهنامه فردوسی می‌باشد. بعد از کشته شدن افراسیاب تورانی بدست نوه‌اش کيخسرو، لشکرو تورکان از هم پاشیده و آن صلابت و هیبت برای مدتی از دست می‌رود. ولی نام تورک و اقوام خانواده‌ی آن از بین نمی‌رود. در طول سده‌های تاریخ حفظ می‌گردد اما نه با آن عظمت و شوکت جلال؛ تا اینکه دوباره جان می‌گیرد و تقویت می‌یابد. اقوام تورک خارج از کشور اصلی (ایرانا) به تشکیل حکومت‌ها و ایجاد مدنیتهای درخشان پرداخته است که نفوذ سیاسی و فرهنگی آنان سرزمین افغانستان کنونی را نیز تحت پوشش قرار می‌داده است. «بخصوص در تاریخ

افغانستان دوره‌ی شاهان مادی و مدنیت آنها، بدین جهت اهمیت دارد که به قول هرودوت، پادشاه دوم ماد فرورتیش تمام زمین‌های شرقی آرین نشین (ایرانا) را تا باختر و کنار جیهون گرفته بود. بنابراین آثار تمدن و تشکیلات؛ معماری؛ زبان؛ حجاری؛ مجسمه‌سازی؛ دین و آیین مهر پرستی ایشان در این قسمت شرقی آریانه (ایرانا) هم آثاری را از خود باقی گذاشته است.<sup>(۶۴)</sup> از جمله تبار ایلام؛ کاسی و ماد می‌باشد که مختصراً ذکری از آنها بعمل می‌آوریم.

## ایلامیان:

ایلامیان دومین، از اقوامی که چند هزار سال پیش از آریاییان (پارسیها و اقوام نزدیک‌شان) به تقریب مقارن با سومریان در آسیای غربی درخشان‌ترین تمدن دوران را به وجود آوردند و تأثیری مهم در تمدن اقوام معاصر خود و پس از خود گذاردند. نام ایلامیان نیز به سان سومریان؛ نام حکومتی تورک تبار است که به قبل از تاریخ تعلق دارد. ایلامیان در (۳۵۰۰) سال پیش از میلاد دارای الفبا و کتابت بوده‌اند و همانند سومریان از آسیای میانه به جانب غرب مهاجرت کرده؛ مقارن با سومریان دولتی را در خوزستان امروز ایران و دامنه‌ی کوه‌های بختیاری به نام خود تأسیس کردند. پایتخت آن شهر شوش بوده و اهواز نیز از شهرهای مهم آن بشمار می‌آمده است. در صفحات قبل ذکر شد بعضی آثاری که از کشور ما (افغانستان) و اراضی همجوار آن بدست آمده، با تمدن ایلامیان ارتباط نزدیک داشته است.<sup>(۶۵)</sup> در روزگارهای کهن؛ ایلامیان گویا بر بیشتر این دره‌ها و دشت‌ها؛ که از سوی شمال غربی تا جنوب شرقی گسترده است؛ چیره بودند. طبیعی است که گفته شود شبانان روزگار کهن از مناطق سرد سیر و کوهستانی تا دشت‌های پرآب بین‌النهرین برای زمستان گاه می‌رفتند. درباره‌ی گسترش راه‌های بازرگانی در آن روزگارها، مطالب بسیاری نوشته شده است؛ از

جمله اینکه: سنگ لاجورد افغانستان را تا مصر می برده اند.<sup>(۶۶)</sup>

## کاسیان:

کاسیان از طوایف ایلامی بوده اند که در مهاجرت ایلامیان از آسیای میانه به غرب رفته و در نواحی لرستان ایران کنونی مسکن گزیده بودند. یک قسمت دیگر از آنها نیز مانند سایر اقوام تورک دیگر در آسیای میانه منجمله افغانستان باقی ماندند. احتمال آن می رود که یکی از شاهان کاسیان که عبارت از قوروماش = قوروماش (غوروماش) در اواخر (قرن ۱۷ ق.م.) می باشد؛ از ناحیه بین ولایت کنونی بادغیس و فاریاب بوده باشد. بخاطر اینکه فعلا هم این نام در این منطقه حفظ گردیده که عبارت از غورماچ (غوروماش = قوروماش) نام یکی از ولسوالی ها؛ در این ناحیه می باشد و نیز قدیمی ترین اسم مرکز ولایت غور، کاسی می باشد که هر دو اسم، ریشه ی تاریخی دارد. چون که کاسیان و دیگر قبایل تورک از هزاره ی دوم قبل از میلاد در مرز ماد و عیلام زندگی می کردند. کاسیان با ایلامیان خویشی داشته و به زبانی که با ایلامی قرابت داشته سخن می گفتند. یعنی از جمله اقوام التصافی زبان یا تورکی باستان بوده اند. کاسیان اقوامی دامدار بودند. بعضی محققان بر آنند که رام کردن اسب برای استفاده از آن بعنوان وسیله ای برای حمل و نقل، برای نخستین بار از دست آوردهای کاسیان بوده است. بنا بر گواهی تاریخ از اوایل یا اوسط هزاره ی سوم (ق. م) بعد از مسکن گزینی شان در منطقه؛ سرانجام در طول هزار سال پس از آن موفق به ایجاد تمدن شده اند که بانی سلسله ی کاسی پیشوایی بنام «گانداش» بوده است که زمامداری وی مقارن با پادشاهی «سامسوئیلونی» پسر حمورابی در بابل بود.<sup>(۶۷)</sup>

## مادها:

در منابع تاریخی به نام مادیها برای نخستین بار در کتیبه های سلمنر پادشاه



آشور به مناسبت لشکرکشی خود به اراضی گوتیان و لولویان؛ در اواسط سده‌ی نهم پیش از میلاد نقر کرده است، برمی‌خوریم. بنابراین طوایف مادی دوسده پیش از مهاجرت اشگوزها (اسکیت‌ها) در قرن (۷) ق م یعنی در سده‌ها (۹ - ۱۰ ق م) و شاید حتی پیش از این زمان؛ از طریق گذرگاههای قفقاز به آذربایجان در آمده‌اند.

در بند «۶۹» کتاب نخست هرودوت در باره‌ی مادیها می‌خوانیم: «آشوری‌ها در آسیای علیا پانصد سال حکومت کردند. اول مردمی که سر از اطاعت آنها پیچید؛ مادی‌ها بودند. این‌ها برای آزادی جنگیدند و گویا رشادت‌ها نموده و از قید بندگی رستند. پس از آن سایر مردمان به آنها تاسی کردند. بزودی تمام مردم قاره آسیا، آزاد و مستقل گشتند» ماد واژه‌ای است که از دوران باستان در میان اکثر اقوام التصالی زبان تورک دارای معنایی مشخص بوده و به عنوان نام شخص بکار رفته است. کلمه «ماد» که در هزاره‌های چهارم و پنجم پیش از میلاد در زبان سومری به معنی متین، محکم و شکست ناپذیر بکار می‌رفت، بدون تردید در زبان گوتیان نیز رایج بود. که همان معنی اخیرالذکر را میدهد. نخستین شاه گوتیان بربابل «ایمتا» نام داشت که در قدیمی‌ترین اشکال واژه «ماد» می‌باشد:

ایمدا = مئد = ماد. همینطور خاقان معروف امپراتوری هون که در سده‌ی دوم ق.م در آسیای میانه فرمانروایی میکرد مته = مه ته = مئی نام داشت.<sup>(۶۸)</sup>

و همچنان مادیان نام فرمانده سکاها در تورک تبار در زمان حکومت مادها به رهبری کیاکسار؛ نام یکی از شاهان تورک ساکایی دولت ماد؛ ماننا در سال‌های (۷۰۰) قبل از میلاد.<sup>(۶۹)</sup> و (میدیا) نیز آمده که بمعنی قوم تورک تبار ماد و نام قدیمی یکی از طوایف تورک که حکومتی به همین نام تشکیل داده

بودند.<sup>(۷۰)</sup> مادابه در اصل بدون شک همان «ماد اوبه‌ی تورکی» یعنی محل زیست اقوام ماد می‌باشد همین اکنون به این اسم در ولسوالی کشم ولایت بدخشان وجود دارد می‌توان ریشه‌ی تاریخی آن را نسبت داد. اما با تأسف باید گفت که بعضی مورخین بخصوص افغانی چون علی احمد کهزاد و عبدالحی حبیبی با نگاه‌های کوتاه‌نظرانه‌شان، بنابر افکار به اصطلاح آریاییستی و نژاد پرستی؛ اقوام متذکره را جزء اقوام پارسها معرفی کرده‌اند. این خود تحریف بزرگ تاریخ و نا بخشیدنی است. در رابطه با یکی از شاهان مادی موارد زیر را از کتیبه داریوش نقل می‌کنیم که ثابت می‌سازد مادها از اقوام پارس و یا جز آن نبوده و سخت‌ترین قساوت غیرانسانی را علیه آنها روا می‌دارد؛ قساوتی که در تاریخ کم نظیر می‌باشد.

فروه‌ورتیش که در ادبیات فارسی باستان عبارت از همان فرهاد می‌باشد. فره ورتیش بعد از قیام قئوماته (گئوماته = بردیا) دومین رهبر (تورک مادی) قیام و عصیان بزرگ ضد هخامنشی؛ در طول تاریخ سلطنت هخامنشیان می‌باشد. فرهاد (فروه‌ورتیش) به خاطر رهایی قوم تورک تبار ماد از اسارت و استثمار ظالمانه حکومت مستبد و دارای عصبیت هخامنشی، قیام کرد. فرهاد در جنگ با سپاهیان داریوش شاه هخامنشی اسیر شده و به دستور داریوش به طرز وحشیانه و فجیع کشته می‌شود. داریوش در کتیبه‌ی بیستون چنین نوشته است: «فرهاد (فروه‌ورتیش) را سپاهیان من دستگیر کرده پیش من آوردند. من بینی؛ گوش و زبان او را بریدم و چشمایش را از حلقه درآوردم. او را در بند زنجیر در آستانه‌ی بارگاه من نگاه داشتند تا تمامی سلحشوران و مبارزین مخالف سلطنت هخامنشی او را مشاهده کردند. سپس فرمان دادم تا او را در همدان (پایتخت و مرکز دولت تورک تبارماد) به نیزه نشانده بر زمین دوختند. تمامی مردانی را که اولین حامیان

و طرفداران او بودند در داخل دژ اکباتان (همدان) به دار آویختیم» لازم به ذکر است که قیام بزرگ فرهاد (فره‌ورتیش) مورد حمایت و خواست قلبی تمامی اقوام و قبایل تورک تبار التصادقی زبان و تحت سلطه و استثماره‌خامنشی چون مادها؛ ماناها؛ ایلامیها؛ کاسی‌ها و قوم تورک تبار پارت و بابلی‌ها بود. این بود مقاومت و حق طلبی‌های آن زمان که برای نمونه ذکر شد.<sup>(۷۱)</sup>

خلاصه از حقایق بالا می‌توان گفت که مسکن اصلی تورکان آسیا میانه که کشور ما نیز، شامل آن می‌باشد و جنوب آن تا حوزه‌ی سند و کشمیر و گاهی هم فراتر از آن میرسیده است؛ می‌باشد. در ابتدا اقوامی چون سومریان، ایلامیان، کاسیان، مساکیت‌ها، اسکیف‌ها (سکاها) و غیره در آن زندگی داشته‌اند. بعد از آنکه یک قسمت شان به مهاجرت رو آورده به محل‌های جدیدشان رفته و دست به ایجاد قدیمی‌ترین تمدن‌های بشری می‌زنند؛ قسمت دیگری که در منطقه باقی می‌مانند تاب مقاومت در مقابل مهاجمین که از جانب شرق هجوم آورده بودند؛ نداشته‌اند. «ایرانا» سرزمین تورکان، ابتدا مورد تهاجم و در تصرف شاهان افسانه‌وی پیشدادیان قرار گرفت. تمدن کهن تورک زمین (ایرانا) را غصب نموده، همه‌ی افتخارات تاریخی، حتی نام این سرزمین را از آن خود کرده‌اند و آنچه ظلم؛ وحشت و جنایت که از دست‌شان برمی‌آمد بر مردم محل روا داشتند. همه ساکنین از آبادی‌ها و موطن‌شان به بیابان‌ها و کوهستانهای صعب‌العبور رانده شدند. و یا برای اینکه از ظلم ظالمین؛ خود و یا قوم‌شان را نجات داده باشند، به آنجاها پناه برده؛ به بقایای نسل خود پرداختند. بعضی‌شان دوباره به وطن اجدادی شان تسلط و دست یافته، حکومت رانده‌اند. این وضعیت برای مدت‌ها ادامه داشته؛ گاهی هم دست به دست می‌شده است. بالاخره سلطه‌ی بیگانگان هخامنشی می‌باشد که حکومت و پادشاهی دولت تورک تبار ماد را که در آن

زمان، تمام سرزمین‌های شرقی (ایرانا) را تا باختر و کنار جیهون با مدنیت و تمدن پیش رفته آن زمان احاطه کرده بود؛ سلطنت می‌راندند. در سال ۵۵۰ ق.م منقرض کردند و صاحب تمدن کهن اقوام شکست خورده گردیدند. شاهان هخامنشی چیزهای زیاد از مادها اقتباس کردند. بسیاری از ترتیبات دوره‌ی هخامنشی شبیه و تکمیل دوره‌ی مادی بوده است. با انقراض دولت ماد، تغییری اساسی در سیاست و معیشت روی نداد. حتی در برخی از موارد با صراحت می‌توان گفت که اقتباس پارسیان هخامنشی، از مادیها بوده است.

به قول هرودوت و استرابو که نوشته‌اند مردم پارسه شکل لباس را از مادیها اقتباس کردند. از آن جمله کلاه‌نمدین و قبای آستین دار و لباس‌های ارغوانی سیاه و سرخ پررنگ و تزیین چرمی تنگ آستین دار تا زانو و شلوار بلند چرمی و کفش بند دار با نوک برجسته و کلاه گرد ساده‌ی نم‌دی؛ و پیراهن تا زانو و کمر بند و خنجر با نیام و تیردان و انواع اسلحه، خود و زره؛ چیزهاییست که از مادیها اقتباس شده است.<sup>(۷۲)</sup>

هخامنشیان در حدود سال (۷۰۰ ق م) به‌طور ملوک مقامی در تحت اداره‌ی شاهان ماد در بعضی مناطق داشته و آنرا اداره می‌کردند.<sup>(۷۳)</sup> پس از مرگ کیا کسار در (۵۸۵ ق. م)، پسرش آستیاک رهبری دولت ماد را بدست گرفت و تا سال (۵۵۰ ق.م) پادشاهی می‌کرد. دولت ماد در این سال در نتیجه خیانت فرماندهان نظامی و اشراف مادی توسط «کوروش» منقرض شد و پارسیان به قدرت رسیدند.<sup>(۷۴)</sup>

کوروش اولین فاتح بزرگ خاندان هخامنشیان است که به کشورگشایی‌های خود در غرب تا سواحل مدیترانه؛ به سرزمین شرق پارس هم متوجه گشت و ورنه کانه (گرگان) و پرثوه (پارت) و اریا (هریو = هرات) که

پایتخت آن ارته کنه artacana بوده؛ و زرنگه (سیستان) بر کنار رود تیماندروس (هیئومت = هلمند) و هاوروتیش (هرووتی = اراکوزی = ارغنداب) و کابل کوهسار (اوپیرسینه = پارو پامیزاد = هندوکش)؛ غزنی؛ گندهاره (ازننگرها تا کنار سند)؛ بلخ تا جبال سکاومه ورگا (پامیر) و همچنان در ماوارا آمو سوگودو (سغد) تا اورکسارتس (سیر دریا) واحه‌های خیره خوارزم؛ مرو را فتح نموده و پیش رفت و ضمیمه کشور هخامنشی ساخت.<sup>(۷۵)</sup> کوروش به حرص و آز خود ادامه داده می‌خواست همه کشور تورک‌تباران را به تصرف خود بیاورد و شکست‌های اجداد افسانه وی‌شان را جبران نموده، بار دیگر تورکان را از صحنه سیاست و حکومتداری ساقط نمایند. بالاخره به آرزوهای نافرجام‌اش، یک زن (ملکه تومروس یا توم ریس) شاه یارهربر قبایل مساکت‌های تورک‌تبار خاتمه بخشید و در میدان جنگ سر از تن این شاه سفاک و خون ریز جدا کرده، درس عبرت برای قدرت‌مندان خون آشام داد. که ذکر آن در صفحات قبل کتاب گذشت. در زمان شاهان معروف و قدرتمند هخامنشیان چون کوروش؛ داریوش اول؛ خشایار و داریوش دوم خاک افغانستان جزو شاهنشاهی وسیع هخامنشی بود ولی نامی از مردمان بومی آن در زمان هخامنشیان چون ماساژت (مساگت‌های تورک‌تبار) و اقوام سیتی (اسکیف‌های تورک‌تبار) برده شده است که پایتخت آنها بلخ بوده است.<sup>(۷۶)</sup> می‌توان گفت این اقوام بعد از شکست از هخامنشیان دوباره سر قدرت آمده باشند. امکان دارد باج دهنده دولت هخامنشیان شده باشند.

خلاصه سلطه‌ی هخامنشیان در زمان داریوش سوم پایان میرسد و موج تازه‌ای به رهبری اسکندر پسر فلپ دوم پادشاه مقدونیه به اقتدار می‌رسد. اسکندر باحمله به قلمرو هخامنشیان؛ داریوش سوم، تاب مقاومت نمی‌آورد؛ تاج و تخت را رها

نموده فرار می‌نماید و از طرف بسوس والی باختر (بلخ) همانطوریکه در بالا ذکر شد امکان دارد و از اقوام مساکت‌ها و اسکیف‌ها بوده باشد به قتل می‌رسد و سلطه هخامنشیان خاتمه پیدا می‌کند. اسکندر مقدونی تمام متصرفات هخامنشیان از جمله کشورما را بعد از مقاومت‌ها و خون ریزیهای فراوان بدست می‌آورد. قابل یادآوری است، اسکندر در هر نقطه از کشور ما در برابر مقاومت مردمان بومی آن قرار می‌گیرد ولی در برابر لشکر با تجهیزات؛ قدرتمند و تازه دم اسکندر تاب مقاومت را نمی‌آورند. اسکندر موانع را از سر راه خود برداشته به پیشروی خود ادامه می‌دهد. در اواخر بهار (۳۲۹ ق م) اسکندر با لشکریان خویش به سوی قفقاز حرکت کرده و از راه اندراب از کوه هندوکش (کوه‌های قفقاز یونانی) گذشت و بر قوای بسوس حکمران باختر تاخت. ولی بسوس که در قوای خود توان مقاومت را ندید؛ از رود آمو بطرف سغد گذشت و باختر بدست اسکندر افتاد.<sup>(۷۷)</sup> اسکندر بیشتر از سه سال در آسیای وسطی و تورکستان پادشاهی و حکم نه رانده است.<sup>(۷۸)</sup> بعد از مرگ اسکندر امپراتوری وسیع آن از هم پاشید. این است آخر جهانگیری دوازده سال جنگ؛ خرابی؛ ویرانی و خونریزی که در آخر سردارانش بر سر تقسیم ممالک مفتوحه، خانواده‌اش را هلاک کردند. و اسمش برای همیشه بعنوان یک فرد متجاوز، غارتگر و ویرانگر در تاریخ ثبت شد.<sup>(۷۹)</sup>

اسکندر در مدت کوتاهی امپراتوری بزرگی را تأسیس نمود. ولی این امپراتوری آنقدر ناپایدار بود که به همان سرعت که ایجاد شده بود، از هم گسست. هرج و مرج و بحران در سراسر ممالک شرق حاکم شد.<sup>(۸۰)</sup> بعد از آنکه اراضی مفتوحه اسکندر تجزیه گردید و منجر به ایجاد دولت‌های مستقل و نیمه مستقل در منطقه گردید. سلطنت مستقل یونانیان و باختر

و امارت‌های مختلف از بومیان محلی در محدوده کشورما تشکیل شد. حوادث مهمی که منجر به سقوط یونانی‌ها در صفحات شمال هندوکش (تورکستان افغانستان) گردید؛ عبارت است از ظهور ساک‌ها (سکاهای تورک تبار) می‌باشد. بر اثر فشار ساک‌ها هلیوکلس آخرین پادشاه یونان و باختری صفحات شمال را (تورکستان افغانستان) ترک نموده به جنوب هندوکش در حوالی سال ۱۳۵ ق.م. عقب نشینی کرد و در کاپیسا به سلطنت خود ادامه داد. سغدیان و باختر بدست سکاهای تورک تبار افتاد.<sup>(۸۱)</sup> بالاخره در جنوب نیز آخرین عناصر امرای دولت یونان و باختر بدست ساک‌ها تا پنجاب شرقی از میان برداشته شد.<sup>(۸۲)</sup>

نام ساک‌ها در کتیبه‌های شاهان هخامنشی دیده می‌شود. قبایل ساکه (ساک‌ها) در ماورای آمو از حدود پامیر بنام‌های فرآورنده‌ی هومه یا ساکه‌های تیزخود تحت اداره‌ی شاهان هخامنشی می‌زیستند؛ و از راه پارت (خراسان) به سرزمین زرنگه = درنگیانه گذشته و نام خود را بر آن نهاد که سکاستان = سیستان نامیده شد. وهم در صفحات شمال هندوکش و باختر می‌زیستند که از این سرزمین به شرق و غرب پراکنده شده و وقایع ایشان جزو تاریخ آریانه (ایرانا) بشمار می‌رود.<sup>(۸۳)</sup> نخستین اداره و تشکیلات سیاسی ساکه‌ها در سرزمین سکستان و اراکوزی یعنی وادی هلمند و ارغندابست. سلطه‌ی ایشان در قرن اول میلادی تا حدود تانکسیلا می‌رسید. هنگامیکه اپولونیوس در ۴۳ - ۴۴ م به دیدن تانکسیلا آمد؛ در آنجا پادشاهی ۲۱ ساله بنام فراوتیس phraotes (فرهاد) حکم میراند.<sup>(۸۴)</sup> (ذکر فراوتیس (فرهاد) در صفحات قبل گذشت. از نوشته‌های بالا به این نتیجه می‌رسیم و یقین پیدا می‌کنیم که مادها هم از تیره‌ی ساک‌ها می‌باشند).

## پارت‌ها:

قوم دیگری از ساک‌ها با اسم پارت‌ها که برخاسته از همین باختر

می‌باشد. در مورد معرفی این قوم در کتاب تاریخ افغانستان تألیف آقای علی احمد کهزاد چنین آمده است :

پارت یا پارتیا؛ یعنی اسم قوم محلی که بنام آنها شهرت یافته؛ توجه جمعی از مذققین را جلب کرده و در اطراف آن بصورت مختلف و متناقص اظهار نظر کرده‌اند. ولی عموماً به این عقیده متمایل‌اند که ایشان از اهل باختر و از جمله کتله آریایی (ایرانا) باختراند.<sup>(۸۵)</sup> (در این جا لازم است یادآوری شود که از جمله کسانی که به تناقص گویی پرداخته‌اند، یکی هم آقای کهزاد می‌باشد. این شخص اسم پارت را بدون هیچ سند و مدرکی به پکت‌ها یا پخت‌ها ارتباط داده، بطور ناشیانه‌ای به پشتون‌ها نسبت می‌دهد. خاطر نشان می‌شود تاکنون هیچ آثار، سند و مدرکی وجود ندارد که پشتون‌ها در باختر بوده باشند. آنچه آقای کهزاد و حبیبی ادعا دارد، بی‌اساس بوده حقیقت ندارد. این ادعا نظر شخصی و مغرضانه‌ی آنها بوده، که خود نشان‌دهنده‌ی پیروی آنها از اندیشه‌ی ناسیونالیزم کور و عصبیت ملی می‌باشد و با این طرز فکرشان تاریخ و هویت اقوام اصلی این خطه را زیر سوال می‌برند.) در حالیکه پارت‌ها نام قبیله‌ی بزرگ تورک تبار می‌باشد. اولین شخص این قوم بنام پارت می‌باشد، که اساس حکومت پارت‌های اشکانی را تشکیل داده. آنان شاخه‌ای از قبیله‌ی تورکان ساکایی بودند. پارتاکن نام قبیله‌ای تورک تبار از قبایل متحده‌ی دولت تورک تبار ماد است که سرزمین محل سکونت آنان به همین نام قسمتی از سرزمین دولت ماد مرکزی را تشکیل می‌داد. معنی لغوی آن «شهر پارتها» است.<sup>(۸۶)</sup> و به قول دیگر پارتاکن از دو جزء ترکیب یافته است :

الف - پارت = پارتا: این کلمه به ظن قوی با نام قوم تورک «پارت» که در سده‌های متأخر سلسله‌ی اشکانی را پدید آورد؛ مربوط است.



ب- کن: این کلمه در میان اقوام تورک به معنی شهر و آبادی بکار رفته است. مثلاً در نام‌های تاشکند \_ (تاشکینت) قره کند (قره کینت) بش کند (بیشکینت) و غیره... بنا برین پارتاکئن (پارتاکن) به معنی «شهر پارتی»؛ «سکونت گاه پارتیان»؛ «اجتماع پارتی» بوده است.<sup>(۸۷)</sup>

همچنین کن؛ کان؛ کئن؛ قان؛ گان؛ غان؛ جان و... در تورکی هم به معنی کثرت و فراوانی است و نیز در اسامی جغرافیایی به عنوان پسوند منسویت و کثرت بکار می‌رود.

پارتیا مرکب از قطعات دامغان؛ شاهرود؛ جوین؛ سبزوار؛ نیشابور؛ طوس؛ شهر نو و ترشیز و حوزه‌ی اترک و هریرود میباشد.<sup>(۸۸)</sup>

ارتباط میان باختر و پارتیا قرن‌های مدید دوام کرد. بعد از اینکه مرکز ثقل حکومت پارتی بطرف غرب در حوالی رودخانه دجله رسید و از حدود آریانا (ایرانا) بیرون شد، شاخه دیگری تحت زمامداری «ونونس» سلطنت جدا گانه در حوزه‌ی هیرمند و در ارغنداب به میان آورده که در تاریخ آریانا (ایرانا) بنام «پهلوا» یاد می‌شود.<sup>(۸۹)</sup>

پهلواها عبارت از شاخه‌ای از پارت‌های مستقل سیستان و قندهار می‌باشد و در سقوط دولت یونانیان باختری در جنوب هندوکش و حتی در متصرفات هندی دولت باختری دخالت زیاد نمودند.<sup>(۹۰)</sup> پارتی‌ها در تاریخ قدیم افغانستان چندین جهت را شامل‌اند. اول بعلت اینکه علاقه پارتی من حیث جغرافیایی جزء خاک آریانا (ایرانا) بود. دوم پارت‌ها شاخه‌ای بودند که از باختر بدانجا مهاجرت کرده و آن قطعه را بنام خود، به پارتیا معروف ساختند. سوم آرشک مؤسس سلطنت پارتی تورک تبار با برادر و خانواده‌اش از بلخ بوده و از اینجا عازم پارتیا شد به تشکیل سلطنت پرداخت.<sup>(۹۱)</sup> در این جا راجع به کلمه

آرشک (اشکانی) و ریشه آن چند سطر نگاشته شود خالی از دلچسبی برای خوانندگان عزیز نخواهد بود. اشکان همان کلمه تورکی آرشکان است که از دو کلمه «آر» یعنی امیر؛ جوانمرد؛ قهرمان و مرد به اضافه «ساکان» نام قبیله از تورکان بنام ساق یا ساک می‌باشد ساق یا ساک که به مرور زمان تبدیل با شاق یا شاک شده است معنی لغوی آن بیدار و هوشیار و زیرک می‌باشد.<sup>(۹۲)</sup>

همچنین در استان اردبیل در سمت شرق آذربایجان در حوالی شهر مشکین شهر (خییابو) محلی وجود دارد که «آرشق» نامیده می‌شود بخشی از گورهای مورد شناسایی قرار گرفته شده مربوط به فرهنگ و تمدن اشکانی بوده است. و نیز نام قدیمی ناحیه‌ای از قره باغ جمهوری آذربایجان «آرسک» یا «آرساک = آرساق» می‌باشد.

آرشک (آرشق مرد زیرک قهرمان و دلاور هوشیار و همچنین نام اولین پادشاه بزرگ سلسله تورک نژاد اشکانی می‌باشد در ادبیات فارسی به طور اشک نگارش یافته همچنان در کتابی آمده است اشک آباد (عشق آباد) پایتخت تورکمنستان حاضره را او (آرشک = آشک) بنا کرده است. سلسله‌ای که منسوب به همین نام به مدت (۴۷۷) سال بر سرزمین ایران و افغانستان حکومت راندند.<sup>(۹۳)</sup> کلمه‌های شک - ساک - ساق - شق (اشک‌ها یا اسکیف‌ها) نام همان قوم تورک تبار «ساک» و یا «ساکاها» می‌باشد.

شاهان پارتی کم و بیش در حوالی غربی و شمال کشور ما [افغانستان] نفوذ و حاکمیت داشتند.

«ونونس» یکی از حکمرانان پارتی در حوالی (۱۲۰ ق م) سلطنت مستقلی در اراضی حوزه‌ی هیرمند و ارغنداب تشکیل نموده و بنام دودمان و سلطنت پهلوا حکمرانی کرد که جزیی از تاریخ آریانا (ایرانا) است.<sup>(۹۴)</sup>

## کوشانیان (قوشخانیان) :

موج تازه‌ی در حدود (۱۶۵ ق.م.) از قبایلی تورک تبار بنام کوشانیان (قوشخانیان) در عرصه تاریخ ظهور کردند. چینیان ایشانرا یوچی (اوچی) گفته‌اند که از مسکن قدیم خود در چین شرقی برآمده و به وادی سیردریا در شمال آمو رسیدند. ایشان ساکه‌های (سکاها) ساکن این محل را به طرف شرق و صفحات آریانه (ایرانا) در تورکستان افغانستان و جنوب هندوکش راندند تا حدی که به سرزمین هند هم بعد از سال (۱۲۷ ق.م.) عقب نشستند. جایشان را یوچیان گرفتند<sup>(۹۵)</sup> همچنین در تاریخ جامع ادیان، نوشته جان بایرناس، با ترجمه‌ی آقای حکمت در مورد کوشانیان چنین آمده است :

«در قرن اول میلادی قبیله‌ی صحرا نشینی به نام کوشان؛ که با تورکان و تورانیان از یک ریشه بودند، از آسیای مرکزی برخاستند و از افغانستان عبور کردند و به شمال غربی هندوستان تاختند و جانشین سلاطین محلی شده، تمدن و فرهنگ محلی را اقتباس کردند.»<sup>(۹۶)</sup> در مورد این قوم در کتاب امپراتوری صحرا نوردان آقای رنه گروسه چنین معلومات داده است : « که یوچه‌ها را باید با تخارها یکی دانست از این گذشته مورخین یونانی این یوچه را با تخارها و سیت (سکاها) یکی می‌دانند و این اسامی را نماینده‌ی یک ملت، منتهی در دو دوره‌ی مختلف از تاریخ قلمداد می‌کنند.»<sup>(۹۷)</sup> همچنان که گفته شده اهالی تاهیا (یعنی اهالی باختران) دارای روسای بزرگی نبودند و فقط چندین رئیس شهر و قریه داشتند. این (سکاها و بقایای شان) در برابر یوچه‌ها بسیار ضعیف بودند و از جنگ می‌ترسیدند. با ورود و رسیدن یوچه‌ها آنها جملگی تسلیم شده و اطاعت نمودند و یا یوچه‌ها جای «ساکا» یا «چاکا» را در باختران اشغال کردند.<sup>(۹۸)</sup>

(به هر صورت از اطلاعات بالا چنین نتیجه بدست می‌آید که سکاها و

یوچه هر دو تورک تباراند. همانطوری که در بالا هم ذکر شد، سکاها بدون جنگ تسلیم یوچه‌ها شدند، چون در بین این دو قوم صلح بوجود آمد؛ با هم آمیخته دولتی بنام کوشانیان (قوشخانیان) را به وجود آوردند، کوش (قوش) در تورکی به معنای باهم شدن (جور شدن) و اتحاد کردن و خان به معنی رئیس است به این ترتیب کوشان (قوشخان) عبارت از اتحاد روسای دو جانب و اقوام شان می‌باشد. در تایید گفتار بالای خود؛ از تاریخ هرودوت که به زبان انگلیسی منتشر شده می‌آوریم که در ذیل کلمه‌ی «سیس» چنین آمده است: «اسکیف‌ها اقوام تورک- تاتار می‌باشند» و نیز آمده است، ماساژیت‌ها (مساگیت‌ها) ساک‌ها (سکاها) پچنق‌ها؛ خزرها و هونها به لحاظ منشاء خویش تورک هستند و این موضوع نیازی با اثبات ندارد.<sup>(۹۹)</sup> و یا به قول دیگر مردم یوچی (اوچی) در حدود (۷۰ ق.م.) از آمو گذشته و به کمک تخاریان (عبارت سکاها و اقوام نزدیک به آنها) باختر را گرفتند و بعد از این بین یوچی‌ها و تخارها (سکاها) آمیزشی بعمل آمده و یک عرق قوی و ممتازی را بوجود آوردند که قبیله‌ی معروف کوشی kushi (کوشی یا قوشی در تورکی به معنی با همی- اتحاد- وحدت می‌باشد و کوشان و کوشان شاه لقب است یعنی قوشخان شاه - قوشخان از ترکیب دو کلمه قوش و خان وجود آمده است که هر دو کلمه تورکی است. و نیز سکاها و یوچه‌ها خود تورک‌اند. اسم تورکی برای خود انتخاب کردند یعنی رئیس که سمبول اتحاد و همبستگی است.) کوی شانگ = کوشان یکی از قبایل پنجگانه این مردم بود.<sup>(۱۰۰)</sup> یا بهتر بگوییم که کلمه کوشان و یا قوشخان؛ جای قبایل یوچی‌ها و سکاها را در تاریخ گرفت. «هئوهان شو» حکایت می‌کند چگونه رئیس کوشانها که او؛ وی را kleaugsaeku-kie می‌نامد یعنی همان کوجالا کادفی سس koujoula kadphisees منقوش در مسکوکات توانست با مطیع نمودن

سایر ایلات یوچه امپراتوری «کوشانیان» (قوشخانیان) را بنیان‌گذاری کند.<sup>(۱۰۱)</sup> در مورد نام کوچالا کادفی‌سس میتوان اظهار نظر کرد که اساس و ریشه تورکی دارد کوچو لا (کوچو لا یا کوچ لا قدرتمند کردن و قدرتمند شدن و آخر آن عبارت از سس یا سئیس همان قوم اسکیف‌ها یا سکاها می‌باشد که هرودوت از آن یاد کرده است. البته در کل اظهار نظر قطعی نمی‌توان کرد. در مورد شناخت کوشانیان یا قوشخانیان بعضی از نویسندگان بدلیل عدم دقت و تحقیق کافی؛ ابهام‌دار برخورد می‌کنند. از جمله در کتاب تاریخ باستانی ایران نوشته‌ی. به ترجمه‌ی مسعود رجب نیا چنین بیان می‌دارد «منابع نوشتاری درباره‌ی کوشانیان کما بیش موجود نیست جز از اشاراتی به باختریان در منابع کهن یونانی ولاتین که در آنها نام کوشان نیامده است و در منابع ارمنی و چینی اشارات مربوط بدان بسیار وابسته است به حدس و گمان».<sup>(۱۰۲)</sup> می‌بینم که عده‌ای از نویسندگان از اظهار حقیقت ابراء دارند و جهت کتمان آن به جانب حدس و گمان فرار می‌نمایند. که حقیقت پوشیده نمی‌ماند. از آنچه در فوق تذکر داده شد، معلوم می‌گردد که کوشانیان یا قوشخانیان از اتحاد قبایل تورک یوچه‌ها؛ سکاها و اقوام نزدیک آنها تشکیل یافته است و این حقیقتی است که تاریخ بر آن گواهی می‌دهد. قوشخان یا کوشان نام بزرگترین امپراتوری آریانا (ایرانا) می‌باشد.

عنصر کوشانی در تاریخ قدیم افغانستان رول خیلی مهم و بادوامی بازی کرده است و بعد از قرن اول مسیحی تا زمان‌های مقارن با ظهور دین مقدس اسلام به استثنای حکمرانی یفتل‌ها؛ در منطقه حضوری جدی داشتند. دوره سلطنت و زمامداری آنها یکی از درخشان‌ترین دوره‌های تاریخ قدیم آریانا (ایرانا) بشمار می‌رود. آئین؛ فلسفه و حکمت؛ ادبیات؛ رسم الخط؛ صنایع مستظرفه؛ معماری؛ هیکل تراشی؛ نقاشی؛ رسامی و دیگر شعب هنرهای زیبا در

عصر آنها ترقی شایان نمود. در بار شاهان کوشانی خصوصاً بارگاه مجلل سلطنتی پادشاه معروف و مقتدر ایشان کنیشکا (کنیشکا یا قونیشقا مرکب ازدو کلمه تورکی می باشد یعنی قونیش + قا؛ تشکیل یافته قونیش به معنی «سخن» و «قا»؛ پسوند همانند «ور» فارسی می باشد. به معنی سخنور؛ دانا و چیز فهم بوده و یا هم کینگشان بوده باشد این کلمه نیز تورکی بوده به معنی رایزن، مشاور و مشورت کننده می باشد.)<sup>(۱۰۳)</sup> خلاصه دربار کوشانیان آستانه‌ی علم و حکمت و فلسفه و صنعت بوده؛ مراودات تجارתי امپراتوری کوشانی بطرف شرق و غرب با هان‌های چینی و دولت رُم انبساط یافت و کنترل حصه‌ی وسطای «راه ابریشم» که از شمال آریانا (ایرانا) میگذشت؛ بدست دولت کوشانی (قوشخانی) بود. این امپراتوری آن حصه‌ی هند را که از حوزه‌ی فتوحات کوشانی بیرون مانده بود و نیز کشور چین را از طرف شرق به دولت‌های پارت و رُم وصل کرده؛ از تجارت و مبادله‌ی کالا استفاده‌ی زیادی می برد و سیادت سیاسی و تجارתי این گوشه‌ی آسیا در دستش بود.<sup>(۱۰۴)</sup> ولی افسوس بعضی از مورخین ما در شناخت این ملت تورک تبار قصداً یا کور کورانه اشتباه بزرگ مرتکب شده و می خواهند هویت ایشان را در تاریکی قرار بدهند. غافل از اینکه حقیقت بالاخره روشن و آشکار می گردد. کسانی که به بیراهه میروند، شرمنده بوده و این شرمندگی تا ابد دامنگیرشان خواهد بود.

## هپتال‌ها:

هون‌های هپتالیان (هفتالیت) عشیره‌ای بوده‌اند از تورک و موغول که مبدأ و منشا آنها در جبال کین شان kinchan یعنی آلتایی بوده و از آنجا به مرغزاران تورکستان من جمله افغانستان سرازیر شده‌اند.

نام آنها را مورخین بیزانس هفتالیت نوشته‌اند. مورخ ما میخواند، اسم آنها را

هیاطله گفته است و مورخین چینی آنها را «یه ته» ye-tai نامیده و نوشته‌اند. ظاهراً نام از خانواده‌ی سلطنتی هفتا یا یه تا (یتی) آمده است. مورخین بیزانس همچنین مورخین کشور ما با پیروی از این نظریه؛ آنها را به غلط و نادرست نژاد هندو اروپایی یا از نژاد غیر تورکی شناسانده‌اند.<sup>(۱۰۵)</sup> همچنین اکثر مدققین به این مطلب رجحان دادند که هپتالیان (یفتلی‌ها) شاخه‌ی یوچی‌ها یا کوشانی بوده یعنی با هم؛ همخون و هم نژاد بوده‌اند.<sup>(۱۰۶)</sup> قبل از ظهور هپتالیان اخلاف و بقایای کوشانیان در کشور ما حکم می‌رانند در حدود سال (۳۲۵ م) یکی از این شهزادگان بقایای کوشانی بنام کیداره (اصل آن کیداریی kidney) از اسامی شهزادگان تورکان «ساکا» یا «ساک» تورکستان که کشور ما نیز شامل آن است؛ در زمان حکومت هخامنشیان (ساسانیان) حاکمیت منطقه‌ای داشته است.<sup>(۱۰۷)</sup>

کیدار (kidar) نام بخشی از قبایل هون که در مرزهای شمال شرقی و شمال ایران (افغانستان) می‌زیستند و معروف به هونهای کیداری بودند.<sup>(۱۰۸)</sup> (کیدار نام شهری تاریخی در استان زنجان ایران می‌باشد). در اواسط قرن چهارم میلادی برگنده‌ها تا کشمیر حکم می‌راندند که در اثر جنگ‌هایی که با قبایل ژوان ژوان (تورک تبار) از باختر برآمده، در کابل و گندهاره سلطنتی را تشکیل دادند و صنعت شیشه سازی در عصر اینان بوسیله‌ی سوداگران آریانا (ایرانا) در چین ترقی کرده بود.<sup>(۱۰۹)</sup>

زمانی که مردم هپتال در سنه (۳۶۰ م) از شمال به جنوب حرکت کردند و چون کیداریان خطر حمله ایشانرا دانستند از ساسانیان کمک خواستند (چون کیدارها در آغاز تحت نفوذ ساسانی‌ها بودند و بعدها مستقل شده‌اند) ولی مقاومت کرده نتوانستند و چنانچه گفته شد؛ به وادیهای گندهاره پس نشستند. اما هپتالیان که نام ایشان در یفتل بدخشان (اکثریت به تورکی اوزبیکی حرف می‌زنند) تاکنون

باقیست. تا (۴۲۵ م) باختر را کاملاً بدست آوردند و از اینجا بطرف غرب حرکت کرده، دولت ساسانی را به خطر انداختند. سپس بسوی جنوب شرق؛ وادیهای کابل و گندهاره و زابل روان شدند و دولت مقتدر هپتالی افغانستان تشکیل دادند. هپتالیان به مانند اقوامی چون کوشانیان (قوشخانیان)؛ کیداریان و ساکاها با مردم بومی این مناطق (ایرانا) که عبارت از بقایای سومری‌ها-ایلامی‌ها و مادها بوده است در آمیختند (آقای حبیبی در کتاب خود پشتونها را نیز ساکن باختر دانسته است. در حالیکه هیچ منبع از وجود و سکونت پشتونها در باختر خبر نمی‌دهد و چنین چیزی را تایید نمی‌کند! این خود تهمتی بزرگ در حق ملت پشتون و سایر ملتهای منطقه است. اگر یک گروه کوچک پشتون هم در باختر می‌بود، نام و نشانی از آنها در گوشه‌ای از تاریخ ثبت شده، باقی می‌ماند. در حالیکه وجود پشتونها در آن سوی مرزهای کنونی افغانستان، یعنی جنوب می‌دانند. مرحوم صدیق فرهنگ در کتاب افغانستان در پنج قرن اخیر راجع به کلمه پشتون چنین نوشته است: کلمات پشتو و پشتون که افغانها بر زبان و قوم خود اطلاق می‌کنند، تا سده‌ی هفدهم تنها در محاوره‌ی ای‌زبانی بین مردم معمول بود و در آثار کتبی به نظر نرسیده است. به هر حال اگر وجود آنها در باختر می‌بود، حداقل اسمی از آنها باقی می‌ماند. همچنین بنابر تحریر مرحوم فرهنگ کلمه پشتون؛ افغان و پتهان هر سه کلمه از سده‌ی شانزدهم به بعد در کتابت راه یافته و در معنی واحد بکار رفته است. از آنچه گفته شد؛ در می‌یابیم که اقوام تورک از ابتدا تا حال از این خطه‌ی باستانی افغانستان (ایرانا) در برابر همه مهاجمین اجنبی تا ظهور دین مقدس اسلام دفاع کرده‌اند و در صفحات بعد نیز حقیقت روشن‌تر و بازتر جلوه خواهد نمود)

نخستین تصادم هپتالی در سنه ۴۲۷ با بهرام گور پادشاه ساسانی پارس روی داد و



خاقان هپتالی با قوت دو صد و پنجاه هزار لشکر خویش در وادی مرغاب و مرو رود با او جنگید اما درین جنگ شکست خورد و کشته گردید.<sup>(۱۱۰)</sup>

ولی قوم هپتال در قوت خود باقی بود و از بین نرفت. در زمان فیروز اول پادشاه ساسانی (۴۵۷ - ۴۸۴ م) سر کرده و پادشاه هیاطله آغ سووار agsuuar نامداشت. آغ سووار کسی بود که در جنگ با فیروز پادشاه ساسانی او را همراه سوارانش در گذرگاه تنگ کوهستانی به محاصره انداخت و سرانجام فیروز پادشاه ساسانی در مقابل آغ سووار زانو زده؛ بوسه بر پاهای او نواخت و جنگ بدون خونریزی و تسلیم کامل فیروز و عفو عمومی سلطان تورکان به پایان رسید.<sup>(۱۱۱)</sup>

فیروز شکست خورده با آغ سووار (آق سووار بمعنی مرد صاحب لشکر صلح) معاهده کرد که از خط سرحدی خراسان و دولت پارس تجاوز نکند و خراج گزافی را تا دو سال به هپتالیان بپردازد. ولی فیروز بر خلاف این تعهد؛ بعد از مدتی بر هپتالیان لشکر کشید. در این حرکت سپهبد بهرام با او موافق نبود. سپاهیان پارس در صحاری شمال خراسان تباہ شدند و خود فیروز نیز کشته شد (۴۸۴ م) و دخترش بدست آغ سووار (آق سووار) افتاد که او را بزنی گرفت و سلطه‌ی هپتالیان بر مرو رود تا هرات گسترش یافت و دولت ساسانی باج گذار ایشان گردید. بدینصورت آق سووار توانست وحدت خاک آریانا (ایرانا) را از مجرای هریرود تا وادی کابل و هلمند تحکیم بخشید و دولتی قوی را بوجود آورد که ساسانیان پارس خراج گذاران باشند. (قابل یاد آوری است آقای حبیبی اسم آغ سووار (آق سووار) اخشونوار نوشته که اشتباه است).<sup>(۱۱۲)</sup> راجع به تورک بودن هون‌ها سفید یا هپتالیان مارکوارت آلمانی چنین تصور و عقیده دارد: اقوام تورک از دیر زمانی که تاریخ قادر به ثبت دقیق آن نبوده، در سرزمینهای خاوری افغانستان مستقر شده بودند. بنابر تصور مارکوارت قبل از هپتالیان تمامی این

منطقه در دست کوشا نها بود مارکوارت معتقد است که در اوایل عصر اسلامی خصوصیتی نژادی زیادی از هیتالیان در این نواحی هنوز وجود داشت و نام معروف زابلستان را با نام قبیله هیتالی جاوولا؛ جابولا یا جابوولاه که از کتیبه‌های هند شمالی شناخته شده است، مربوط می‌داند.<sup>(۱۱۳)</sup>

قابل ذکر است آقای حبیبی مانند بعضی‌ها، اسرار کرده و سعی نموده تا زبان و فرهنگ هیتالیان را به پشتو یا دری نسبت بدهد و آنها را با این دو قوم ارتباط بدهد. از این رو معلوم می‌شود آقای حبیبی یا جعل و تحریف می‌کند و یا از وجود تاریخی سایر ملتها در خطه افغانستان بی‌خبر می‌باشد. آخر چگونه می‌شود آفتاب را با دو انگشت پنهان کرد؟! امروز همه‌ی مورخین معتقد شده‌اند که هون‌های هفتالیت تورک بوده‌اند. آقای حبیبی چند کلمه را در کتاب خود مثال آورده که عبارتند از:

۱- خان

۲- اولس

۳- جرگه

۴- یرغل (ایلغار)

معلوم می‌شود آقای حبیبی هیچ زبان تورکی بلد نبوده و یا حداقل حین نوشتن کتاب خود، به هیچ فرهنگ لغات هم مراجعه نکرده تا معلومش شود این واژه‌ها از چه زبان گرفته شده‌اند. آشکار است. این چهار واژه از لغت‌های اصیل تورکی می‌باشد. استعمال این لغت در بین تورکان هزارها سال قبل رواج داشته و تورک‌ها بودند که هزاران لغت تورکی را در آنسوی مرزها تا سرزمین هند با خود بردند و به زبان سایر اقوام تأثیر گذاشتند. اگر آقای حبیبی تورکی را بلد می‌بود، هرگز چنین ادعای عبثی را نمی‌کرد. حال به معنای واژه‌های تورکی فوق

توجه نماید.

۱- خان: کلمه تورکی بوده به معنای رئیس؛ امیر؛ رئیس ایل در قدیم عنوان امرا و روسای قبایل تورک و تاتار بوده است.<sup>(۱۱۴)</sup> اصل آن قاآن= کلمه تورکی به معنی شاه شاهان می باشد، یعنی شهنشاه.<sup>(۱۱۵)</sup> خاقان= کلمه تورکی در سابق لقب پادشاهان چینی و تورکستان به معنی خان خانان یا پادشاه یا شاهنشاه.<sup>(۱۱۶)</sup> بالاخره قاآن؛ خاقان؛ خاآن و خان شکل‌های گونه گونی از یک واژه و عنوان است که در میان اقوام مختلف تورک زبان به صورت گوناگونی تلفظ شده است. بعدها عنوان خاقان و خان به فرمانروایان قبیله‌هایی که ایل شده؛ تابع تورک‌ها بودند نیز گفته شده است.<sup>(۱۱۷)</sup>

۲- اولس = اولوس کلمه تورکی به معنی مردم؛ ملت و قوم می باشد در تورکی چنین اسماء زیاد است مانند اولوسال = ملی؛ وابسته به ملت؛ اولوسچی = ملت گرا؛ طرفدار ملت - اولوس سیور = ملت پرور؛ ملت دوست - اولوس شن = ملت شادمان و غیره.<sup>(۱۱۸)</sup>

۳- جَر (جرگه) کلمه تورکی به معنی برابر و مقابل و رویاروی؛ صف حلقه؛ عده‌ای از مردم که دور هم جمع شوند- و جُر (جُرگه) (جور- جورگه) کلمه تورکی به معنی سود؛ منفعت. یا دایره ای که از آنجا می توان سودی و بهره‌ای بردیا بهتر بگوییم تعداد از مردم یا قوم بخاطر حل مشکل شان گرد هم می آیند.<sup>(۱۱۹)</sup>

۴- یرغمل (ایلغار) البته یرغمل برگرفته شده از ایلغار می باشد ایلغار کلمه تورکی بوده به معنی حرکت سریع سپاهیان بطرف دشمن؛ یورش هجوم تاخت و تاز؛ شیبخون در تورکی این چنین واژه‌های زیاد است مانند: ایلغار = تندو وتیز؛ ایلغایان = دونده؛ ایرغلاماق: تلوتلو خوردن. نوع به حرکت در آوردننی اطفال و...

## منابع و مآخذ فصل سوم :

۱. تاریخ دیرین، تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم، ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۱۳
۲. تاریخ دیرین، تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم، ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۱۳
۳. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم، ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۱
۴. تاریخ دیرین، تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم، ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۱۳
۵. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم، ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۲
۶. تاریخ مردم ایران، جلد اول، زرین کوب، ص. ۱۶
۷. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم، ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۸
۸. فرهنگ نامهای تورکی، جلد دوم، ص. ۱۱
۹. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم، ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۳
۱۰. آناهیتا، ابراهیم پورداود، چاپ اول، ۱۳۸۰ تهران، ص. ۱۳۵
۱۱. تاریخ دیرین، تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم، ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۱۴
۱۲. آناهیتا، ابراهیم پور داود، چاپ اول، ۱۳۸۰ تهران، ص. ۱۳۴
۱۳. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم، ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۷
۱۴. جغرافیای تاریخی افغانستان، میر غلام محمد غبار، چاپ چهارم، ۱۳۸۳ کابل، ص. ۲۲۲
۱۵. جغرافیای تاریخی افغانستان، میر غلام محمد غبار، چاپ چهارم، ۱۳۸۳ کابل، ص. ۲۲۲
۱۶. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم، ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۱۴
۱۷. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم، ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۱۵۲
۱۸. جغرافیای تاریخی افغانستان، میر غلام محمد غبار، چاپ چهارم، ۱۳۸۳ کابل، ص. ۲۲۶
۱۹. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم، ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۲۸
۲۰. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم، ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۱۰
۲۱. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم، ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۲۳۰
۲۲. تاریخ ده هزار ساله، سلماس نوشته دکتر توحید ملک زاده دیلمقانی، ص. ۶۶۷
۲۳. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم، ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۶۵
۲۴. تاریخ گردیزی، عبدالحی حبیبی، چاپ اول، ۱۳۶۳ تهران، ص. ۴۱
۲۵. تاریخ غزنویان، با سورت، ترجمه، حسن انوشه، چاپ دوم، ۱۳۷۸ تهران، ص. ۳۴
۲۶. جغرافیای تاریخی افغانستان، میر غلام محمد غبار، چاپ چهارم، ۱۳۸۳ کابل، ص. ۲۳۵
۲۷. فرهنگ نامهای تورکی، جلد اول، فرهاد جوادی، چاپ دوم، ۱۳۸۲ تبریز، ص. ۴۹۶

۲۸. فرهنگ نامهای تورکی، جلد اول، فرهاد جوادی، چاپ دوم، ۱۳۸۲ تبریز ص ۳۳۴
۲۹. جغرافیای تاریخی افغانستان، میر غلام محمد غبار، چاپ چهارم، ۱۳۸۳ کابل ص ۲۳۵
۳۰. فرهنگ نامهای تورکی، جلد اول، فرهاد جوادی، چاپ دوم، ۱۳۸۲ تبریز ص ۴۵۲
۳۱. فرهنگ نامهای تورکی، جلد دوم، فرهاد جوادی، چاپ اول، ۱۳۸۲ تبریز ص ۴۶۲
۳۲. تاریخ افغانستان، سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم، ۱۳۸۴ کابل ص ۷۳۵
۳۳. فرهنگ نامهای تورکی، جلد دوم، فرهاد جوادی، چاپ اول، ۱۳۸۲ تبریز ص ۴۴۶
۳۴. تاریخ جامع ادیان، جان بایر ناس، ترجمه حکمت، چاپ پانزدهم، ۱۳۸۴ تهران ص ۲۱۴
۳۵. جستارهایی در جغرافیای اساطیری و تاریخی ایران شرقی مارکورات، چاپ اول، ۱۳۶۸
۳۶. نادر پسر شمشیر، نورالله لارودی، چاپ دوم، ۱۳۸۳ تهران ص ۱۳۴
۳۷. جغرافیای تاریخی افغانستان، میر غلام محمد غبار، چاپ چهارم، ۱۳۸۳ کابل، ص. ۱۹۲
۳۸. تاریخ ادبیات تورکی اوزبیک، بخش نخست، نامق شهرانی، چاپ اول ۱۳۷۹ پشاور، ص. ۴
۳۹. تاریخ جامع، جان بایر ناس، ترجمه حکمت، چاپ پانزدهم ۱۳۸۴ تهران، ص. ۲۱۵
۴۰. تاریخ ادبیات تورکی اوزبیک، بخش نخست، نامق شهرانی، چاپ اول ۱۳۷۹ پشاور، ص. ۳۸
۴۱. جغرافیای، تاریخی ایران، بار تولد، ص. ۱۲
۴۲. جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی، لسترنج، ترجمه عرفان، چاپ سوم ۱۳۷۷ تهران، ص.
- ۴۴۸
۴۳. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۳۲۳
۴۴. نادر پسر شمشیر، نورالله لارودی، چاپ دوم ۱۳۸۳ تهران، ص. ۱۳۴
۴۵. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۲۰۷
۴۶. تاریخ جامع ادیان، جان بایر ناس، ترجمه حکمت، چاپ پانزدهم ۱۳۸۴ تهران، ص. ۶۷
۴۷. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۱۵۲
۴۸. تاریخ گردیزی عبدالحی حبیبی، چاپ اول ۱۳۶۴ تهران، ص. ۳۲
۴۹. تاریخ گردیزی عبدالحی حبیبی، چاپ اول ۱۳۶۴ تهران، ص. ۳۲
۵۰. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۱۵۰
۵۱. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۱۵۳
۵۲. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۱۴۷
۵۳. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم کابل، ص. ۱۴۷
۵۴. فرهنگ نامهای تورکی جلد اول، فرهاد جوادی، چاپ دوم ۱۳۸۲ تبریز، ص. ۶۰۴

۵۵. فرهنگ تورکی به فارسی، استرآبادی روشن خیایوی، چاپ دوم ۱۳۸۴ تهران، ص. ۲۶
۵۶. لغات التورک کاشغری، ترجمه و تنظیم دکتر دبیر سیاقی، چاپ اول ۱۳۷۰ تهران، ص. ۱۰۷
۵۷. فرهنگ تورکی به فارسی، استرآبادی، روشن خیایوی، چاپ دوم ۱۳۸۴ تهران، ص. ۲۶
۵۸. فرهنگ نام‌های تورکی جلد اول، فرهاد جوادی، چاپ دوم ۱۳۸۲ تبریز، ص. ۴۸۴
۵۹. فرهنگ نام‌های تورکی جلد دوم، فرهاد جوادی، چاپ اول ۱۳۸۲ تبریز، ص. ۷۰۳
۶۰. فرهنگ نام‌های تورکی جلد دوم، فرهاد جوادی، چاپ اول ۱۳۸۲ تبریز، ص. ۶۲۶
۶۱. تاریخ گردیزی عبدالحی حبیبی، چاپ اول ۱۳۶۴ تهران، ص. ۳۳
۶۲. تورک اوزبیک تیلینی اورگنینگ، بهرالدین شارق، چاپ اول ۱۳۸۵ تهران، ص. ۵۸
۶۳. تورک اوزبیک تیلینی اورگنینگ، بهرالدین شارق، چاپ اول ۱۳۸۵ تهران، ص. ۱۰
۶۴. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۳۱
۶۵. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۳۱
۶۶. تاریخ باستان ایران، ترجمه رجب نیا، چاپ اول ۱۳۸۰ تهران، ص. ۴۶
۶۷. فرهنگ نام‌های تورکی، جوادی جلد اول، ص. ۵۲۲
۶۸. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۱۷۷
۶۹. فرهنگ نام‌های تورکی جلد اول، فرهاد جوادی، چاپ دوم ۱۳۸۲ تبریز، ص. ۵۷۴
۷۰. فرهنگ نام‌های تورکی جلد دوم، فرهاد جوادی، چاپ اول ۱۳۸۲ تبریز، ص. ۷۸۳
۷۱. فرهنگ نام‌های تورکی جلد اول، فرهاد جوادی، چاپ دوم ۱۳۸۲ تبریز، ص. ۴۹۸
۷۲. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۳۲
۷۳. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۳۴
۷۴. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۲۰۲
۷۵. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۳۴
۷۶. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۳۵
۷۷. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۵۷
۷۸. تورکستان نشریات شیر محمد، ترجمه رضا علیزاده، چاپ اول ۱۹۲۷ لاهور، ص. ۵۷
۷۹. اسکندر مقدونی، هارولد لیمپ، چاپ دوم ۱۳۸۴ تهران، ص. ۴۰۱
۸۰. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۲۸۳
۸۱. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۳۴۶
۸۲. تاریخ مختصر افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۳۵۱

۸۳. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۵۷
۸۴. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۶۰
۸۵. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۳۷۶
۸۶. فرهنگ نامهای تورکی جلد دوم، فرهاد جواد، چاپ اول تبریز، ص. ۵۹۲
۸۷. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۱۷۹
۸۸. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۳۷۶
۸۹. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۳۷۸
۹۰. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴، ص. ۳۵۲
۹۱. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴، ص. ۳۷۹
۹۲. فرهنگ نامهای تورکی جلد دوم، فرهاد جواد، چاپ اول ۱۳۸۲ تبریز، ص. ۴۵۹
۹۳. فرهنگ نامهای تورکی جلد دوم، فرهاد جواد، چاپ اول ۱۳۸۲، ص. ۴۵۹
۹۴. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۳۷۹
۹۵. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۶۲
۹۶. تاریخ ادیان، جان بایر ناس، ترجمه حکمت، چاپ پانزدهم ۱۳۸۴ تهران، ص. ۲۱۴
۹۷. امپراطوری صحرانوردان، رنه گروسه، چاپ چهارم ۱۳۷۹ تهران، ص. ۶۹
۹۸. امپراطوری صحرانوردان، رنه گروسه، چاپ چهارم ۱۳۷۹ تهران، ص. ۷۶
۹۹. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۱۷۰
۱۰۰. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۶۲
۱۰۱. امپراطوری صحرانوردان، رنه گروسه، چاپ چهارم ۱۳۷۹ تهران، ص. ۷۸
۱۰۲. تاریخ باستانی ایران، مسعود رجب نیا، ص. ۳۹۹
۱۰۳. فرهنگ نامهای تورکی جلد دوم، فرهاد جواد، چاپ ۱۳۸۲ تبریز، ص. ۷۶۵
۱۰۴. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۴۲۴
۱۰۵. امپراطوری صحرانوردان، رنه گروسه، ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ چهارم ۱۳۷۹ تهران، ص. ۱۳۷
۱۰۶. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۵۹۰
۱۰۷. فرهنگ نامهای تورکی جلد دوم، فرهاد جواد، چاپ اول ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۷۵۸
۱۰۸. فرهنگ نامهای تورکی جلد دوم، فرهاد جواد، چاپ دوم ۱۳۸۲ تبریز، ص. ۵۵
۱۰۹. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۷۳

۱۱۰. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۷۶
۱۱۱. فرهنگ نامهای تورکی جلد اول، فرهاد جواد، چاپ دوم ۱۳۸۲ تبریز، ص. ۲۶۰
۱۱۲. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۷۷
۱۱۳. تاریخ غزنویان، باسورث، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم ۱۳۷۸ تهران، ص. ۳۴
۱۱۴. فرهنگ دو جلدی، عمید، ص. ۸۲۸
۱۱۵. فرهنگ تورکی بفارسی استرآبادی، ویرایش روشن خیای، چاپ دوم ۱۳۸۴ تهران، ص. ۱۹۵
۱۱۶. فرهنگ دو جلدی، عمید.
۱۱۷. ایران و تورکان، رضا، ص. ۶۸
۱۱۸. فرهنگ نامهای تورکی جلد اول، فرهاد جواد، چاپ دوم، ۱۳۸۴، تبریز، ص. ۳۲۴
۱۱۹. دیوان لغات تورک کاشغری، ترجمه و تنظیم دکتر سیاقی، چاپ اول ۱۳۷۵ تهران، ص. ۵۶۸



## فصل چهارم

### ایرانا (خراسان) و فتوحات عرب

در زمان ظهور دین مقدس اسلام (در نیمه اول قرن هفتم میلادی) افغانستان کنونی و بعضی توابع آنرا تورکان هیاطله یا هپتالیان و بقایای کوشانیان که پیرو دین بودایی بودند اداره می کردند.

در نیمه اول قرن هفتم میلادی، آفتاب جهان تاب دین مقدس اسلام با زعامت پیامبرگرامی حضرت محمد (ص) طلوع نمود و بر مفکوره‌ها و ادیان شرک آلود خط بطلان کشید. دل‌های مردم غافل را منور ساخته و ترویج آن ادامه یافت. سرداران عرب بخاطر نشر این دین، به فتوحات خود ادامه داده پیش می‌رفتند و ممالک مفتوحه را به دین مقدس اسلام دعوت و مشرف می‌گرداندند. تا اینکه این فتوحات به مرزهای کشور ایرانا (افغانستان) رسید. در برابر سپاهیان عرب از سه فرمانروا نام برده شده است که هر سه آن از اقوام بومی و تورک نژاد چون هیاطله (هپتالیان) و بقایای کوشانیان (قوشخانیان) بوده است.

مناطق شمال افغانستان تا اواخر قرن نوزدهم بنام تورکستان جنوبی یا تورکستان افغانستان نامیده‌اند که از ارتفاعات بلند پامیر (پامیر یا قامر؛ در فرهنگ نام‌های تورکی؛ جلد اول فرهاد جوادی زیر نام قامر چنین آمده است: قامر یعنی

«قام + آر» در میان تورکان شامان یا مُغ می باشد. این نام قامر (کامر) نام قوم تورک تبار کیمری ها نیز می باشد. بدخشان شروع و در امتداد سلسله تیر بند تورکستان که آخر آن در قسمت های بادغیس، متصل به ارتفاعات تورکمنستان کنونی می شود. در این منطقه فرمانروایی تورک هیاطله (هپتالیان) نیزک طرفان (تورخان) متعلق به اقوام هیطل ها ( همچنین در تاریخ با نام های هیاطله؛ یفتل؛ هیتل (آی تال) شناخته شده است. ) در هنگام یورش سپاه اسلام در این منطقه حکومت مستقل داشته است. این هپتال ها (آی تال ها) هم در حوزه سند و هم در حوزه آمو دریا فرمانروایی داشتند. در سمت غرب و جنوب کشور عزیز ما (افغانستان کنونی) فرمانروای دیگری از همین اقوام تورک (هیاطله) به نام (قارن) حکومت مستقل داشت.

و در قسمت های کابل و توابع آن قوم تورک تبار دیگری بنام رتبیل (سلسله کابلشاهان ملقب به رتبیل؛ اخلاف همان سلسله پادشاهان تورک تبار موسوم به کیداری ها که از بقایای کوشانیان (قوشخانیان) می باشند.)<sup>(۱)</sup> چراغ دیگر از این تبار که حکومت می کرده است. در معرفی این اشخاص و اقوام ساکن افغانستان در آن زمان؛ آقای کهزاد اشتباه نموده می گوید: (حین هجوم عرب؛ در افغانستان شمالی و مغربی و مرکزی و جنوب شرقی ابداً نفوذ و پای نژاد تورکی نرسیده است) در این رابطه معلوم می شود که آقای علی احمد کهزاد در شناخت منشأ اقوام تورک کاملاً خالی ذهن بوده است. اصلاً اقوام تورک را بکلی نمی شناخته است. آقای کهزاد فریب تشکیل دولت گوک تورک ها را خورده است. درست است موسس دولت گوگ تورک ها (توکیوها) بومین خان قهرمان توکیوها می باشد. توکیو یا تورکوت که در اصل گوک تورک می باشد (گوگ بمعنی خدا و آسمان و تورک به معنی نیرومند و قوی می باشد) مثل دیگر اقوام تورک،

از نژاد تورک بودند و نام خود را به مجموعه مللی داده اند که همه زبان مشترکی با آنها داشته و به آن تکلم می کرده‌اند.<sup>(۲)</sup>

همچنان درباره به وجود آمدن کلمه تورک می‌توانیم به کلمه‌ی اوزبیک اشاره نمایم که بخشی از تورکان که تحت اداره اوزبیک خان درآمده بودند؛ اوزبیک نامیده شده‌اند. این گواه حقیقت موضوع خواهد بود.

ولی واژه تورک محتملاً چند هزار پیش از میلاد پدید آمده است. این نام در سده‌های پایانی هزاره‌ی دوم قبل از میلاد وجود داشته است. تورک اصطلاحی است که پس از میلاد عمومیت و شمول یافته است. لیکن این واژه همان طوری که ذکر شد مدت‌ها پیش از میلاد بوجود آمده و برخی قبایل تورک به این نام مسمی گشته‌اند این کلمه دارای تلفظ‌های مختلف بوده است. در منابع آشوری قبل از میلاد از توروگ‌ها = تورک‌ها در حوزه‌ی دریاچه‌ی ارومیه سخن رفته است. این گزارشِ منابع آشوری، مربوط به قرن ۱۴ قبل از میلاد است.

توروخ هم اسمی است که چندین سده پس از منابع آشوری‌ها بکار رفته است. از بون تورک‌ها در سده‌ی چهارم قبل از میلاد نام برده شده است. تاکیشویلی این قبایل را تورک دانسته و می‌نویسد: «بون تورک‌ها یا تورکان و تورانیانند.»

بون تورک‌ها را به معنی تورکان بومی دانسته است. برخی دیگر از محققان نیز این نام را هون‌های تورک دانسته‌اند. از این قبیل بون قیپچاق، بون اوغوز و غیره زیاد است. در سده‌ی پنجم میلادی هایلان توروگ‌ها جز اتحادیه طوایف هون‌ها بودند و تورکوت طوایفی بودند که با «تلل»ها می‌زیستند. این دو قوم؛ یعنی هایلان توروگ‌ها و تلل‌ها از اتحادیه هون جدا شده و دچار سختی و مشقت گذشتند. تورکوت‌ها در دامنه‌های کوه‌های آلتای می‌زیستند. بدین ترتیب اگر چه قوم تورک با نام «تورک» بصورت عام از دوران پس از

میلاذ یعنی از عهد دولت گوگ تورک‌ها بدین سو معروف گشته‌اند، لیکن واژه تورک از قرن (۱۴ ق م) شناخته شده است.<sup>(۳)</sup>

در صفحات قبل، اقوامی که تورک معرفی شدند؛ همه التصاقی زبان و تورک می‌باشند. در زمینه شناخت آنها در طول سده‌های گذشته اکثر نویسندگان همانند کهزاد ندانسته یا قصداً قبایل تورک را جدا از هم دانسته‌اند و هر قوم و قبیله که نام تورک نداشته، غیر تورک معرفی شده‌اند. این جز به بیراهه کشانیدن تاریخ و سوءاستفاده‌های غلط، چیزی دیگر نیست. بر میگردیم به اصل موضوع؛ در اول همین فرمانروایان یعنی نیزک طرخان (تورخان) و (قارن) به دروازه‌های هرات و بادغیس در برابر سپاه اسلام سنگر گرفته، یک واحد سیاسی نظامی مشترک را تشکیل داده؛ به دفاع قاطعانه از سرزمین شان پرداختند. این سران تورکان، برای اعراب مزاحمت‌ها و اشکالات بزرگ فراهم آورده و در وجب به وجب خاک این خطه پایداری و مقاومت از خود نشان دادند. گفته می‌شود سپاه اسلام در سال (۳۲ هـ) در زمان عبدالله بن عامر به دروازه‌های هرات می‌رسد؛ قارن همانطوری که در بالا ذکر شده؛ مانند نیزک که از سران هیاطله بود، به مقاومت پرداخت. این سرکرده تورکان، گاهی با پیروزی‌ها و گاهی با شکست‌ها مواجه می‌گردید. بالاخره در سال (۵۱ هـ) این سرکرده تورک‌ها بعد از شکست کوهستان؛ جان سالم بدر برده و به پوشنگ (قوشنج) که مرکز قلمرو وی به حساب می‌آمد عقب نشینی نمود. بالاخره در جنگ‌های رویا روی با قتیبه سردار عرب در تخارستان کشته می‌شود. همچنین در این موقع نیزک طرخان (تورخان) در بلخ بوده (از بلخ همیشه در تاریخ بعنوان مرکز تورک‌ها و اوزبیک‌ها نام برده شده است.) و در جنگ‌های دیگری در سال (۵۱ هـ) در مقابل ربیع بن زیاد استقامت و ایستادگی می‌نماید. ولی لشکریان تورک با شکست

مواجه می‌شود. اما نیزک طرخان (تورخان) از این جنگ‌ها جان به سلامت می‌برد. نیزک هیچ‌گاه آرام نگرفته و سر تسلیم خم نمی‌کند؛ همیشه درگیر با اعراب بوده؛ او به حیث ملک هیاطله در برابر اعراب به مقاومت می‌پردازد و در سال (۸۴هـ) نیزک تورخان در بادغیس که آن نیز از پایتخت‌های وی بوده است، به مقاومت ادامه می‌دهد. در همین سال جنگ دیگر رخ می‌دهد، نیزک در این جنگ تاب نمی‌آورد و بالاخره در سال (۸۴هـ) یزید بن المهلب قصر او را در بادغیس تصرف می‌کند. (قصر نیزک طرخان) (تورخان) که یکی از قصرهای خیلی مستحکم بوده است، در تاریخ از آن به نام حصار قادس یاد شده و در بادغیس قرار داشته است. این قلعه آن قدر مستحکم بوده است؛ که ده مرد می‌توانسته از آن به خوبی دفاع نماید) نیزک بدین شرط پیمان صلح می‌بندد؛ که قصر و گنجینه‌های او به یزید سپرده شود و خود و خانواده‌اش از آن جا بیرون بروند. ظاهراً چنین بوده است. وی بلافاصله پس از حرکت یزید؛ دوباره به جای خود برگشته است. زیرا در سال بعد المفضل برادر و جانشین یزید مجبور بوده است بادغیس را از نو به تصرف در آورد.

بالاخره در این پیروزی‌ها و شکست‌ها در سال (۸۷هـ) نیزک ناچار شد در اثر تهدیدهای قتیبه ابن مسلم به حضور وی برسد و مردم بادغیس با قتیبه پیمان صلح بستند؛ مشروط بر این که قتیبه پا بدان سرزمین نگذارد.

در این زمان چنین به نظر می‌رسد که قتیبه؛ نیزک را به تخارستان تبعید نموده باشد. تخارستان نیز یکی از پایتخت‌های هیطل‌های تورک بوده است و مرکز آن وروالیز (ولوالج) بوده است. (از این معلوم می‌شود نیزک تورخان سه پایتخت داشته است، که بلخ پایتخت اصلی آن به حساب می‌آمده است.) در همین سال‌ها نیزک در ولوالج بوده و چون بودایی متعصبی بوده است، هم از

لحاظ مذهب و هم از لحاظ کشور داری، یک لحظه آرام نبود. در سال (۹۰ هـ) همین نیزک، باز کوششی می کند تا اعراب را از خاک خود براند و دولت هیاطله (ای تال) را دوباره مستقر سازد. این کوشش‌ها بالاخره با فنای او پایان یافت و به انقراض سلاله‌ها و خاقان‌های تورک در این مناطق انجامید. و فاتحان جدید با دین جدید (دین مقدس اسلام) وارد این مناطق گردیدند.<sup>(۴)</sup>

در کتاب «تاریخ مختصر» آقای حبیبی آمده است (قتیبه در بهار سال دیگر (۹۱ هـ) از بلخ به طخارستان تاخت و با قوای نیزک در تالقان پیکار کرد. نیزک هزیمت یافت. قتیبه قوای او را تارومار نمود و تا چهار فرسخ همراهان نیزک را بردار کرد و دو پسر نیزک را بکشت. خود نیزک به مرکز خود، بغلان آمد. قتیبه سمنگان را گرفته و تا دو ماه در «دژ کرر» نیزک را حصار داد؛ ولی نتوانست آن را تسخیر کند. عاقبت سلیم نام را بغرض مصالحه پیش نیزک فرستاد و نیزک را به وعده‌ی زینهار پیش قتیبه برد ولی قتیبه؛ نیزک و دو برادر زاده‌اش را با (۱۲) هزار نفر همراهان او بکشت. به این صورت تمام ولایات تورکستان جنوبی یا ولایات شمالی افغانستان امروزه را از اغتشاش پاک نمود.<sup>(۵)</sup>

بعد از کشته شدن نیزک، مردمان محلی همیشه باگماشتگان عرب به خصوص والیان آن درهر ولایت افغانستان که عرب بودند درگیر می شدند و به تسلیم کامل تن در نمی دادند. ولی فاتحان عرب به فتوحات خود دوام داده بودند. بعد از این همه‌ی مردم افغانستان از مرو و سیستان گرفته تا کابل و پشاور، در مدت یکصد و ده سال در مقابل لشکرهای فاتح عرب مقاومت کردند و این کوهسارها همواره میدان نبرد و خونریزی بود. و وقتی که رتابله (رتیل) و کابل شاهان (که از بقایای کوشانیان تورک تبار بودند) در زابل و کابل از فاتحان عرب شکست می خوردند، دوباره با تجدید قوا باز به عرب‌ها می تاختند. این

مقاومت بیشتر از یک قرن دوام داشت. اما بالاخره بتدریج این مردم دین اسلام را پذیرفتند.<sup>(۶)</sup> قبل از مشرف شدن به دین اسلام، مردم این سرزمین، بودایی مذهب بودند. معابد بزرگ بودایی و برهمنی در این سرزمین باستانی وجود داشته است. خلاصه تا یکصد و سی سال، تمام دوره‌ی اسلامی خلفای راشدین و امارت اموی تا عصر عباسیان با کشمکش و جنگ در خاک افغانستان سپری شد.<sup>(۷)</sup>

خراسانیان (افغانستان امروز) در شمال؛ غرب و جنوب کشور خویش که دین اسلام را بزور شمشیر نپذیرفته بودند به مرور یک صد سال با عرب و مسلمین داخل ارتباط؛ مجادله و پیکار بوده و بخوی و بوی همدیگر آشنا گردیدند. در طی این مدت طولانی هر دو ملت با وجود جنگ و بیگانگی با همدیگر آشنا گردیده و خراسانیان به مزایای دین اسلام و پوسیدگی ادیان قدیمی پی برده؛ و بدون اجبار به قبول اسلام گرائیدند.<sup>(۸)</sup>

## خراسان:

درین سطور جا دارد تا در رابطه به کلمه خراسان که اسم قبلی کشور ما بوده و در دوره‌های اسلامی به این نام یاد گردیده است؛ بحث مختصر نمایم که خالی از دلچسبی نخواهد بود. قلمرو افغانستان کنونی بعد از اسلام جزء خراسان و یا گاهی هم در بعضی از دوره‌های بعد از اسلام نیز تمامی از این سرزمین به نام خراسان یاد میگردید.

قبل از همه باید دانست، همان طوری که در صفحات قبل نیز ذکر گردید؛ نام قدیم و ما قبل دوره اسلامی افغانستان (ایرانا) بوده است. بعدها شکل آریانا داخل خط و کتابت زبان فارسی شده است و در اصل همان (ایرانا) یا سرزمین مادری، قومی و تباری است.

(خراسان برای مدتهای طولانی بدست پارتها بود برای همین)

بعضی اوقات به اسم پارتیا نامیده شده است و از حوزه هری رود تا سواحل بحیره‌ی خزر که سرحد «مدیا» شروع میشد در بر میگرفت. به عبارت دیگر «پارتیا» مرکب بود از نواحی دامغان؛ شاه رود؛ جوین؛ سبزواری؛ نیشاپور؛ طوس؛ شهرنو؛ ترشیز و حوزه‌ی آترک می‌باشد.<sup>(۹)</sup>

در صفحات قبل بیان داشتیم که پارت قومی است از بقایای اقوام سکا‌های تورک تبار؛ که از بلخ زمین برخاسته و امپراتوری بزرگ پارتها در منطقه را تشکیل داده‌اند. (گفته شده است که این مناطق را ایرانیان «خراسان» می‌نامند).<sup>(۱۰)</sup>

در اینجا چند نکته نهفته است که باید آنرا روشن ساخت.

از مناطقی که نام بردیم محلی است که پارت‌های تورک تبار آنرا اساس گذاشته و بنام پارت‌ها یاد گردیده است. همچنین مناطق فوق زمین‌های همواری است که در بین کوه‌ها و ریگزارهای بزرگ قرار گرفته‌اند که اکثراً از آب دور می‌باشند. ازدو حالت ذکر شده برمی‌آید که این مناطق را خود پارت تورک تبار در کُل قورق سای نامیده باشند قورق سای مرکب از دو کلمه تورکی است: قورق=خشک و سای=محل و یا سرزمین هموار را گویند که از دو سمت آنرا کوه و یا کوه تپه‌های ریگی احاطه نموده باشد. پس به احتمال قوی میتوان گفت که همان قورق سای را فارسی زبانها در نزد خود نامکمل تلفظ نموده؛ ساده‌ی آنرا خراسان گفته‌اند. چون در زبان فارسی حرف (ق) وجود ندارد قور را غور یا خور گفته شده و به مرور زمان به اثر گویش (ق) وسط نیز حذف و سای هم به سان تبدیل گردیده بالاخره در نزد فارسی زبانان به خراسان تبدیل گردیده است. چون کلمه خراسان را فارسی زبانان استعمال می‌کردند، عرب‌ها نیز آنرا خراسان گفته و در کتابهایشان آورده‌اند. ما چنین اسم‌گذاری‌هایی را در مناطق



تورک نشین هم اکنون نیز داریم. هم خانواده قورق سای؛ مانند: قم سای؛ جغسای؛ زمرد سای؛ اله سای و غیره زیاد است.

در رابطه با نام خراسان احتمال دیگر که وجود دارد این است که نام خراسان= خورآسان برگرفته از نام اقوام ساکن در آن ناحیه می تواند باشد. می تواند متشکل از نام دو یا سه طایفه باشند:

دو طایفه: خورا+ سان

سه طایفه: خور+ آس+ آن

در این رابطه بنام ایل قشقای و سرزمین آنها قاشقایستان می توان اشاره کرد. که از ترکیب نام دو طایفه «قاش» و «قای» بوجود آمده است.

قاش: نام طایفه ای تاریخی است که در بعضی مناطق توانسته اند امپراتوری ایجاد کنند و بانام های قاش؛ قاس؛ قاز؛ خاس؛ خاش؛ کاس؛ کاس آر؛ خزر و... در اوراق تاریخی ثبت شده اند و یا بروی مکان تاریخی نام شان باقی مانده است.

قای: که به صورت قایی هم نوشته می شود نام طایفه از سلجوقیان می باشد که گروهی از آنان امپراتوری عثمانی را ایجاد کردند. گروهی هم با ایل قاش یا کاس اتحادیه تشکیل داده و نام قاشقایی را به خود گرفتند.

با دقت بر اسامی مکانهای تاریخی و نیز نام اقوامی که نام شان در تاریخ ثبت شده است، بیشتر یقین خواهیم کرد که نام خراسان برگرفته از اقوام ساکن در آن سرزمین می باشد.

قوم آس؛ آز که قاره آسیا بنام آنها نامیده شده است.

قوم سان: نامشان در مکانهای تاریخی زنجان؛ سنگان؛ ارسنجان؛ ارسنگان؛ ارزنجان و... به چشم می خورد و نیز در ترکیب هایی چون آنزان یا آانشان که نام

دو قوم تاریخی است دیده می‌شود.

قوم: خور که در اسامی جغرافیایی خور؛ خورا؛ کور؛ کورا؛ قور؛ قورا کلا؛ کورا کلا؛ خورئین؛ کورایم؛ کورآباد؛ قورته؛ قورجان؛ قورغان؛ قورقان؛ کوران و... دیده می‌شود و تمامی این اقوام به شهادت تاریخ از آسیای میانه و تورک تبار بوده‌اند. برای آشنایی بیشتر با اسامی جغرافیایی به کتاب «فرهنگ آبادی‌ها و مکان‌های مذهبی کشور» تألیف دکتر محمد پاپلی یزدی مراجعه شود.

همچنین مورخین دوره اسلامی نیز کلمه خراسان را مرکب از «خُر» و «آسان» دانسته گفته‌اند از مشرق گرفته شده خُر را آفتاب و آسان را مکان شی دانسته‌اند. بعد آنرا محل طلوع آفتاب ترجمه کرده‌اند.<sup>(۱۱)</sup> در کتاب خراسان و ماوراء النهر (آسیا میانه) مترجم: دکتر پرویز ورجاوند نیز آمده است «خراسان در زبان قدیم فارسی بمعنی خاور زمین است.» دیده می‌شود فارسی زبانان بسیار پا فشاری دارند که گویا این کلمه فارسی قدیم است. باید گفت کلمه و نام خراسان اسمی قدیمی هم نیست که بالای آن اینقدر پا فشاری صورت گیرد. اگر این کلمه فارسی هم باشد. از ایجاد آن زمان زیاد نگذشته است. تصور هم نمی‌گردد که فارسی باشد بسیار جای شک است. اینکه اگر فارسی می‌بود چرا تغییر یافته و چرا خورشید ستان - و یا آفتابستان نشده است!؟

قابل ذکر میدانیم کلمه خور یا قور هیچگاهی اسمی از فارسی را نمی‌تواند ارایه بدهد. ولی قور در تورکی آتش؛ گرم و آفتاب داغ و سای یاسان هم در تورکی بی‌شمار بی‌نهایت وبی اندازه معنی میدهد. پس خراسان و قورا سان در فارسی نه؛ بلکه در تورکی به معنی محل آفتاب بی‌نهایت گرم؛ آفتاب گرم و یا هم مشرق معنی می‌توان کرد. و یا قوراسان یا قورسان در تورکی آفتابی یا همانند خورشید معنی میدهد که در دوره های بعدی کشور ما را به کلی به این اسم نامیدند. حتی

اراضی خارج از مرزهای کنونی افغانستان به جانب شمال و جنوب نیز اطلاق گردیده است.

برگردیم به اصل موضوع؛ خلاصه در دو صد سال اول هجری دیانت اسلام جای دین زرتشتی، بودایی، برهمنی و... را در افغانستان و زبان عربی نیز با رسم الخط خود در تمام افغانستان نشر گردید و علوم اسلامی از جمله تفسیر؛ حدیث؛ رجال و سیر نیز در افغانستان رواج یافت. مدارس بزرگ اسلامی در زرنج؛ بلخ؛ هرات؛ مرو و دیگر جاها بوجود آمد.<sup>(۱۲)</sup>

علمای زیادی در این عصر ظهور کرد. همه آثار خود را به زبان عربی تألیف کردند. سران قوم و سرکرده گان خراسان خود به اهمیت تعمیم دین اسلام بغرض وحدت و سعادت قوم پی برده و به وسایل ممکنه در آن می کوشیدند. اشخاص با نفوذ در امور اداری عرب در خراسان اقتدار سیاسی بدست آوردند. و حس استقلال طلبی در چارچوب اسلامیت، در میان مردم خراسان رشد کرد و آرزوی نجات شان از زیر سلطه بیگانگان ابعاد تازه ای پیدا کرد. بطوری که خواهان ایجاد حکومت مستقل و احیای فرهنگ و زبان خود شدند.

اولین کسی که پرچم آزادی را بر علیه بعضی از مظالم گماشته گان عرب بلند می کند جوان تورک تباری بنام ابومسلم خراسانی می باشد.

ابومسلم عبدالرحمن نام داشت و در یکی از قرأ حومه انبار یا سر پل موجوده متولد شده بود. ابومسلم در جوانی تحصیلات خود را در خراسان تمام نموده و زبان عرب را با لغت و اشعار آن فرا گرفت. و قرآن مجید را حفظ نمود.

ابومسلم مرد فاضل و پرهیزگاری بود. او از طرز اداره و رفتار دولت اموی متغیر بود. آرزو داشت کشور خراسان مستقل و در صدر تمام ممالک اسلامی قرار گیرد. ابومسلم همان طوری که در صفحات قبل نیز ذکر شد، از حمایت مردم

برخوردار بود. از اختلافاتی که بین خاندان بنی هاشم و آل عباس بادولت اموی وجود داشت، استفاده کرده مصمم شد از نام این خاندان‌ها بر ضد امپراطوری اموی استفاده همکاری سایر مسلمین پردازد. در نتیجه دولت خراسان را تشکیل دهد. از دیگر طرف خانواده بنی عباس را که از مظالم بی‌پایان بنی امیه می‌نالیدند، نجات دهد. ابومسلم در سال (۱۲۴ هـ) هنگامیکه بیست و سه سال عمر داشت؛ شخصاً به کوفه رفت و با ابراهیم، امام عباسی مذاکره و ملاقات نمود. بعد هم به عنوان امیر طرفداران بنی عباس به خراسان مراجعه کرد.

وقتی که ابومسلم به خراسان برگشت، بلافاصله در سال ۱۲۹ لقب شاهنشاه اختیار و حکومت خود و خلافت آل عباس؛ و خلع دودمان اموی را اعلان کرد و سرکرده‌ی ملی خراسان شد. اما بالاخره ناجوانمردانه از جانب منصور خلیفه‌ی دوم عباسی در سال ۱۳۷ به سن ۳۵ سالگی کشته شد.<sup>(۱۳)</sup>

بعد از این دوران مردم خراسان استقلالیت خود را، برتر از تسلط بیگان پنداشته و بر علیه حاکمان عرب و دست‌نشانده‌گان آنها مبارزات منطقه وی و محلی را شروع کردند. در پی آن یکی یکی حکومت‌های محلی، از خود مردم محل به وجود می‌آمد تا این که سیطره‌ی عرب بکلی از این مناطق چیده شد و حکومت‌های مستقل محلی چون سلسله طاهریان؛ صفاریان و سایر حاکمان محلی به وجود آمد. این حکومت‌ها استقلالیت خود را در منطقه بدست آوردند و فقط ظاهراً تابع خلیفه بغداد بودند و یا ارتباطی از لحاظ این که همه تابع اسلام بودند داشتند و گاهی فرمان‌های دینی آنرا می‌پذیرفتند.

## سامانیان:

کشمکشها و حس آزادی خواهی؛ استقلال طلبی در هر گوشه‌ای از خراسان و ماوراءالنهر آغاز گردید. و در این موقع خلیفه بغداد در مقابل آل صفاریان که دم

از استقلال میزدند قرار داشت. اما آل سامان بنا بر وفا داری گذشته شان در نزد خلیفه‌ی بغداد از اعتبار خاص برخوردار بودند و آنها را تقویت می‌کرد. فرزند احمد بن سامان که امیر نصر نامداشت از طرف خلیفه در سال (۲۶۱ هـ) بامارت ماوراءالنهر به رسمیت شناخته شد. بعد از مرگ نصر تمام ماوراءالنهر و خراسان بدست اسمعیل که برادر نصر می‌باشد افتاد. پادشاهی او هم از جانب خلیفه بغداد به رسمیت شناخته شد.<sup>(۱۴)</sup>

در واقع هر چند بنیان‌گذار حقیقی امارات سامانیان همین نصر بن احمد بود. اولین پادشاه مستقل این خاندان برادر او اسمعیل بن احمد که مرکز امارتش بخارا بود، می‌باشد.

سامانیان بنا بر داشتن، خصوصیات اشرافی خود و حس دوری جستن از مردم زبان فارسی را بعنوان زبان دربار انتخاب کردند. آشکار است صفت زبان فارسی دری یا درباری می‌باشد. و این صفت را مردم بعد از بکار برده شدن آن در دربار سامانیان. به این زبان داده اند و نشانه‌ی جدایی آن از مردم می‌باشد. برای اینکه ثابت کنند تافته جدا بافته‌ای از مردم هستند. لازم به ذکر است که «سامان» در تورکی به معنی «گاه» می‌باشد و احتمالاً پدران سامانیان گاه فروش بوده‌اند. البته همین سیاست جدایی اشراف و دربار از مردم سبب شده است امروزه عده‌ی از نویسندگان آنها را پارس‌ها و یا اقوام نزدیک شان بدانند.

سامانیان از اقوام تورکان بوده‌اند همان طوری که ذکر شد سامان (سمان) کلمه تورکی است. علاوه نمایم که انتخاب اسماء اشیا و حیوانات برای فرزندان در بین اقوام تورک زیاد معمول می‌باشد. از این قبیل اسماء مانند: «تیمیر بیک» (تیموریبیک) تیمیر یا دمیر به معنی آهن می‌باشد و در کل به معنای مرد محکم همچون آهن است. «سامان‌بای» (سمان) به معنی مرد غنی و ثروت مند به کثرت

«گاه» که به حساب در نیاید؛ «تاش‌بای» به معنی سنگ یعنی آن سان مقاوم و ثروتمند همچون سنگ و نظایر آن. جهت تایید این مطلب در جامع التواریخ خواجه رشید الدین فضل الله در مورد تورک بودن و نسب سامانیان چنین بیان داشته است: (پیش از این در تاریخ اغوز پسر دیب یا قوی آمده است؛ که اولاد و اعقاب او بطناً بعد بطن پادشاه بودند تا بزمان رسالت و مبعث سید المرسلین و خاتم النبیین محمد مصطفی صلی الله علیه و علی آله اجمعین؛ طغرل بشهر مرو مدت بیست سال پادشاهی کرد و بعد از وفات او برادرش توقان بجای او بنشست؛ و هفت سال او نیز پادشاهی کرد؛ و معاصر صحابه بود؛ رضوان الله علیهم اجمعین. چون وفات یافت؛ دوقور یا قوی رابه پادشاهی برداشتند. او دوازده سال تمام پادشاهی کرد. بعد از حادثه‌ی او سامان یا قوی یعنی اصیل زاده را به پادشاهی برداشتند بولایت ماوراء النهر؛ و او آنست که تازیکان او را سامان خدا گفتند که پدر جمله سامانیان است.<sup>(۱۵)</sup>

پس انتخاب زبان فارسی بعنوان زبان دربار و ابزار جدایی از مردم، دلیل بر اثبات نسب نمی‌تواند باشد. اگر چنین باشد، انتخاب زبان فارسی به عنوان زبان دربار توسط غزنویان؛ سلجوقیان؛ خوارزمشاهیان؛ تیموریان و دیگر امپراتوران تورک نیز به همان دلیل برهان محکمی است بر فارسی زبان بودن آنها! خصوصاً که ایشان در رشد زبان فارسی سعی زیاد کردند؛ بطوری که از جمله شهکاری‌های این دوره می‌توان از ده‌ها دیوان شعر و غزل نام برد. خلاصه در عصر سامانیان دیانت اسلام و مدنیت اسلامی با زبان و ادب عربی تا کابل رواج یافت و نیز ادبیات دری نشونمای خوبی نمود. و سر انجام در اواخر سده‌ی دهم میلادی پادشاهی از خانواده قراخانیان به نام نصر بن علی قراخانی (ایلک خان) به سلسله سامانیان خاتمه داد و دولت بزرگ و مقتدر قراخانیان را در تورکستان تشکیل

## غزنویان:

سرزمین افغانستان کنونی (ایرانا) از قدیم سرزمین مادری تورکان می‌باشد. در دوره‌هایی از تاریخ به نامهای مختلف قبیله‌وی؛ قومی و منطقه‌وی چه قبل از اسلام و چه بعد از اسلام ظهور نموده و دولت‌های مقتدر را تشکیل داده‌اند. همانطوری که در صفحات قبل ذکر شد، در ابتدای ظهور دین مقدس اسلام، همین تورکان، این سرزمین را اداره و به آن رونق بخشیده بودند. بنابه تصور مارکوارت تمامی این منطقه نخست در دست کوشانها بود و سپس بدست هپتالیان (هر دو قوم تورک تبار می‌باشند) افتاد. مارکوارت عقیده دارد که در اوایل عصر اسلامی خصوصیت‌های نژادی زیادی از هپتالیان که ذکر آن گذشت، در این نواحی وجود داشته است. و همچنان بنابر تایید این دانشمند؛ تورکان غز و خلیج نیز در اوایل دوره‌ی اسلامی میان طخارستان و بدخشان، واقع در شمال بَست زندگی چادر نشینی داشتند. نظریه مارکوارت را سیلی و فرای تاییدش کرده و میگویند این اقوام (تورک) در دوره‌های پیش از غزنویان نیز در آن نواحی زندگی می‌کردند.

اصطخری می‌گوید که تا روزگار او تورکان خلیج زمین داور آداب تورکی و هیات ظاهری و زبان خود را حفظ کرده بودند. خلیجان چندین قرن به صورت قومی واحد و متحد باقی ماندند. اما سرانجام مقهور سبکتگین شدند و به خدمت ارتش او درآمدند. در شناخت این قوم (تورک تبار) در صفحات بعد معلومات بیشتر ارایه خواهد شد. آغاز کار غزنویان بدین ترتیب بود که در ابتدا، مناسبات آلپتگین تورک از امری سامانی که سپاهسالار خراسان بود، با دربار سامانیان خراب می‌گردد. (۱۷) و سبب مخالفت با حکومت سامانی می‌شود. ابتدا موقعیت

آپتکین به دشواری می‌افتد. برای همین می‌خواهد جانب هند برود تا از دشمنان خود دور باشد. آپتکین در آغاز قصد تسخیر غزنه را نداشت و تنها زمانی بدان دست زد که، حاکم محل از بقایای تورکان کوشانی و هپتالی بود، مانع عبور او شد. در زمان سامانیان، در مرزهای جنوبی تورکان استقلال زیادی کسب کرده بودند. از جمله سپاهسالار قره تکین (قراتکین) در سال (۹۲۹ م) در بست و زرنج حکومتی برای خود تشکیل داده بود.<sup>(۱۸)</sup>

همین طور در غزنه شخصی بود از خاندان لویک به اسم ابو علی یا ابوبکر لویک یا انوک که در برابر آلپ‌تگین ایستادگی نمود، اما بالاخره آلپ‌تگین توانست شخص مذکور را از غزنه بیرون کند. (انوک از آنک تورکی به معنی شبل؛ کفتار؛ گرگ یا سگ است).<sup>(۱۹)</sup>

همچنان در دیوان لغات تورک محمود کاشغری آنک (انوک) بچه شیر؛ بچه کفتار و گرگ و سگ را هم گویند.<sup>(۲۰)</sup>

و نیز (آنکلک ارسلان) یا انوک لوک ارسلان به معنی شیر ماده‌ی دارای بچگان می‌باشد.<sup>(۲۱)</sup>

پس لویک درست نیست اصل آن لوک یا انوک است.<sup>(۲۲)</sup> برگ‌های تاریخ این حقیقت را می‌رساند که وجود هیچ پشتونی (افغان‌ها) تا همین دوره در هیچ یک نقطه‌ای از افغانستان کنونی به حیث حاکم و یا رعیت ذکر نشده است. ادعاهای مورخین افغانی بنابر تعصبات ناسیونالیستی است که از نام اقوام تورک‌تبار بومی این منطقه با ارایه تحلیل‌های دروغین سوءاستفاده کرده و حقیقت را واژگونه بازگو نموده‌اند. بعد از اینکه سلطان محمود غزنوی فتوحات خود را درهند آغاز می‌نماید آنطرف مرزهای کنونی افغانستان به افغان (پشتون‌ها) بر می‌خورد و از آنها در سپاه خود استخدام می‌کند.



به هر حال آلپتکین غزنه را بدست آورد و مدت یک سال بر غزنی و زابلستان حکم راند و سال (۳۵۲هـ) در غزنی در گذشت و اسحاق فرزند وی بجایش نشست. بعدها از همین خاندان بوری تکین که شخص بی لیاقتی بود به حکومت رسید. در سال (۹۷۷ م) سربازان تورک و مردم تورک غزنه به ضدیت با بوری تکین برخاستند و سبکتگین را بجای او نشاندهند. سبکتگین (سوبک تکین یعنی سردار سپاه) امیر زاده تورکی بود که با خانواده خود در ۱۲ سالگی اسیر اقوام توخسی طایفه دیگر از تورکان می شود. بعد از چهار سال اسارت به خاطر هوش و ذکاوتش در اختیار آلپتکین تورک که در بالا ذکر شد قرار میگیرد. بعد از آن داماد وی می شود و سپس سر سلسله غزنویان بنیان گذاری می کند. سبکتگین فرزند جوق قرا بجمک بن قرا ارسلان و پدر سلطان محمود غزنوی است. (۲۳)

از شاهان مشهور این خاندان سلطان محمود غزنوی است. او مردمان نامسلمان آنطرف مرز جنوب را تا هندوستان مسلمان ساخت و مسلمانی را بر مردم آن نواحی آموخت. بت سومنات را در هم شکسته و به حیث سلطان بت شکن تورک در جهان معروف است.

سیطره و اقتدار تورک تباران در وطن آبائی (ایرانا) از امارت سبکتگین سال (۳۶۶هـ) از سر گرفته می شود. این دوره را آغاز دوره تمدن؛ علم و ادب در کره ارض می توان نام گذاشت. این دوره را آقای حبیبی در کتاب تاریخ مختصر افغانستان چین بیان داشته است: دولت غزنویان در افغانستان؛ ایران؛ هندوستان و ماوراءالنهر از سواحل دجله تا گنگ مدت دونیم قرن دوام کرد و غزنه؛ بلخ؛ لاهور و بست پایتخت های ایشان بود. در این عصر مدنیت اسلامی؛ زبان دری و تورکی ترقی زیادی کرد. دین اسلام در مملکت رواج کامل یافت و هند هم

بنور آن روشن گردید. بلاد افغانستان (ایرانا) و هندوستان و ماوراءالنهر و ایران آبادان و تجارت با رونق بود. از علما و نویسندگان معروف البیرونی؛ ابن سینا؛ ابوالفتح بُستی؛ ثعالبی؛ عبدالجبار العتبی؛ بونصر مشکان؛ ابوالفضل بیهقی؛ نصرالله صاحب کلیله و دمنه؛ ابومنصور موفق هروی، عبدالحی گردیزی و غیره می‌باشند. از شعرا معروف فردوسی، فرخی، عنصری، عسجدی، منوچهری، سنائی، ناصر خسرو، سید حسن غزنوی و غیره‌اند. دربار غزنویان در آسیا پرورشگاه شعرا و علما و ارباب فن بود. خود سلطان محمود پادشاهی عالم و ادیب پرور بود. برخی از علما کتابی را در فقه بوی نسبت می‌دهند. از اشعار او قطعاتی را نقل می‌کنند در عصر غزنویان صنایع نفیسه و فن عمران نیز ترقی شایانی کرده بود. صنعت عمران و سنگ تراشی و خطاطی قبرهای سبکتیگن و سلطان محمود و دو منار غزنی و بقایای قصر مسعود سوم از دستبرد روزگار در غزنی باقی مانده است، خلاصه اداره مملکت در دوره غزنوی از عالی‌ترین تشکیلات دولتی آن زمان برخوردار بود و روابط سیاسی غزنویان همواره با دربار خلافت بغداد و خوانین تورکستان دوستانه بود. یک نظم نسق منظم در دولت‌داری آنها حکم‌فرما بود.<sup>(۲۴)</sup> خلاصه تورکان به وطن آبایی شان (ایرانا) و فراتر از آن، استقلال و کشور از دست رفته خود را بدست آوردند و بعد از غزنویان سلسله‌های دیگر از تورکان یعنی سلجوقیان و خوارزم شاهیان تا خروج چنگیز خان موغول و بعد آن باز تیموریان شیبانیان بعد آن بابریان؛ اشترخانیان (خاقان بلخ و بخارا) که همه و همه تورک بودند با بنا افکندن بزرگ‌ترین امپراتوری‌ها در جهان که کشوری باستانی (افغانستان کنونی) جزئی از آن بود، بازسازی کردند.

در تاریخ کشور محبوب ما افغانستان، تورکان (بگذریم از زمانه‌های پیش از اسلام) بخصوص پس از قبول اسلام در هر مقوله اعم از تشکیل دولت؛ سیاست؛

حکومت؛ دانش و فرهنگ و فلسفه و شعر و ادب و تاریخ بیش از هزار سال برجسته‌ترین برگ‌ها را بخود اختصاص داده‌اند. وقتی از گذشته‌های سرزمین افغانستان چه در دوره‌های قبل از اسلام و چه بعد از اسلام مطالعه شود؛ نشان می‌دهد که هر نقطه‌ی آن از جمله در شهرهای تاریخی چون ام‌البلاد بلخ؛ هرات کهن؛ غزنی باستان؛ پوشنگ (فوشنج یا قوشنج افسانه‌وی) کابل؛ قندهار؛ جلال‌آباد (ننگرهار)؛ کاپیسا؛ بامیان و غیره آن که با بناهای تاریخی، آثار و تمدن همین تورکان مزین و منقوش می‌باشد. هم اکنون هم همانند کوهی پایدار است. اگر هم دانشمند و محققى بخواد از گذشته‌های سرزمین افغانستان سخن بگوید؛ جز با آوردن نام شاهان و شاهزادگان؛ امیران و امیرزادگان تورک تبار و تورکان این دیار چیزی دیگری نخواهد داشت. زیرا آنان بوده‌اند که در شکوفایی این خاک دل سوزانه زحمت کشیده و از خود در نقطه؛ نقطه این سرزمین آثار و بناهای ماندگار تاریخی را به جا گذاشته‌اند. پس هر نویسنده باید با تکیه بر آن افتخارات؛ به توصیف قدمت تاریخی کشورمان پردازد و جز این چاره‌ای دیگری ندارند.<sup>(۲۵)</sup>

ایرانا؛ توران (خراسان) یا تورکستان جنوبی اسمایی هستند که در طول زمانه به کشور باستانی ما افغانستان اطلاق گردیده است. با لشکرکشی نادرشاه افشار وضعیت کلی در این منطقه دیگرگون می‌شود. بعد از فتح نادر دوباره همین تورکان از جانب نادر شاه افشار که خودش نیز تورک بود، جهت اداره‌ی مناطقشان گماشته می‌شوند. این وضعیت تا مرگ نادر شاه افشار ادامه پیدا می‌کند. بعد از مرگ او کشور ما خراسان و تورکستان توسط احمد خان ابدالی تصرف و حکومت مستقلی ایجاد می‌گردد.

## منابع و مآخذ فصل چهارم:

۱. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۷۰۵.
۲. امپراطوری صحرانوردان، رنه گروسه ترجمه عبدالحسین میکده، چاپ چهارم ۱۳۷۹ تهران، ص. ۱۵۷.
۳. تاریخ دیرین تورکان ایران، دکتر زهتابی، چاپ سوم ۱۳۸۴ تبریز، ص. ۲۲۴.
۴. تورک اوزبیک تیلینی اورگنینگ، بهرالدین شارق، چاپ اول ۱۳۸۵ تهران، ۱۱.
۵. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۹۳.
۶. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۹۷.
۷. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۹۸.
۸. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۷۳۷.
۹. تاریخ مختصر افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۳۷۶.
۱۰. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۶۹۴.
۱۱. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۶۹۴.
۱۲. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۱۰۳.
۱۳. تاریخ افغانستان سه جلدی، علی احمد کهزاد، چاپ دوم ۱۳۸۴ کابل، ص. ۷۴۰.
۱۴. تاریخ مختصر، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۷۷ پشاور، ص. ۱۲۲.
۱۵. جامع التواریخ، ص. ۳.
۱۶. تورک اوزبیک تیلینی اورگنینگ، بهرالدین شارق، چاپ اول ۱۳۸۵ تهران، ص. ۹۹.
۱۷. تاریخ غزنویان باسورث، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم ۱۳۷۸ تهران، ص. ۳۴.
۱۸. تاریخ غزنویان باسورث، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم ۱۳۷۸ تهران، ص. ۳۵.
۱۹. تاریخ غزنویان باسورث، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم ۱۳۷۸ تهران، ص. ۳۶.
۲۰. لغات التورک کاشغری، ترجمه و تنظیم دبیر سیاقی، چاپ اول ۱۳۷۵ تهران، ص. ۲۴۷.
۲۱. لغات التورک کاشغری، ترجمه و تنظیم دبیر سیاقی، چاپ اول ۱۳۷۵ تهران، ص. ۲۲۵.
۲۲. تاریخ غزنویان باسورث، ترجمه حسن انوشه، چاپ دوم ۱۳۷۸ تهران، ص. ۳۶.
۲۳. تورکان، حسن راشدی، ص. ۸.
۲۴. تاریخ مختصر افغانستان، عبدالحی حبیبی، چاپ سوم ۱۳۸۴ پشاور، ص. ۱۴۸.
۲۵. تورک اوزبیک تیلینی اورگنینگ، بهرالدین شارق، چاپ اول ۱۳۸۵ تهران، ص. ۱۹.

## فصل پنجم

### «احمد خان ابدالی و تشکیل افغانستان»

ابدالی‌ها عشیره بسیار معروف تاریخ افغانستان و هند است که ریشه نام شان به اپتل (aptae) یا هپتالی برمی‌گردد. همان طوری که در صفحات قبل ذکر آن گذشت؛ برخلاف قول آقای مرحوم حبیبی که آنها را قبیله‌ی سفید پوست آریایی (حدود ۴۰۰ م) می‌داند هپتال و هیاطله از اقوام تورک‌اند که در باختر و تخارستان دولت مقتدری را تشکیل داده بودند که این نام در بعضی از کتاب‌ها به شکل هیطل=یفتل نیز آمده است. آقای حبیبی باز اسرار می‌نمایند می‌نویسد: «هپتالیان هم مانند کوشانیان و کیداران و ساکیان (سکاها) با مردم بومی آریایی نژاد (منظور آقای حبیبی از نژاد آریایی یعنی پارسان و اقوام نزدیک آنها می‌باشد) و پشتونهای این سرزمین در آمیختند» در این رابطه اکنون مورخین؛ محققین و دانشمندان معتبر که ذکر آن در صفحات قبل گذشت بر روی تحلیل و نوشته آقای حبیبی و امثالشان خط بطلان کشیده؛ حقیقت را به شکل واقعی آن نشان داده‌اند: سکاها؛ کوشانیان و کیداریان اقوام تورک‌اند نه آریایی! آقای حبیبی و امثال آنها که می‌پندارند این اقوام ساکن «ایرانا» که با تعبیری غلط این اسم در زبان فارسی به شکل آریانا درآمده است. ثانیاً در زمان مورد بحث در

سرزمین کنونی افغانستان « ایرانا » حتی یک تن هم از اقوام برادران پشتون؛ سکنی نداشته است. هیچ منبع علمی هم چنین حضوری را تایید نمی کند. جز حدس و گمان آقای حبیبی! اگر این گفته آقای حبیبی را ابدال = هپتال = هیاطله = یفتل باشد یقیناً ابدالی مانند غلجی ها ریشه تورکی دارند. نه به قول حبیبی پشتون! جهت اثبات بیشتر به چند مطلب زیر توجه خواننده گان عزیز را جلب می نمایم.

۱- آبدال (ابدال) تیره از اقوام تورک بوده سلسله نسب شان به تورکان اوغوز می رسد.<sup>(۱)</sup>

۲- مرحوم میر محمد صدیق فرهنگ در جلد اول کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» راجع به قبیله ابدالی با تعجب می نویسد: بابر اولین مؤلفی است که قبایل بزرگ پشتون را با نام و نشان کنونی شان تقریباً در نقاطی که امروز در آن به سر می برند (به استثنا تورکستان افغانستان) به ما معرفی می کنند. در بین سالیان ۱۵۰۵ و ۱۵۲۵ میلادی وی دست کم شش بار به مناطق پشتو زبان واقع در سرحد افغانستان و پاکستان لشکرکشی و ضمناً در سال (۱۵۲۲) شهر قندهار را فتح نموده است. یگانه قبیله بزرگ پشتون که وی از آن نام نمی برد قبیله ابدالی است که بعداً با عنوانی دُرانی مدت درازی بر افغانستان حکمرانی کرد. این امر مایه‌ی تعجب است؛ زیرا بادقتی که وی در معرفی سایر قبایل و محل سکونت شان به کار برده است منافات دارد.<sup>(۲)</sup>

۳- نادر شاه افشار بعد از فتح قندهار؛ احمد شاه و برادرش ذوالفقارخان را که در این هنگام در زندان قندهار بودند از زندان رها ساخت و به مازندران فرستاد. بعدها ابدالیان در خدمت نادر شاه افشار شایستگی شان را، بویژه بر ضد عثمانیان نشان دادند.<sup>(۳)</sup>

همچنان احمد خان از اوایل جوانی در اردوی نادر شاه داخل شده به عنوان یساول یعنی پاسدار شاه خدمت نمود و به تدریج تا به درجه نایبی نایل گردید.<sup>(۴)</sup> و نیز در سال (۱۱۶۰ هـ یا ۱۷۴۷ میلادی) زمانی که نادر شاه افشار توسط یکی از روسای دربار خود به قتل رسید؛ احمدخان ابدالی که از سرداران نادری بود، چهارهزار تن سرباز افغان و اوزبیک را تحت اطاعت خویش داشت.<sup>(۵)</sup>

۴- در رابطه با تورکی بودن ریشه‌ی ابدالی اگر به سرگذشت شاعر و پیر معروف تورکان توجه نمایم؛ به حقیقت نزدیکتر خواهیم شد: پیر سلطان ابدالی؛ شاعر خلقی- خانقاهی و علوی- بکتاشی تورک که به احتمال قوی در نیمه‌ی دوم قرن شانزدهم زندگی می‌کرده است و به قول خودش اسمش حیدر؛ نسلش از یمن و اصلش از خراسان است. اندیشه‌های این شاعر ملی در بین مردم تورک سرزمین خویش آنقدر عمیق و گسترده شده بود که شخص وقتی به یکدیگر می‌رسند به جای سلام «شاه» می‌گفتند! (شاه کلمه تورکی بوده معنی سلام را می‌دهد) بنابر ملاحظاتی که داشته، علیه سلاطین عثمانی مدعی خلافت بوده است. اشعار پیرسلطان ابدال بیانگر احساسات انتقام جویانه‌ی علیه حکومت عثمانی بود. وی یکی از ده‌ها و صدها اوزان (آشیق=عاشق) دوره گردی بود که از اوبه‌ای به اویماقی و از دهی به شهری می‌رفت و آرمانهای خود را با شعر و ساز منتشر میکرد. گفته شده است که وی حتی به ایران نیز آمد و رفت می‌کرده است. پیر سلطان ابدال را گل سرخ شکفته بر قلبها گفته اند. در مورد او اضافه کرده می‌گویند «که شخصیتش؛ خاطره‌اش و شعرش چنان با روح و جان خلق در آمیخته که تشخیص سروده‌های او از سروده‌های شاعران گمنام برآمده از میان خلق که در حیطه‌ی جاذبه‌اش قرار گرفته‌اند، کاریست نا ممکن.» در هر صورت هنر، سخن و مبارزه و سرنوشت پیر سلطان ابدال؛ او را به یک قهرمان افسانه‌ای

تبدیل می‌کند؛ بخشی از افسانه‌ها از زبان مردم ضبط گردیده و انتشار داده شده است. او مریدان زیادی داشته و شخص پاک نفس بوده است. مقام شامخی در بین مردم داشته است او شاعر خانقاهی و مذهبی بوده است. در معقوله آورده‌اند که گویا موصوف با خضرپاشای عثمانی مخالفت داشته که از طرف او دستگیر و به اعدام محکوم می‌گردد. و بنا بر شواهد بعدی، نجات پیدا می‌کند. پیرسلطان بعد از رهایی به خراسان می‌رود و در آنجا رحل اقامت می‌افکند. گفته شده که دوباره به اردبیل برگشته و در آنجا مدفون می‌گردد. ولی در اردبیل مقبره‌ای به این نام وجود ندارد. به طور افسانه‌ای مقبره‌های چندی در نقاط مختلف آناتولی به عنوان مدفن پیرسلطان ابدال شناخته شده است. چون این مقبره‌ها افسانه‌وی می‌باشد و در اردبیل هم مدفن گاهی به نام او وجود ندارد، همان حرف اول درست می‌آید که در آخر عمر در خراسان بوده است. امروز در شبرغان مرکز ولایت جوزجان که در زمان خود از شهرهای مشهور خراسان بوده است، همین اکنون در شرق شهر شبرغان زیارت گاهی به نام خواجه ابدال (بابا ابدال) وجود دارد و کتیبه‌ای به خط کوفی در بنای آن قرار دارد که تاریخ آن برابر با زندگی این شاعراست. و زیارت گاه عام و خاص می‌باشد. همان طوری که تاریخ گواه است، این شاعر تورک تبار به اقوام تورک پناه آورده و در همین شهر فوت نموده است و مقبره آن در شبرغان، می‌تواند درست باشد. نه جای دیگر؟ برای آن که نمونه‌ای از سروده‌های پیرسلطان ابدال به دست داده شود چند بند از یک منظومه او نقل می‌گردد.

قویون منی حق عشقینه یاناییم = بگذارید به عشق حق بسوزم  
 دؤن دؤنسون من دؤنمهرم یولومدان = هر کس هم از راه خود بر گردد؛  
 من بر نمی‌گردم



- یولدان دؤنوب؛ محروم مو قالاایم؟ = آیا از راه برگردم و محروم بمانم؟
- دؤن دؤنسون؛ من دؤنمه رم یولو مدان = هر کس.....
- مینم پیریم غایت اولو کیشی دیر = پیر من بی نهایت بزرگ است
- یئدی لر اولوسو؛ قیرق لار ائشی دیر = از ملت هفت اختیار است و
- همپایه ی چهل تنان
- اون ایکی اما مین سرور با شی دیر = و سرور دوازده امام است
- دؤن..... = هر کس.....
- قاضی لار مفتی لر فتوا یازار سا = اگر قاضیان و مفتی ها فتوا دهند
- ایسته سه کمند؛ ایسته سه بوینوم آسار سا = اگر بخواهند به دار کشند؛ اینک
- کمند و اینک گردنم
- ایسته سه خنجر؛ ایسته سه کله م؛ کسر سه = اگر بخواهند سرم را ببرند؛ اینک
- خنجر و اینک کله ام
- دؤن..... = هر کس.....<sup>(۶)</sup>

از آنچه که در فوق ارایه گردید، ثابت می شود که ابدالی ها از شاخه و اقوام تورک اند. در زمان بابر شاه؛ ابدالی ها خود را تورک می دانسته اند و یا اینکه زبان شان در آن وقت تورکی بوده است. به همین خاطر بابر شاه ایشان را از جمله پشتون ها ندانسته است.

همچنان اعتماد نادر شاه به احمد خان ابدالی نیز این را ثابت می سازد. شاید هم دارای ارتباط پیوند خونی و قومی بوده باشند. (چون نادر شاه افشار خود تورک است) به همین خاطر آنها را از نزدیکان خود دانسته و به حرم شاهی اش اجازه ورود داده است و بعدها آنها را به مقام و منصب رسانیده است. از جانبی هم از نام پیرسلطان ابدال، شاعر مشهور تورک نیز فهمیده میشود که ابدالی ها شاخه ای از

تورکانند. و زبان ابدالی چه زمانی و به چه دلیلی تغییر یافته است، کسی نمی‌داند. به هر حال خاندان ابدالی‌ها و خود احمد شاه ابدالی از اعتبار و اعتماد تورک‌ها (اوزبیک‌ها) و پشتون برخوردار بوده است. حین اعلان پادشاهی‌اش نیمی از لشکریان آن اوزبیک‌ها بوده‌اند. هنوز هیچ سند معتبری هم وجود ندارد که احمد خان ابدالی (بعدها مشهور به درانی شد) خود را شاه افغانستان گفته باشد. بعد از اعلان پادشاهی‌اش اسناد و مدارک می‌رساند خود را شاه خراسان و تورکستان اعلام داشته است نه افغانستان.

از مطالعه‌ی تاریخ برمی‌آید وضعیت خراسان (تورکستان) همیشه در طول تاریخ حالت متحول و متفاوت را با خود داشته است. این بار نیز در سال ۱۷۴۷ میلادی (۱۱۶۰هـ) زمانی که نادرشاه افشار توسط یکی از روسای دربار خود به نام محمدخان قنجر در فتح آباد قوچاق به قتل رسید؛ احمد خان ابدالی که از سرداران نادری بوده و چهار هزار تن سرباز افغان و اوزبیک را تحت اطاعت خویش داشت. وقت را مغتنم شمرده؛ در همان شبی که حادثه قتل اتفاق افتاد؛ سپاهیان خود را گرد آوری ساخته و همگی را مسلح کرده است و پس از مطلع نمودن آنان از واقعه قتل؛ دستگاه نادری را به سوی قندهار که به محل خودش می‌بود، ترک کرده است.<sup>(۷)</sup>

عین واقعه در کتاب نادر پسر شمشیر نوشته نورالله لارودی چنین تذکر رفته است: روز یکشنبه ۱۱ج ۱۱۶۰/۲ پس از اینکه خبر کشته شدن نادر شاه منتشر شد کشمکش بزرگی در میان سپاهیان اردوی شاهنشاهی بروز نمود. افغانی‌های ابدالی و اوزبیک‌ها به سرپرستی احمدخان ابدالی که از هوا خواهان نادرشاه بودند با افشاریان سخت در آویخته پس از یک زد و خورد شدید، افشاریان را پس نشانده، اردوگاه را چپاول و به سوی نادرآباد (قندهار) رفتند.<sup>(۸)</sup>

احمدخان بعداً شورشی را سازماندهی نموده، مدعی استقلال شد و خود را به عنوان شاه خراسان و تورکستان (این مناطق قبلاً توسط نادر افشار و پسرش «شاهزاده رضاقلی میرزا» فتح گردیده بود.) اعلام کرد. احمد خان بعد از آن خود را احمد شاه درانی خواند. راجع به خصایل احمد شاه در کتاب «افغانستان در پنج قرن اخیر» چنین آمده است. احمد شاه در مدت شش یا هفت سالی که در زیر دست نادر افشار خدمت میکرد، ادب، حرب و سیاست را نیک آموخت. او مردی پرهیزگار، حاکم بر نفس بوده و روی هم رفته مردی معتدل بود. عزم و حزم رابه تناسب صحیح جمع داشت. با این حال در برابر مخالفین بعضاً سخت گیری می کرد.<sup>(۹)</sup> او خیلی جوان و شخص زیرکی بود و توانست قبایل مختلف و متفاوت افغانستان را تحت اداره خود متحد نماید. او تشخیص داد که متحد نمودن قبایل مختلف افغانستان از طریق فدرالیسم فئوالی و قومی و قبیله‌ای امکان پذیر است. اکنون نیز برای اداره کشور همین روش را (البته با صورت مدرن) تجویز می کنند. بر اساس فدرالیسم قومی و قبیله‌ای؛ سران اقوام و قبایل در امور مربوطه خود آزاداند ولی متمایل به دولت مرکزی و تحت نظارت آن می باشند و از دولت مرکزی حمایت می کنند. و دولت مرکزی نیز متقابلاً باید کوشش خود را به حمایت و پشتیبانی از سران قبایل و خود قبایل متمرکز نماید. بنابراین روش؛ هر گروهی که بخواهد بر افغانستان فرمان براند، ناچار است که سران قبایل را با خود همدست و همراه نماید؛ در غیر آن صورت بقایایی نخواهد داشت. احمد شاه درانی و خاندان وی با چنین روشی برای یک مدت طولانی حکومت خود را در خراسان و تورکستان جنوبی برقرار ساخته بودند. افغانستان در پادشاهی احمد شاه درانی و تا دوره‌هایی بعد از او به اسم خراسان و تورکستان شناخته می شد. بعدها به اسم افغانستان و تورکستان و سرانجام صرف

اسم افغانستان باقی ماند. تا همین اکنون نیز به همین نام یاد می شود.<sup>(۱۰)</sup>

در اینجا لازم است چند نمونه از امارت‌های مستقل و نیمه مستقل که به شکل فدرالیستی در نقاط مختلف کشور از زمان پایه گذاری حکومت احمد شاه درانی تا زمان پادشاهی امیر عبدالرحمن خان سفاک و قاتل؛ شناخته تاریخ است مختصراً از نظر خوانندگان عزیز بگذرانیم. از جمله امارت‌های مستقل آن زمان در تورکستان افغانستان یکی امارات میر قلیچ علی بیگ بود خلاصه دوران آن و شخصیتش از این قرار است:

قلیچ علی بیگ امیر مستقل در بلخ و توابع آن بود و از جانب حکومت درانی به رسمیت شناخته شده بود. در برابر آن قلیچ علی بیگ نیز به شاه بادیده‌ای احترام می‌نگریست. شاه درآمدی از بلخ نمی‌ستاند و تنها فایده‌ای که به حکومت مرکزی (شاه) میرسید حفاظت مرز در برابر اوزبیک‌های آن طرف آمو را به عهده داشت. و شاه محتملاً راضی بوده است که امور بلخ در کف امیری باشد که امنیت و آرامش آن را حفظ کند و خود را عامل شاه بداند. قلیچ علی بیگ تقریباً دوازده هزار سپاه سوار داشته است؛ که دو هزار تن را حقوق می‌داده است دیگران را نیز با واگذاری زمین تأمین می‌کرده است. همچنان او می‌توانست پنج هزار سوار از قندوز فراهم آورد. قلیچ علی بیگ نزدیک به شصت سال داشت. مردی خوش سیما و سرخ و سفید بوده است. ریشش عبارت از چند تار موی خاکستری بر چانه؛ چشمانش ریز؛ پیشانی‌ش پهن و پوشاکش همچون اوزبیک‌ها بوده است. کلاهی به سر گذاشته و دو عمامه روی آن می‌پیچید. پیراهن و ردای اوزبیکی می‌پوشید و روی آن کمربندی می‌بست که بر آن خنجری دراز می‌آویخت. بر روی همه چنین (نوعی عبا) از کتان یا پارچه دیگر به رنگ نسبتاً روشن؛ مثلاً خاکستری یا مانند آن می‌پوشید. همیشه چنانکه رسم اوزبیکان است،

چکمه به پا نمی کرد؛ مگر این که سوار باشد. تعلیمی کوتاهی به دست می گرفت و بسیار انقیاب می کشید. دوساعت پس از بر آمدن آفتاب؛ روی قالی بدون متکا و بالش به بارگاه عام می نشست. مصاحبان نزدیکش را که می خواست آنان را عزت دهد؛ با او بر روی قالی و دیگر ارباب رجوع به زمین بدون قالی می نشستند. هر کس وارد شود پیش از نشستن می گوید: «سلام علیکم» او همه ی مسایل مربوط به حکومت را خود بررسی می کرد. تنها در مسایل شرعی و حقوقی به قاضی مراجعه می شد. دزد را اعدام نمی کرد، بلکه او را با دستها از میخی آهنین که بر دیوار بازار، برای همین کار، کوبیده بودند، می آویخت. راهزنان و آدمکشان را عموماً به مرگ محکوم می کرد. پیاده در بازارها قدم می زد و خرید و فروش روزانه را بررسی می کرد. بارها به کشف گرانفروشان و کم فروشان پرداخته و برای جلوگیری از این کار مجازاتی مقرر می کرده است. قلیچ علی بیگ حاکم بلخ، پیوسته در خیابانها پیاده راه می رفت. چه هر گاه سواره باشد؛ شاید که پایش بالاتر از سرهای مؤمنان راستین قرار گیرد.

قلیچ علی بیگ مردی راست؛ عادل؛ خوش نیت؛ بررعیّت مهربان؛ معقول؛ با نوکران خوشرفتار و خدمت شناس؛ مقتصد و مطلع از امور حکومت بوده است و روزانه یکصد فقیر را نان و آبگوشت می داده است.

قندوز متعلق به قبیله ی اوزبیک و رئیسش خالدادخان بود او می توانست ۱۲۰۰۰ سپاهی فراهم آورد. تالقان در اختیار یک قبیله ی کوچک ولی جنگجوی و مستقل اوزبیک بود. گاهی اوقات قندوز و بدخشان نیز در تصرف آنها قرار می گرفت. میمنه؛ اندخوی؛ شبرغان و چند ناحیه کوچک و مستقل دیگر وجود داشت.

مردمان هزاره عموماً میان فرمانداری های غوارت و بامیان تقسیم شده و در حال

حاضر (دوره حکومت شاه زمان) در اطاعت هیچ حکومتی نیستند. با ایماقان در جنگند و با قلیچ علی خان رهبر اوزبیکان بلخ دشمنی دارند. قلیچ علی خان بسیاری از هزارگان نزدیک قلمرو خویش را مطیع ساخته است. قلیچ علی بیک از اشراف زادگان خلم (تاشقرغان) بود. نسبت احترام که به نزد شاه کابل (تیمور شاه) داشت لقب اوزبیکی آتالیق داشت. قلیچ خان تا سال (۱۸۰۹ م) در تورکستان افغانستان که مرکز آن بلخ می باشد امیر یا حاکم مقتدر و مستقل به شمار می آمده است. پایان زندگی و چگونگی وضعیت بعدی آن تا حال در تاریکی باقیمانده است.<sup>(۱۱)</sup>

اما قابل ذکر است که یکی از نوادگان میر قلیچ علی بیک بنام سید اکرام پیگیر که از جانب مادر سادات و از جانب پدر و جدش به بیک‌ها و اشراف می انجامد. موصوف از جمله شخصیت‌های مطرح در سه دهه اخیر کشور ما بوده که به اسم سید اکرام پیگیر مشهور و شناخته شده است. پدرش نورالدین بن مولوی عبدالعزیز بن قلیچ علی بیک می باشد. این شخص بعد از گذشت تقریباً (۱۷۱) سال بعد در سمت جد خود نه به حیث امیر بلکه بحیث آمرزون که از لحاظ صلاحیت و وظیفه‌وی هم پایه‌ی همان امیر قبلی میتوان حساب کرد. از سال (۱۳۵۹هـ) الی (۱۳۶۱هـ) در این سمت قرار گرفت. ساحه مسوولیت سید اکرام پیگیر شامل ولایت بلخ؛ سمنگان؛ جوزجان؛ فاریاب و سرپل بود. مقر آن در بلخ قرار داشت. از عملکردهای وظیفه‌وی اش مردم شمال راضی بودند و به این لحاظ نزد مردم از محبوبیت و جایگاه خوب برخوردار بوده است.

خلاصه بعد از اینکه مملکت کنونی افغانستان اساس گذاشته شد؛ سعی حکومت پشتون‌ها به این بود تا چگونه بتواند حکومت و امیران مستقل را که در این خطه قرار داشتند؛ از بین ببرند. به همین لحاظ همیشه نقاط مختلف افغانستان بخصوص

تورکستان افغانستان حالت متحولی داشته است. برخی از این تحولات و وقایع مهم را بعد از استقرار حکومت احمد شاه ابدالی به طور خلاصه به نقل می آوریم. همان طوری که در صفحات قبل تذکر رفت، بعد از کشته شدن نادرشاه افشار؛ احمد خان ابدالی با سپاه خود وارد قندهار شد. وزیر شاه ولی خان بالشکرشایان از جانب احمد خان ابدالی به تسخیر و تصرف این طرف رود جیهون (تورکستان جنوبی) مامور گردیده (البته این مناطق قبلاً از جانب پسر نادرشاه افشار فتح گردیده بود) از هرات بدان سو (جهت اخذ بیعت به نفع احمد خان ابدالی) راه برگرفت. شاه ولی خان از مرو عبور کرده؛ میمنه و اندخوی و شبرغان و بلخ و بامیان را تا بدخشان مسخر نمود. و در هر یک از ولایات مذکوره حاکمی از افغان و اوزبیک گماشته؛ خود لوای مراجعت به جانب قندهار را افراشت و جبهه سای سئده سنیه علیا گشت و اعلیحضرت احمد شاه بجایزه‌ی این فتح بزرگ؛ او را مورد اشفاق و الطاف ملوکانه نموده به منصب وزارت دیوان اعلی مفتخر نمود. (۱۲)

## مهم ترین قیام‌های استقلال طلبانه مردم تورکستان افغانستان بعد از ایجاد حکومت درانی

از قرار معلوم بعد از عزیمت شاه ولی خان در حقیقت تورکستان جنوبی دوباره بدست امیران محلی اوزبیک‌ها؛ تورکمن‌ها؛ عرب‌ها و ایماق‌ها افتاده و از جانب آنها اداره میگردید. در لشکرکشی بار دوم احمد شاه در سراج‌التواریخ چنین ذکر یافته است: در سال «۱۱۸۲ هـ» اعلیحضرت احمد شاه؛ وزیر شاه ولی خان را با شش هزار سوار از قندهار جانب بلخ و بدخشان که مردم آندو ولایت عصیان (علم آزادی برافراشته) ورزیده بودند؛ نامزد فرمود و «شاه مرادبی»

حکمران بخارا از این ماجرا آگاه گشته؛ لوای معاونت بلخیان و بدخشان افراشت. شاه ولی خان وزیر از این معنی بذریعه‌ی عریضه‌ی اعلیحضرت احمد شاه را آگاه ساخت و او با لشکر آراسته از قندهار براه هرات؛ عازم بخارا شد و از رود مرو عبور کرده؛ میمنه و بلخ و اندخود و شبرغان را لگد کوب سم ستوران نمود و وزیر شاه ولی خان را مامور قندوز و بدخشان کرده؛ خود روی بسوی بخارا آورد و شاه مراد بی (بی = بیگ) با سپاه آراسته به مدافعه برخاسته موضع (قرشی) را لشکرگاه ساخت اعلیحضرت احمد شاه از حمیت اسلامی بجنگ نپرداخته؛ طرح مصالحه انداخت و رشته‌ی صلح انعقاد پذیرفته؛ حد فاصله‌ی مملکتین، نهر جیهون معین گردید. (۱۳)

در همین وقت یک دسته لشکر پشتون هم، در تورکستان استقرار داده شد که به نام کهنه لشکر در آنجا متوطن گردید و در سال‌های بعد وظیفه سرکوبی قیام‌های محلی را بر عهده گرفت. (۱۴)

تورکستان جنوبی اکثراً حالت مستقل در منطقه داشت. به این لحاظ تابع قلمرو «شاه مراد» شناخته نمی‌شد. بعد از قلع و قمع سران این صفحات دوباره در تصرفات احمد شاه ابدالی باقی ماند. ولی این در حرف بود، در عمل همان حکومت‌های ملوک الطوائفی از جانب امیران بومی بر پا بود و حس استقلال طلبی همیشه موج می‌زد. این استقلال طلبی و حق طلبی تا همین اکنون نیز در بین مردم ادامه دارد. بعضی از این قیام‌ها را تا حد امکان در سطور ذیل نام میبریم که برای خوانندگان دلچسپ خواهد بود.

قیام‌های مردم تورکستان، از جمله قیام‌های آزادی بخش بود که در عصر سلطنت احمد شاه، بر ضد وی براه انداخته شد. این قیام‌ها خصلت اقتصادی و سیاسی داشت. مردم تورکستان می‌خواستند تا دست حکام درانی از منطقه قطع گردد.



قیام‌های ولایت قندوز از این جمله قیام‌ها است. جهت سرکوبی آنها مخلص خان درانی پوپلزایی با قشونی از سمت هرات مامور تسخیر تورکستان، مین جمله قندوز؛ به امر احمد شاه گردید. مخلص خان توانست به شکلی از اشکال اهالی قندوز را مطیع گرداند؛ ولی خودش در بازگشت به سوی قرارگاه در عرض راه درگذشت.

قیام مردم تورکستان بار دیگر در سال (۱۷۵۴) بر ضد دولت احمد شاه، از قندوز اوج گرفت. این جنبش را سهراب خان رهبری میکرد. خان جهان خان سردار مأمورگشت تا شورش را خاموش سازد. وی به آن سوی حرکت کرد و به نزدیک حصار قندوز رسید. قبل از آنکه آتش جنگ شعله ور شود؛ سهراب خان سرکرده شورشیان به اجل طبیعی رخت از جهان بریست. پسرش مضراب خان در عوض وی، قیادت شورشیان را به عهده گرفت. لاچار با چهار هزار نیروی سوار جرار از نامداران کار آموزده اوزبیک که همراه او بودند؛ در یک فرسخی قندوز طرح مقابله و محاربه انداختند. دلیرانه و متهورانه به عرصه قتال و میدان جدال تاخته به پیکار پرداخت. سرانجام جمعیت متلاشی گشت و بسمت قلعه امام عقب نشینی نمودند. در این جنگ اردوی احمد شاه اموال و غنایم بسیاری به دست آورد؛ از جمله در حدود پنجاه هزار رأس گوسفند با خود آوردند و بالاخره مضراب خان خود را تسلیم کرد. و از کله‌های عساکر اوزبیک که در جنگ علیه خان جهان خان کشته شده بودند، بالای مرقد حاجی علیخان مستوفی کله منار ساختند. بعد از آنکه سردار خان جهان از سرکوبی شورشیان تورکستان فراغت حاصل کرد؛ مضراب خان را با جمعی دیگر از روسای تورکستان با پنج هزار قشون برسم یورغه مال در جلو انداختند و نزد احمد شاه آوردند.<sup>(۱۵)</sup>

در دهه‌ی نخست دولت احمد شاه دیده می‌شود که چندباری نیروی‌های افغانی

تحت رهبری مخلص خان و خان جهان خان و دیگر فرماندهان افغان به شمال هندوکش (تورکستان جنوبی) هجوم آورده و در جهت سرکوبی مبارزات رهایی بخش اهالی آن منطقه تلاش نمودند و حتی کله منارها بوجود آوردند. در جنوب تورکستان برای مدت کوتاهی بلخ را به تصرف خویش در آوردند و تا مرو پیش رفتند. لیکن نیروهای نظامی تجاوزگر دولت درانی‌ها نه تنها با مقاومت جدی امیران اوزبیک؛ تورکمن؛ عرب و ایماق قرارگرفت، بلکه در جنگهای مقاومت سهم شایسته‌ای از خود نشان دادند. از این رو احمد شاه ابدالی، به فرزندان خود بیهوده توصیه نکرده بود که با اوزبیک‌ها نه جنگید! آسیای میانه زنبور عسل است. جایکه زنبور است و عسل کم.<sup>(۱۶)</sup>

### کشمکش‌های دیگر در ولایت تورکستان:

در تورکستان بین سردار نواب خان و روسای آن ایالت (تورکستان جنوبی) کشمکشهایی بمیان آمده بود؛ از آن جمله موسی خواجه اوزبیک با شش هزار سوار از بخارا به عزم جنگ (نه جنگ بلکه بخاطر نجات ملت خود) از دریا گذشت و با جمعیت کثیری؛ شهر آقچه را که تحت تسلط سپاه سالار عطاالله خان بود در محاصره در آورده و دهات مربوطه آنرا متصرف شد. سردار عطاالله خان بمجرد استماع این خبر؛ جهت کمک از بلخ روانه آقچه شد. چهار صد نفر از همراهان خود را برای امداد به مشارالیه به داخل آقچه فرستاد. در نتیجه‌ی یک چال و دیپلوماسی؛ عطاالله خان فریب موسی خواجه را خورده به شبرغان عقب نشینی کرد و آقچه در تصرف موسی خواجه باقی ماند. نواب خان سردار فرمانروای بلخ از ایجاد چنین یک وضعی در خطر افتاد و تمامی هواخواهان خود را از دهات به شهر کوچانید و خود با پنجصد نفر افغان و کابلی بدنبال می‌آمد. موسی خواجه ناگهانی به حمله دست زد و سردار دانیال خواجه را جهت

مدافعه‌ی تعیین کرد. دانیال خواجه مدافعه شهر را از عهده خود بیرون پنداشت. در این اثنا سردار شخصاً برای کمک به دانیال خواجه وارد میدان شد. آتش جنگ در گرفت و به قشون شکست وارد شد و سه صد نفر از همراش قتل گردید و بسیاری دیگر مجروح شدند. سردار نواب خان خود به شهر مراجعت کرد و دستور داد از کله‌های مقتولین دو منار بر پا ساخت.

سردار نواب خان کوشش کرد تا مخالفت بین خود و موسی خواجه را از طریق مسالمت آمیز حل نماید اما او قاصد وی را نه پذیرفت. سردار نواب خان باده هزار سوار و پیاده به اراده تصرف آقچه روانه گشت. موسی خواجه نیز با پنج هزار نفر از آقچه به قصد مقابله و مجادله بر آمد. باز هم موسی خواجه نتوانست مقابله کند و راه شبرغان را در پیش گرفت و در آنجا نزد (ایزباسر) که رابطه خویشاوندی با سردار عطاالله خان داشت رفت. پسر موسی خواجه که با چهار هزار کس در آقچه بود که در محاصره فوج سردار قرار گرفت. (ایزباسر) هشت هزار نفر از شبرغان برداشته و همت به کمک محصوران آقچه گماشت. در این وقت سردار عطاالله خان با حاجی خان راه مشوره و مصالحه را باز کرد. با اتفاق هم با (ایزباسر) ساختند. آقچه تا چهل روز در بند محاصره قرار داشت.

سپاهسالار عطاالله خان؛ حاجی خان را وادار ساخت تا معتمدی را از جانب خود در قلعه آقچه فرستاده، راه‌های آنجا را در انقیاد در آورد. حاجی شخصی را بنام محمد گل را فرستاد. پسر موسی خواجه با زوجاتش بدست سردار افتاد. سردار پسر موسی خواجه را نزد حاجی خان فرستاد و اطلاع داد که حاجی خان از طریق میمنه و نواب خان از طرف آقچه بالای شبرغان تاخت کردند. (ایزباسر) قاصدی را با پیشکش نزد نواب فرستاد و اظهار موافقت و مصافحت نمود. نواب نیز در جواب به (ایزباسر) چیزی نوشت و چون با سردار عطاالله خان عناد داشت نواب

خان جمعی از همراهان را به حفاظت آنچه تعیین کرد و خودش به بلخ رفت.<sup>(۱۷)</sup> خلاصه دوران سلطنت احمد شاه، تاریخ دوران تهاجم و خونریزی هاست. وی در هر سرزمین که گام نهاد کله منارها از سر اهالی بومی آن مناطق بر پا کرد. شهرها را ویران ساخته آثار تمدن که را بر باد نمود و ثروتها را بغارت برده. اینها واقعیت‌هایی است که از تحلیل و بررسی دوران سلطنت احمد شاه آشکار می‌شود.<sup>(۱۸)</sup>

قیام‌های آزاد یخواهانه مردم تورکستان همیشه در جریان بود. البته بعد از مرگ احمد شاه؛ قبادخان رییس قطغن از اطاعت دولت سرباز زد و سایر امرای محلی (تورکستان) به او پیوستند. تیمور شاه نیروی مسلحی را برای سرکوبی آنان به قطغن فرستاد. در مرحله نخست اردوی مذکور شکست یافت. اما تصادفاً در همین وقت قباد خان به دست یکی از رقیبانش کشته شد. در عین حال نیروی کمکی دولت هم به قطغن رسید و مناطق از دست رفته را دوباره تحت حکومت آورده غنایم و اسیران زیاد گرفتند. از جمله این اسیران سه هزار نفر سرباز قلماقی بود که پیش از آن از کاشغر (تورکستان شرقی) به بدخشان هجرت کرده بودند. برخودارخان سرلشکر تیمورشاه ایشان را به کابل کوچ داده، در قوای غلام خانه داخل ساخت.<sup>(۱۹)</sup> از اوضاع و احوال آن زمان معلوم می‌شود که این فتح و لشکرکشی‌ها، صرف به خاطر تنبیه و کشتار مردم و به دست آوردن غنایم و چور و چپاول تورکستان جنوبی بوده است. بعد از ختم لشکرکشی‌ها و خون ریزیها؛ افغان‌ها تاب اقامت دایمی را نداشته‌اند و بعد از عزیمت افغان‌ها، تورکستان دوباره به دست امیران محلی اداره می‌شده است. گاهی هم از جانب ایشان مخارجی هم به دولت افغانی پرداخت می‌گردیده است. ولی امیران و مردم تورکستان استقلال نسبی خود را داشته‌اند. گاهی هم فشارهای دولت افغانی

شدت می گرفته است. البته این استقلالیت‌ها توأم با فشارها و کشمکش‌ها بین دولت افغانی و امیران تورکستان تا زمان امیر دوست محمد خان ادامه داشته است. امیران و مردم تورکستان استقلالیت خود را تا زمان حکومت امیر دوست محمد خان به دست داشته اند. امیر دوست محمد خان در سال ۱۲۶۵ هجری خیال فتح و تسخیر دوباره تورکستان را می‌کند. این بار امیر دوست محمد خان؛ سردار محمد اکرم خان، سومین فرزند خود را به تسخیر تورکستان نامزد کرده، لشکرگرانی (مجهز و مدرن آن زمان) با دو فوج پیاده وزیر محمد اکبر خان مبرور که متعلق به سردار غلام حیدر خان شده بودند، به کارش تعیین نمود. سردار محمد اکرم خان به راه افتاده و چون پابر خاک بامیان گذاشت؛ امیران تورکستان آگاه گشته؛ از بلخ، مزار شریف، شبرغان، اندخود، تاشقرغان و غیره قصبات و ایلات؛ با جمعیت بسیاری (با تجهیزات ابتدایی) برای مدافعه روی سوی با میان نهاده، وارد سیقان شدند و قلعه سرسنگ را به مردان کاری و دلیران کارزار، محکم و استوار کرده به آهنگ جنگ درنگ نمودند. از این سوی سردار محمد اکرم خان؛ میرزا عبدالسمیع خان را از یکطرف و نایب ذوالفقار خان را از دیگر جانب؛ با افواج پیاده؛ امر صعود کردن به جبال شامخه‌ای که به هر دو طرف راه واقع‌اند، داده خود با سوار کشاده‌ی درانیه و غلجاییه و قزلباشیه؛ طریق مقابل اختیار کرده رهنورد نبرد گشت؛ چنانچه ابطال رجال از قتل جبال؛ دهن توپ و تفنگ قتال گشوده؛ از پیش روی او، سردار محمد اکرم خان حمله‌ور شده؛ کار را بر تراکمه و اوزبیکه بغایت تنگ ساختند (تجهیزات جنگی قوی داشتند) و از کشتش و کوشش دلیران جنگ؛ مجال درنگ در تورکان نمانده (که مجهز با تجهیزات جنگی ابتدایی و نابرابر در مقابل دشمن قرار داشت) مغلوب و پراکنده گشته؛ هر کدام راه مقام خویش بر

گرفتند. سردار محمد اکرم خان پس از حصول این فتح از راه دره‌ی صوف؛ بی‌مانعی داخل تورکستان گردیده؛ مژده‌ی فتح را معروض پایه‌ی سریر سلطنت نموده، توفیق ظفر از حضور اعلیحضرت امیرکبیر بنامش صادر گشت و در شهر بلخ (مرکز اوزبیکها) فرود آمده؛ رحل اقامت گشود. بعد هریک از امیران تورکستان، با تحفه و هدیه‌ی شایان؛ حاضر حضور سردار محمد اکرم خان (فاتح) همی شده؛ فرمان پذیر همی گردید و تمامت بزرگان چون ایشان اوراق میر بلخ و نملک و ایشان صدور (صدر) میر آقچه و میر حکیم خان والی شبرغان و میر بابا بیک رییس ای بیک و غضنفر خان سالار اندخود و گنجعلی بیک مهتر حاکم (تاشقرغان) و محمود خان داور سرپل و شاه مراد بیک مرزبان قطغن؛ (جمله امیران اوزبیکه) همه سر بر خط فرمان نهاده؛ مطیع و منقاد گشتند.<sup>(۲۰)</sup>

امرای اوزبیک جزء این خوش آمد چاره دیگر نداشتند چون در برابر زور و قدرت نابرابر قرار داشتند. مقاومت بیشتر باعث بربادی و نسل کشی تورکستان می‌گردید. ازاینکه در برابر دشمن غدار و خون ریز قرار گرفته بودند؛ جزء مماشات راه دیگر وجود نداشت. باید هم بخاطر بقای نسل شان چنین تدبیر را انجام می‌دادند.

بار دیگر در سال ۱۲۶۶ هجری حس آزادی خواهی و استقلال طلبی از آقچه اوج گرفت. این استقلال طلبی علیه فرزندان امیر دوست محمد خان بود که از جانب متذکره به حکمرانی تورکستان گماشته شده بودند. ولی باز هم در برابر تبر و چوب شمشیر و تفنگ چقماقی مردم تورکستان؛ توپها و سلاح‌های پیشرفته این عصر استعمال گردید و با قوت تازه وارده از کابل؛ شورش حق طلبانه مردم را با وارد آوردن ضربات سنگینی خاتمه بخشید. این بار سیاست عوض شده بود. رهبران ملت را از جمله ایشان صدور (صدر) حکمران آقچه و ایشان اوراق

امیربلخ را دستگیر و با خانواده شان به کابل تبعید شدند و تحت نظارت دولت قرار گرفتند. (۲۱)

در همین سال (۱۲۶۶ هجری) بغاوت مردم قطغن زمین می‌باشد، بعد فوت سردار محمد اکرم خان؛ سردار شهسوار خان پسر ۱۲ ساله آن به مسند ایالت تورکستان گماشته شد. در پهلوی آن سردار محمد شریف خان عم مذکور در اجرای کار حکومت قرار داشته اداره امور را بدست داشت و بعد از فروشاندن شورش استقلال خواهانه قطغن زمین از جانب حکومت مرکزی سردار محمد افضل خان اولین فرزند امیر دوست محمد خان به ایالت تورکستان مقرر و در شهر مزار شریف به حکومت پرداخت. در همین وقت محمود خان سرپلی؛ مردم قطغن را بر حال بغاوتش استوار دیده، بدون هراس با لشکر مردمی اوزبکیه آقچه را متصرف شد. و سردار محمد افضل خان با سردار محمد شریف در حال مدافعه قرار گرفتند. در همین اثنا یک تعداد از میران چون میر حکیم خان شبرغانی و غضنفر خان اندخودی (اندخویی) علیه مردم خود قرار گرفته، با گماشته‌شدگان حکومت مرکزی دست یکی نموده، در جهت سرکوب محمود خان سرپلی و دیگر شورشیان مردمی قرار گرفتند. بعد از جنگ‌های سخت و خونریزی زیاد، محمود خان دستگیر و کشته می‌شود و وضعیت به نفع حکومت مرکزی می‌انجامد. به پاس خدمات میر حکیم خان شبرغانی و غضنفر خان اندخویی که در سرکوبی مردم خود حصه گرفته بودند که خدمت شان در جلد دوم «سراج‌التواریخ» چنین توصیف شده است: «معاونت؛ یاری؛ صداقت و اخلاص شعاری میر حکیم خان شبرغانی و میر غضنفر خان اندخودی (اندخویی) نیز معروض داشته بود؛ خدمت ایشان را ضایع نساخته نیک بتواخت؛ چنانچه خلعت نظام الملکی و منشور حکومت شبرغان را بنام میر حکیم خان و خلعت و لقب

امین الدوله و فرمان حکومت اندخود (اندخوی) را اسمی غضنفر خان؛ بجایزه‌ی خدمتی که کرده بودند؛ از راه عطا در تورکستان بدیشان فرستاد و هم از حضور؛ نگین خاتم غضنفر خان را بدین سجع مزین و منقر فرموده از طریق لطف روانه نمود:

زالطاف امیر داد گستر                      امین الدوله شد میر غضنفر. (۲۲)

ولی این تسلیمی‌ها و کنار آمدندها، بنا بر مجبوری و جور زمانه بوده است. ناچار در برابر زور چاره سازی می کردند. ولی اگر فرصت می یافتند، هدف و آرزوشان آزاد زیستن از قید ذلت بیگانگان بود؛ ترجیح می دادند! و در فرصت مناسب همیشه در کمین زور گویان قد علم می کردند. ولی به نسبت نابرابری قدرت جنگی شکست نصیب شان بود. اما غیرت استقلال طلبی از قرار مطالعه تاریخ در وجود هر یک از تورکستانی موج میزده است. چنانچه در مراحل بعدی، همین میر حکیم خان شبرغانی، در برابر حکمران گماشته شده در تورکستان که سردار محمد افضل خان می باشد، قد علم کرده و با حمایت مردم قیام میکند سردار محمد افضل خان دو ماه شبرغان در محاصره می کشید که به مقاومت شدید مردم می انجامد. بالاخره قیام شبرغان هم مانند سایر قیامهای تورکستان به شکست مواجه شده، شبرغان نیز فتح می گردد. میر حکیم خان مخدول می شود و سردار محمد افضل خان، مظفر و منصور جانب بلخ مراجعت می کند. (۲۳)

بعد از سرکوبی و در هم شکستن نیروی‌های مقاومت مردمی تورکستان سردار محمد افضل خان حکمران تورکستان آسوده خاطر می گردد. طبق تحریر ملا فیض محمد کاتب هزاره، سردار موصوف تصمیم بر احداث شهری بقرب مزار شریف؛ در سال (۱۲۶۹) هجری شهرک «تخته پل» را احداث فرموده، بمدت سه سال آباد ساخته؛ عمارات و بیوت و اسواش را تمام برداخت و باغ و بوستان



نیکویی با نصارت و فضا ترتیب نموده مکتب خانه‌ای برای تعلیم و تربیه پسرش سردار عبدالرحمن خان بنیاد نهاده؛ بر افراخت و در شهر جدید مسکن گزیده؛ به کار حکومت پیش از پیش مشغول گشت. (۲۴)

بعداً از این، فرمانروای تورکستان به دست اولاده محمد زایی‌ها افتاد. مردمان بومی این مناطق بعد از بین رفتن امیرانشان چون برده وارد زیر فرمان سردار محمد افضل خان که بر سلطنت تورکستان مامور و تکیه داده بود، قرار گرفتند. از وجود قوای بشری تورکستان سوء استفاده بعمل می‌آمد و به جنگ‌ها بین القومی سوق می‌گردیدند. بعد از به قدرت رسیدن امیر شیر علی خان منازعات و کشمکش‌های زیاد بین فرزندان امیر دوست محمد خان پیش آمد. از جمله سردار محمد افضل خان فرمانروای تورکستان خود را مستقل در تورکستان و وارث تاج و تخت می‌دانست؛ که شهرک تخته پل مقر سلطنت تورکستان بود. سردار محمد افضل خان در برابر امیر شیر علیخان می‌خواست دولت تورکستان را دوباره احیاء نماید. ولی به اثر لشکری امیر شیر علی خان و محبوس شدن سردار محمد افضل خان و تصرف تورکستان توسط امیر شیر علی خان به دولت خواهی سردار محمد افضل خان خاتمه بخشید و امیر شیر علی خان فاتحانه وارد تخته پل گردید و جمیع ائانه سلطنت را به تصرف خود آوردند. باز هم در عوض سردار محمد افضل خان؛ صاحب اختیار و جلو دار حاکمیت تورکستان، بدست خاندان محمد زایی قرار گرفت و به قرار تحریر میرزا یعقوب علی «خوافی»، بعد از فتح تورکستان اولین اقدام امیر شیر علی خان از این قرار است: اول سردار فتح محمد خان که پسر وزیر محمد اکبرخان و برادر زاده‌ی سرکار (امیر شیر علی خان) و فزون از فرزندان سرکار خواستگار بود؛ او را به سریر سلطنت تورکستان مأمور و به تخت افراسیابی سرافراز فرمود. و جمیع امر و نهی و فرمان تورکستان را

کماکان در قبضه اقتدار او تسلیم نمود. (۲۵)

خلاصه بعد از اسقرار سردار محمد افضل خان دیگر همه‌ی قدرت در تورکستان بدست خاندان محمد زایی‌ها قرار می‌گیرد و از طرف آنها اداره می‌گردد. بخاطر جلوگیری از منازعات و تشنجات مردمی یکی دو حکمران اوزبیک در توابع بلخ فعالیت می‌نمودند که از جانب حکومت محمد زایی‌ها مقرر بودند. بعد از این تاریخ رهبری تورکان در سطح سیاسی تورکستان کم رنگ شده، از بین می‌رود و کشمکش حکومت داری و سلطنت خواهی بین خاندان محمد زایی‌ها جهت اداره تورکستان واقع می‌شود که منجر به خونریزی‌ها و ویرانی‌های زیاد در این خطه می‌گردد. بعد از این هم بار دیگر یکی از دست نشاندهگان امیر شیرعلی خان در تورکستان که عبارت است از سردار فتح محمد خان که بنابر سوءتدبیر و بی‌خبری؛ تورکستان را بر باد داده و از تخته پل فراری به تاشقرغان گردید در این باره در کتاب «پادشاهان متأخر افغانستان» تألیف میرزا یعقوب علی خوافی چنین آمده است که: «سردار فتح محمد خان تخته پل و بلخ را واگذار شد. سردار صاحب تدبیر سردار عبدالرحمن در هجده نهر رسیده بودند و تدبیرات کلی به کار می‌بردند. در این وقت که فرار شدن فتح محمد خان به حضور بندگان عالی؛ سردار عبدالرحمن خان گوشزد شد و متواتر خبر رسید؛ فوراً حرکت فرما شدند و به سرعت خود را در تخته پل رسانیدند و با شوکت و شان بر تخت سلطنت موروثی با کمال اجلال نشستند. و اول تخت نشین؛ جبین عجز و نیاز به درگاه خالق بی‌نیاز بر زمین سوده، به درگاه پروردگار کارساز سجدهات شکر به جای آوردند. چون یک هفته از ورود به تخته پل گزارش یافت، ثانی لشکر ترتیب کرده به جنگ سردار فتح محمد خان در تاشقرقان فرستادند.

سردار فتح محمدخان که در تاشقرغان بعد از فراری تخته پل توقف

داشتند، در این وقت که لشکر فرستادن سردار عبدالرحمن خان را گوشزد شدند تاب مقاومت در خور جنگ با خود ندیده؛ راه و چاره را مسدود یافت. با هزار غم و اندوه از تاشقرقان فرار به جانب غوری راهسپار شدند و تا تاشقرقان نیز ضمیمه ملک موروثی شد.»<sup>(۲۶)</sup>

این مطلب جهت تایید گفتار فوق، ذکر شد که در محوطه افغانستان کنونی دوسلطنت وجود داشته؛ یکی از آن به نام افغانستان و دیگر آن بنام تورکستان بوده است. گاهی هم حکومت کابل به اثر افشار و جنگ‌های خونین تورکستان را تصرف می‌کردند و خود را پادشاه افغانستان و تورکستان می‌نامیدند. این موضوع در سراج‌التواریخ و سایر مدارک تاریخی به مراتب تحریر و آمده است. از حقایق ذکر شده معلوم می‌گردد که تورکستان جنوبی یک کشور اشغال شده بوسیله حکومت افغانستان می‌باشد. گرچه تا اواخر حکومت خاندان درانی سرنوشت مردم تورکستان بدست نمایندگان خود مردم (امیران اوزبیک) بود؛ ولی از اوایل به قدرت رسیدن خاندان محمد زایی‌ها وضعیت آنچنان که در بالا نیز ذکر شد، دیگرگون می‌شود و فرمانروایی تورکستان دیگر از امیران و نمایندگان اوزبیکها خارج می‌شود. گرچه تعدادی از امیران اوزبیک در بعضی از ولایات تورکستان حاکم بودند؛ ولی تعیین کننده و سرنوشت ساز واقعی نبودند. بخاطر اینکه قدرت و تصمیم‌گیری عمومی در سطح سیاسی تورکستان، بدست خاندان محمد زایی‌ها قرار داشت. در زمان به قدرت رسیدن امیر عبدالرحمن خان در کابل و اعلان پادشاهی موصوف به عنوان شاه افغانستان و تورکستان گوشزد مردم گردید. در این وقت به گفته عوفی صاحب سریر و فرمان فرمای تورکستان سردار محمد اسحق خان مستقل از حکومت کابل سلطنت می‌راند. به این ترتیب هریک از اولاده‌ی محمد زایی‌ها دعوی کُل سلطنت افغانستان و تورکستان را

بسر می‌پرورانید که در نتیجه این قدرت‌طلبی‌های شخصی، بین اولاده محمدزایی‌ها باعث جنگ‌های خونین و برادر کشی‌ها گردید. هریک سعی داشت تا برکل قدرت منطقه حاکم باشند. سردار محمد اسحق خان به مدت تقریباً هشت سال و چند ماه صاحب سریر تورکستان و فرمان فرمای ولایت مذکور بود. مناسبات درونی سردار محمد اسحق خان با امیر عبدالرحمن پادشاه افغانستان خوب نبود. امیر عبدالرحمن خان نیز از موصوف حراس داشت؛ مبادا به فکر سلطنت کابل بیافتد چنین هم شد، سردار محمد اسحق خان به فکر بدست آوردن سلطنت کابل شد. سردار محمد اسحق خان در تورکستان از حمایت سران اوزبیکها چون عبدالله خان اوزبیک و شاه مراد خان اوزبیک و سایر سران اوزبیک برخوردار بود. سردار محمد اسحق خان تعهدی را با همین سران قوم اوزبیک و سایر درباریان دولت تورکستان جنوبی میندود و لشکری را آماده حمله به کابل، جهت بدست آوردن سلطنت کابل می‌نمایند. در اثر جنگ‌های خونین و دوامدار بالاخره به شکست قطعی لشکر تورکستان می‌انجامد و سردارمحمد اسحق خان با به جا گذاشتن اثاثه‌ی سلطنت و پادشاهی فراری و ترک ریاست نموده؛ با بیشتر از شش هزار نفر از آمو دریا گذشت و به پادشاه بخارا پناه برد. خود رفت و مردم تورکستان را به عذاب و مظالم امیر عبدالرحمن خان گذاشت. امیر موصوف تا که توانست کشت و مردم را اذیت کرد. از کشته‌ها پشته ساخت. در فرجام این خونریزی‌ها خود را پادشاه افغانستان و تورکستان عنوان نموده با جبر ظلم به حکومت خود ادامه داد. جهت معلومات بیشتر مراجعه شود به تاریخ پادشاه هان متأخر افغانستان، تألیف میرزا یعقوب علی خوافی، چاپ تهران.

شخصیت امیر عبدالرحمن خان را در کتاب شورش هندوستان مترجم اوانس ماسیان چنین بیان داشته است: امیر عبدالرحمن خان شخص بی‌سواد و

دست نشانده مستقیم انگلیس که از هر نوع حمایت آنها برخوردار بود. امیر عبدالرحمن خان سخت‌ترین ستم‌ها و بیدادها را به مردم افغانستان روا داشت. و در طول ۲۱ سال حکومت خویش (۱۹۹۱ - ۱۸۸۰ م) انبوه انبوده از طبقات مختلف مردم را کشت. شکنجه کرد. در سیاهچال‌ها انداخت. و یا از خان‌ومان آواره کرد. مسکن و مأمن ایشان را به دیگران داد. مظالم وی حتی گریبان خشت و خاک افغانستان را هم گرفت و ابنیه‌ی تاریخی و مذهبی افغانستان را عمداً منهدم ساخت.<sup>(۲۷)</sup>

این عمل کردها و این آدم‌کشی‌های امیر عبدالرحمن از جانب استاد عبدالحی حبیبی تأمین وحدت ملی در افغانستان و استقرار حاکمیت مرکزی عنوان شده است. منظور از این نوشته‌ی آقای حبیبی که این همه خون‌ریزی‌ها و نسل‌کشی‌های اقوامی چون: هزاره‌ها؛ اوزبیک‌ها؛ ایماق‌ها؛ عرب‌ها و غیره می‌باشد که در نتیجه آن حاکمیت و استقرار حکومت پشتون‌والی در افغانستان، استقرار می‌یابد و از جانبی هم تحمیل حکومت یک قوم آنها با زور بالای اقوام دیگر چگونه می‌تواند تأمین وحدت ملی نامید؟ قضاوت را خوانندگان عزیز نمایند. امیر عبدالرحمن خان شخص دست‌نشانده اجنبی‌ها بود. واقعاً هم چنین حکومت وحشتناک را بنیاد افکنده بود که تا هنوز هم این حالت باز هم به کمک همان دوستان قدیمی شان در افغانستان به سر قدرت قرار گرفته‌اند.

به ادامه نوشته بالا در کتاب تورک اوزبیک تیلی اورگینگ چنین آمده است: بعد از این هم در هر نقطه از کشور حس آزادی خواهی توام با ناآرامی‌ها و اغتشاش در برابر حکومت مرکزی بلند می‌شود. همه جنبه‌ی آزادی خواهی را با خود به همراه داشته است. این قیام سبب می‌شود که برای آخرین امیر عبدالرحمن خان در تفاهم با حکومت وقت بریتانیا با کمک و حمایت نظامی

و مالی آن دولت؛ تصمیم میگیرد امیر نشینی‌های مستقل و نیمه مستقل را که عمدتاً در تورکستان هزاره جات و هرات مرکزیت داشت؛ سرکوب نموده و همه را تابع حکومت مرکزی خود نماید. امیر عبدالرحمن خان در این پلان تفاهم و حمایت شده؛ مقصودش را بدست می‌آورد. از جمله در جنگ‌های خونین و نا برابر در تورکستان نخست بلخ را که مرکز امیر نشینی تورک تباران بوده است تصرف می‌نماید. در سال (۱۸۵۰ م) بلخ را به دولت مرکزی خود منضم می‌سازد و تصرف کامل حوزه تورکستان جنوبی (افغانستان) در سال (۱۸۸۰ م) انجام می‌یابد. ولی بازهم افغانستان کنونی تا ختم حکومت امیر حبیب‌الله خان بنام دو کشور (افغانستان و تورکستان) شناخته می‌شد و تحت همین نام ادامه می‌گردید. بالاخره در دوره‌های اخیر در رابطه با تغییر نام بعضی از مکان‌های تاریخی کشور که خود تحت شعاع قرار دادن هویت سایر ملیت‌ها؛ زیر نام کلمه‌ی افغان یا افغانستان (پشتون‌ها که به صورت تقریبی کمتر از ۴۰ درصد نفوس افغانستان را تشکیل می‌دهد.) آقای محمود طرزی و دوستانشان با ابتکار جدید شعار «ملی‌گرایی» که در واقع ترویج ناسیونالیسم جدید و از نوع غربی آن بود. هر چند در تطبیق آن دچار اشتباهات فاحش شدند و آثار ناگواری را موجب گردید. آقای محمود طرزی به جای تقویت مشترکات ملی که در حاکمیت ارزش‌های واقعی اسلام که در فرهنگ ممتد تاریخی و اجتماعی متجلی است؛ به تقویت فرهنگ یک قوم یعنی افغانان (پشتون‌ها) و تحمیل نام آن بر تمام اقوام کشور پرداخت و در ادامه‌ی سیاست‌های یاد شده سعی کرد تا سرزمین کهن و تاریخی ایرانا (آریانا) بعدها خراسان و تورکستان جنوبی که نام با مسمای آن ریشه در دوران پیش از اسلام داشت؛ مجهول و جدید الولاده بنمایاند. در اوایل سلطنت احمدشاه درانی اسم کشور ما بنام خراسان و تورکستان و بعدها به افغانستان و

تورکستان و سرانجام با حذف تورکستان؛ «افغانستان» بنامند. آقای طرزی در تحمیل این نام به کشور و کنار گذاشتن عنوان خراسان و تورکستان از این سرزمین نقش فراوانی داشت. و گذاشتن نام افغان بر اوزبیک؛ تاجیک؛ هزاره؛ تورکمن؛ ایماق؛ عرب؛ پشه‌یی و سایر ملیت‌ها؛ بی‌هویت کردن و انکار نام ملی آنها می‌باشد. به تدریج از ملت‌های محروم؛ همه چیز را گرفته بودند. و حتی هزاره بودن و اوزبیک بودن و... هویتشان را می‌خواستند از آنها بگیرند و آنان را مسخ نمایند. این موضوع را حتی در قانون اساسی سال ۱۳۴۲ هجری جای داده بودند... در رابطه با این دسیسه هم هزاره جات را به صفحات مرکزی و تورکستان را به صفحات شمال و هرات را به ولایت غربی جعل کردند. که این خود یک نوع خاک پاشیدن ظالمانه روی هویت ملی؛ افتخارت و تمدن گذشته ملیت‌ها به ویژه تورکان در این خطه‌ی باستانی می‌باشد. اما فراموش نمی‌کنیم که زر هر قدر هم زیر خاک بماند باز هم زر است. اگر حقیقت هم هر قدر پوشیده شود، آبدیده‌تر و برازنده‌تر می‌گردد. بناً بخاطر آگاهی خوانندگان عزیز راجع به ملت‌های عمده تورک زبان و ملت‌های تورک که زبان‌شان عوض شده است، در خصوص هر یک شان معلومات مختصر ارایه می‌گردد.

## اوزبیک‌ها:

اوزبیک‌ها متشکل از اقوام تورک‌اند که در سده‌ی چهاردهم شخصی به نام (اوزبیک خان) در آلتون آورده امارت داشت؛ بعد از اینکه اسلام را قبول کرده؛ در بین قبایل زیر دست خود این دین (دین اسلام) را گسترش داد. در سایه اجتهاد او تورکان بسیاری مسلمان گردیدند. در آن زمان تعدادی زیادی از تورکان در مذهب شامانی بودند. تورکان برای این که از سایر تورک - موغول (که مشرف به دین اسلام نبودند) امتیاز یابند و یا کسانی که مشرف به دین اسلام